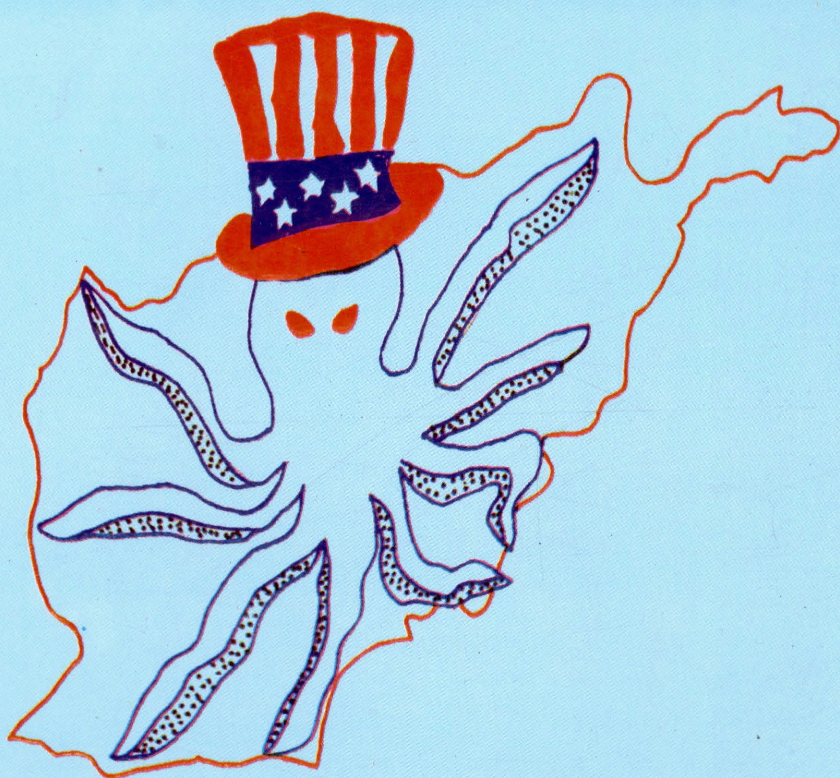
افغانستان

الگوی دموکراسی امریکائی

از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی



نگارش : و. آییژ

افغانستان

الگوی دموکراسی امریکائی

ازتحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی

نگارش : و . آییژ



نام کتاب : افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی
(از تحمل تروریسم تا صدور دموکراسی)
نگارش : و. آیژ
کامپیوتر و دیزاین : روزا
چاپ : ۱۳۸٤
ناشر : اداره‌ء دارالنشر افغانستان

فهرست

فهرست

این اثر را به شهدای راه آزادی و

به مردم هر دم شهید کشورم

تقدیم میکنم

پیشگفتار

افغانستان کشوریست فقیروعقبمانده ، ولی بااینحال طی بیش از دو دهه یکی ازخبرسازترین کشورهای جهان بوده وافراطی ترین وقایع درآ ن رخ داده است . باری گروهی آنرا نمونه ی اعمارسوسیالیسم درمنطقه خواندند وبه خونش کشیدند ، زمانی دسته ای خویشتن رامجاهد فی سبیل اله قلمدادکرده وچون بلائی برسرمردمش ریختندوقتل وغارت شان نمودند . ولحظه ای هم داره ای با ادعای خلافت وامارت وتحقق اسلام ناب دمار ازروزگارمردمش درآوردند . سرانجام ، این مجموعه ، آنرابه تلی ازخاک وگورستانی ازشهدابدل کرده اند . وحال هم با آنکه دراشغال کامل ایالات متحد امریکاوقوای ناتوقراردارد ، میگویند انبارموادمخدرجهان است ، درعین اینکه آنرا الگوی دموکراسی امریکائی درمنطقه میخوانند ؟! درعقب کلیه ی این افراط وتفریطها ، ویرانیها وکشتاردرین کشورکوچک ، تصادم تضادها ومنافع بزرگترین قدرتهای جهان ومنطقه ودست درازیهای مستقیم شانرامیتوان دید . درحالیکه وارونه سازی وقایع توسط مجریان

جفاکار آن وتبلیغات گسترده ی دستگاههاورسانه های تبلیغاتی شان ، افکاررا به گمراهی کشانده سیاه راسفیدو سفید راسیاه مینمایانند . علیرغم این اغواگریها درتحلیل وفهم رازاین وقایع پرسشها و مسایل زیادی درجامعه ی ما مطرح است که هرکسی مطابق خاستگاه وپایگاه اجتماعی اش به آن پاسخ میدهد . پاسخ دهی به این مسایل است که جایگاه ووضعیت پاسخ دهنده را در جامعه مشخص میسازد . من هم برآنم تا مسایلی را که از نظرمن عمده و اساسی است مشخص ساخته وبه حیث یک فرد شهروندافغان به هر یک پاسخ درخورتوان خودم رابدهم . درین نوشته دوویژگی راتحمیل میکنم . ویژگی اول اینست که درنهایت میکوشم مسایل مطروحه را ساده وعامه فهم مطرح کنم . ویژگی دوم اینست که باکاوش افکارو آوردن نقل قولهای ازکتابها ، مطبوعات وشخصیتها ی باتفکرات ودیدگاه های مختلف ، اعم ازروشنفکر، تاکسی وان، دوکاندار ، کارمنددولت و. . . تکیه میکنم تا قضایا را از زبان مدارک واسناد وطرزدید های مختلف(چپ وراست) توضیح کرده باشم . انتظارمن ازخواننده ی محترم اینست که مسایل مطروحه رابدون حب وبغض تا اخیردنبال کندونتیجه ی خود را ازفکتها ، واقعیات واستدلالات درست بگیرد ، ازین طریق است که میتوان باوجدان پاک علمی به دزیافت حقایق دست یافت . واین برخوردیست دموکراتیک .

ظلمت شب میکند بیداد در پهنای شهر
صبح میخوانی تو اش باقصه وافسانه ای

مسا یل عمده ی که هم اکنون درجامعه ی مـــا مطـرح اسـت ، حضور نیروهـای خارجی زیر نامهای نیروهـای ائتلاف ضدتروریسم برهبری امریکا (بیست هزارنفرنـــیروی مســلح) ونیروهــای کمـک رسان بین المللی یا ISAF برهبری نـــاتو (۱۲ ـ ۱۵ هــزار نـیروی مسلح) ، عوامل این حضورونتایج حاصلـه ازآن اسـت. دررابطـه بـه حضور این نیروهـا درکشورما واینکه امپریالیسم درافغانســتان چـی کرده ؟وآنرا به کجا میبرد ؟ آیا افغانستان ا لگوی د موکراسی برای

منطقه خواهد شد؟ ویا ازآن مستعمره وپایگاهی برای اهداف منطقه ای شان میسازند؟ وآیا...؟؟ عمدتا سه نظررا میتوان درجامعه مشخص ساخت :

۱ - عده ا ی حضور این نیروها وکلاحضورامپریالیسم را درافغانستان شانس طلائی ملت ما میدانند وبه آنها به مثابه "مبارزین ضد تروریسم ونیروهای نجاتبخش ملت ما " از ستم طالبان مینگرند وگاهی هم ازآن فراتر رفته رسالت مبارزه با فئودالیسم وگشودن راه دموکراسی وتمدن را بردوش نیروهای خارجی ، بویژه جنرالان وسربازان امریکائی میگذارند ولذا نتیجه میگیرند که هرگونه تقابل با این نیروها ، حتی درلفظ ونوشته تقابل به خواست مردم ودرنهایت تقابل به منافع ملک وملت است وتقابل کننده را نیز یاغی وباغی خوانده ودرصف تروریستهای مثل بن لادن وگلبدین قرارمیدهند .

۲ – گروهی دیگر میگویند حضور نیروهای خارجی به عنوان "خلاص گر " درجامعه ی ما ضروری است ، درغیر آن گروههای شقاوت پیشه ی جهادی ـ طالب باز مثل سالهای قبل برسرهم و برسر مردم خواهند ریخت ودوباره جامعه را به گرداب جنگ و مصیبت خواهند انداخت . این نظر انتظار بیشتری از خارجی ها ندارد ، عده ای زیادی ازمردم عوام نیز طرفدار همین نظر اند .

۳ – برخی هم بدین باور اند که نیروهای خارجی ، وکلا امپریالیسم ، درکشور ما جهت تحقق اهداف خودشان ودرتبانی با فئودالیسم وجنگسالاران آمده اند وتمام آنچه طی بیش از دودهه درکشور ما گذشته است محصول ونتیجه ی تصادم تضاد های ذات البینی ودرجهت تامین منافع جناح بندی های مختلف امپریالیستی – فئودالی است وشرایط غم انگیز موجود نیز حاصل پروژه های پلان شده ایست که تاحال اعمال شده وهرگز هدف آن تامین صلح وثبات ودموکراسی برای مردم نبوده است. این نظرحضوربیگانگان مسلح درکشورخود را تجاوز واشغال میداند وبه نوعی مبارزه با آن فتوا میدهد .

طرفداران نظر اول استدلال میکنند که جامعه ی ما بیشترین ضربت را از فئودالیسم خورده است ودرهرجای تاریخ ما که نظر افکنی به نقش استبدادی ، اختناق آفرین وسرکوبگر فئودالیسم برمیخوری ، مبارزاتی هم که تاحال علیه فئودالیسم صورت گرفته کارآ نبوده واین سیستم منحط کماکان برجامعه حاکم است ومسلحانه ظلم وستم میکند . هیچ نیروئی هم درجامعه ی افغانستان توان مبارزه ورویاروئی با آن را ندارد . لذا هم اکنون که ضربت بخشهائی ازفئودالیسم به جاهای حساس امریکا وارد آمده بعد از ۱۱ سپتامبر۲۰۰۱ امریکا درتقابل بافئودالیسم قرار گرفته ومصمم است آنرا ضربت بزند . این پروسه در افغانستان از سقوط

دادن طالبان آغاز یافت وکماکان ادامه دارد . این نظر معتقد است که تصادم امریکا با فئودالیسم در افغانستان یک امرجدی و واقعی است. حکام امریکا مصمم اند تا به افغانستان دموکراسی بیاورند وفئودالیسم را ریشه کن کنند . چنانکه شرایطی راکه هم اکنون درافغانستان آورده اند بی سابقه است . دولویه جرگه دایر شد ، به صد ها نشریه منتشر میشود ، دها حزب وسازمان اجازه ی فعالیت یافته وقانون اساسی وقوانین دیگری پاس شده اند . اینک درآستانه انتخابات آزاد رئیس جمهوری وبعد پارلمانی هستیم ، مکاتب باز شده ، دختران اجازه ی درس خواندن وزنان اجازه ی بیرون شدن ازخانه را یافتند و . . .

این فرصت غنیمت است وباید تمام برنامه های "چپروانه" وبرخوردهای "چپروانه" راتعدیل واصلاح کرد ومتناسب باشرایط باید بابرنامه ی دموکراتیک قابل پذیرش به حاکمیت وتشکل دموکراتیک قانونی وعلنی بمیدان آمد وزدن فئودالیسم را همراه جریان حاکم تسریع کرد . تئوریسن های این تفکر درفورمولبندی شان دشمن عمده را اخوان وتضاد عمده را بافئودالیسم میدانند که هم اکنون به قول آنها درتقابل ودرگیری آشتی ناپذیر با امپریالیسم قرار دارد . ولذا رهمنود این نظر چنین است که : برای حل تضاد عمده وزدن دشمن عمده (فئودالیسم واخوان) باید درهمسوئی و همراهی با امریکا عمل کردوآنرا یاری رساند . وهرگزنباید بهانه ی

بدست داد که به اساس آن نیروهـــای خـــارجی از افغانســـتان خـــارج شوند .

استنادگاه نظردومی درپذیرش نیروهای خارجی به افغانســـتان ـ علیرغم اینکه آنرا تجـــاوز میدانـــد ـ غـــارت ، ویرانگـــری ، کشـــتار ، سرکوبگری وستمگری و . . . نیروهـــای جـــهادی ـ ملیشـــی وطـــالب است که طی دو دوره حکومت شان همه چـــیز را بـــه تـــاراج بردنـــد ، کشـــور را در مـــرز تجزیـــه ونـــابودی کشـــاندند ، برنوامیـــس ملـــی ونوامیس شخصی مردم دست انداختند ، کلیه حقوق انسانی رازیرپا گذاشتند ودریک کلام کارد را از استخوان هم گذشتاندند . ایـــن نظـــر معتقد است که با بیرون رفتن نیروهای خـــارجی ونبـــود یـــک بدیـــل نیرومند ملی ، درندگان جهادی ـ ملیش وطـــالب دوبـــاره بـــه میـــدان میآیند وبدتراز گذشته میشود . ملت ما دیگرتحمل چنان رنجـــهائی را ندارد و لذاوضع موجود را به مصداق انتخاب" بد ازبدتر" میپذیرد .

ولی جمعی از طرفداران این نظـــر ، حتـــی دربیـــن مـــردم عـــوام ، میگویند که : همینهارا (منظورجهادی ها ، ملیش هاوطالبان اســـت) کی ساخت ؟ وخود پاسخ میدهنـــد کـــه خودشـــان ســـاختند ، همیـــن امریکائیها ومتحدینشان تنظیـــم هـــای جـــهادی را ســـاختند وآنـــهارا آدمکش وخرابکار تربیه کردند ، همین امریکـــائی هـــا بـــن لادن را بـــه افغانســـتان آوردنـــد وبرایـــش پایگـــاه ســـاختند ، همیـــن امریکائیـــــها ومتحدینشان طالبان را سازماندهی ومسلح کردنـــد . حـــالاهم جلـــو

همگی شان در دست امریکائی ها ست وآنهارا همچنان مسلح نگهداشته اند که مردم از آنها همیشه در ترس باشند واز امریکائیها بخواهند که همینجادرافغانستان بمانند . اگر جهادی ، طالب و ملیش را بزند ، بازخودش به چه دلیل می تواند درینجا بماند . مردم افغانستان را میشناسد که یک روزنه یک روزدیگرامریکائیها رامثل روسهابیرون میکنند . به این دلیل است که بودن جهادی،ملیش وطالب مسلح به نفع امریکا است . چون با وجود آنها است که میتواند به بهانه ی مبارزه ی ضد تروریسم درینجا حضور نظامی داشته باشد وبه اهداف منطقه ای خود برسد . این مردم افغانستان است که بعد ازین همه قربانی دادن برای آزادی اش بازهم باید رنج جنگسالاروفشار نیروهای خارجی را تحمل کند وگرنه کی نمیفهمد که" یک روس را کشیدیم حال چهل روس آمد " .

فشرده ی این نظر چنین است که علیرغم آنکه حضور اجنبی را درکشورش تجاوز میداند وخارجی ها بویژه امریکائیها را ولینعمت وسازنده ی جهادی ـ طالب میشناسد . بازهم ازناتوانی ونداشتن باور به ظرفیت مبارزاتی ونبود یک بدیل ملی به شرایط موجود تن میدهدوحل مسله ی جنگسالار را ـ آنهم توسط نیروهای خارجی ـ در دستور روز قرار میدهد.

تا آنجا که خواننده ی عزیز توجه دارد دونظر فوق به نحوی با وقایع موجود سروکار دارد ، ولی لحظه نگری میکند . این دوخط که

هر کدام مقداری واقعیت را درخود نهفته دارد به تحلیل گذشته وآینده کمتر میپردازد ولذا بر منافع آنی تکیه میکند . واما برای اقامه ی دلیل دراثبات نظرسوم که قدری جنجالی هم هست ودرشرایط کنونی خلاف جریان آب میخواهد حرکت کند ، باید ابتدا قدری واپس نگری کنیم ودرین واپس نگری موقعیت های مختلفی را که کشورماداشته است وبه همان دلیل مورد تجاوزات قدرتهای مختلف قرار گرفته است ، ولو خیلی کوتاه به اشاره بگیریم ناگفته پیداست که شرح هریک ازین تجاوزات ومقاومت مردم افغانستان دربرابرآنها تاریخ قطوری میشودومادرینجا سر گفتن چنین قصه ی درازی را نداریم شماخواننده ی عزیزازیک مورد آن که تجاوزشوروی ومقاومت مردم ماعلیه آنست ونتایج آن تجربه ی مستقیم داریدومیتواند برای تان نمونه ی باشد ازسرنوشت تجاوز به این کشوروچگونگی برخورد مردم مانسبت به آن . بااینحال باید به بینیم غربی ها ، بویژه امریکائی ها چرا بدینجا کشیده شده اند ؟ وواقعا چه میخواهند ؟

همه میدانیم که افغانستان محل تلاقی فرهنگهای باختر وخاور جهان ، گذرگاه جاده ی ابریشم ، دروازه ی هند ، منطقه ی حایل بین قدرتهای استعمارگر جنوب وشمال بوده وهم اکنون معبر عبور از جنوب به شمال ودستیابی به مراکز نفت وگاز آسیای مرکزی وبحیره ی کسپین وراه رسیدن به بازار های کشور های باز مانده

از شوروی سابق است . درست همین ویژگی ها به علاوه ی داشته های فرهنگی ، سیاسی واقتصادی خودش است که پیوسته افغانستان را درمعرض هجوم ، تاخت وتازو غارت وخونریزی توسط نیروهای تجاوز گر وغارتگر ازسمت های مختلف قرارداده است . که اینبارامریکا ومتحدینش آنرا به آزمون گرفته اند .

حال به بینیم نقش امریکا به عنوان قدرت حاکم موجود درافغانستان چه بوده وهدف آن چیست ؟

نقش امریکا درتجاوز شوروی به افغانستان

بنابقول مورخین اولین تماس رسمی دپلوماتیک افغا نها با امریکا درجولای ۱۹۲۲ م توسط محمدولی خان دروازی طی سفرش به امریکا برقرار شده که او در آن سفر، نامه ی امیر امان اله خان را به "هاردینگ" رئیس جمهور وقت امریکا سپرد . امیر درآن نامه خواستار برقراری روابط دوجانبه وهمکاری امریکا به کشور تازه به اسقلال رسیده اش شده بود . امریکائی ها به توصیه ی شرق شناسان شان مثل (والاش سمیت مورای) و هم به دلیل اینکه افغانستان را منطقه ی نفوذ انگلیس ها میدانستند علاقه ی چندانی به همکاری با افغانستان نگرفتند .

تلاشهای شاه محمود خان صدر اعظم وپس از آن کوششهای داود خان نیزبرای ایجادیک ارتباط محکم وپایدار جائی را نگرفت وفقط

به احداث یکی دوپروژه محدودماند . چون درین زمان امریکائی ها پاکستان وایران را عملا درتصرف خوددرآورده وشامل پیمان سیاتو هم ساخته بودند ، که همین پیمان درسال ۱۹۵۴ م خط دیورند را سرحد بین المللی پاکستان اعلام نمود . پاکستان با اختلافاتی که با افغانستان داشت همیشه مانع ارتباط امریکا با افغانستان میشد وامریکاهم تمام اهداف منطقه ای اش را ازطریق پاکستان وایران برآورده میساخت . این دوکشور بویژه پاکستان ، ابزار منطقه ای ومرکز جاسوسی امریکا بخصوص درارتباط بااتحادشوروی بودند . کشورهای خلیج فارس ومنطقه ی نفتی خلیج وبنادر تجارتی شان همه دراختیار امریکا بود .

پس از شکست مفتضحانه ی امریکا درویتنام ، که درآن شوروی راهم دخیل میدانست ، امریکا درپی آن شد تا شوروی را درتلکی بیاندازد که انتقام شکست خوددرویتنام را ازآن بگیرد وهکذاچهره ی شوروی را که درپس سوسیالیسم ودفاع از جنبش های آزادیخواهانه پنهان شده وسیطره ی استعماریش رادربسیاری ازنقاط جهان گسترده بود ، بوسیله ی تجاوز نظامی به افغانستان ، بدترازخودمعرفی کند و آن مناطق وبازار ها را ا زریرسیطره ی سرمایه ی بوروکراتیک شوروی به تسلط سرمایه ی انحصاری به اصطلاح آزاد درآورد .

کودتای بدفرجام هفت ثور ۱۳۵۷ خلقی ـ پرچمی که به دخالت مستقیم شوروی ها درافغانستان انجام شد زمینه ی خوبی رابرای رویارونی امریکائی ها باشوروی مساعد ساخت . عکس العمل ومقاومت خود جوش برحق وخشمگین مردم ما علیه کودتاگران مزدور شوروی حس انتقامگیری حکام امریکائی را شعله ورتر ساخت وبرآن شدند تابه بازوی مردم سلحشور افغانستان حریف شوروی شان را ضربت بزنند . ازینجاست که متخصصین C I A به همکاری برده منشانه ی حکام پاکستانی دست ناپاک وتجاوز گرانه ی شانرا به داخل افغانستان دراز میکنند وبا مداخلات غرض آلود شان روسهارا بیشتر وبیشتر تحریک میکنند تاکار به فاجعه ی ششم جدی ۱۳۵۸ ش یعنی تجاوز وحشیانه وخونبار بیش از صد هزار سرباز شوروی به افغانستان انجامید وامریکا وشوروی با به خون کشیدن بیش ازیک ملیون هموطن مظلوم ما وویران ساختن کامل داروندار افغانستان بزرگترین فاجعه ی قرن را رقم زدند . درین رابطه بشنویم از گردانندگان امریکائی این تراژیدی :

زبگینوبرژنسکی مشاور امنیت ملی امریکا درحکومت کارتر گفته است : " این مابودیم که شوروی ها را تشویق نمودیم تا به افغانستان تجاوز نظامی نمایند ودرین پروژه پاکستان نیز مارا همراهی کرد " (۱)

نگارنده سر آن ندارد که درینجا عوامل داخلی وبین المللی تجاوز شوروی به افغانستان را به تحلیل بگیرد . فقط میخواهد سیاست امریکا را دررابطه به حمایت آن از جهاد افغانستان روشن بسازد وثابت کند که این دست درازی ها ، جنبش آزادیبخش ملت مارا زیر نام جهاد به چه منجلاب وحشتناک دیگری انداخته است .

برژنسکی درهمین مصاحبه اش میگوید :

" شش ماه قبل از پیاده شدن نیروهای ارتش سرخ درافغانستان بازمینه چینی های برای ارتش سرخ دام گسترده شد ، تاداخل افغانستان شده وشوروی ویتنام خودش را داشته باشد ."

برژنسکی در برابر این سوال خبر نگار که آیا امروز ـ یعنی زمانیکه بنیادگرایان طالب به قدرت هستند ـ ازین برنامه ی خود پشیمان نیستید ؟ میگوید :

" چرا پشیمان باشم ؟ آیا ازمن میخواهید بخاطر پلان عالی که طرح نمودیم وپای روسهارا موفقانه به افغانستان کشیدیم پشیمان باشیم ؟ روزی که روسها وارد افغانستان شدند من به رئیس جمهور کارتر نوشتم : ما اکنون فرصت آنرا یافته ایم که به اتحاد جماهیر شوروی هم ویتنامش را بدهیم . ما درمدت ده سال تمام ، روسها را درموقیعتی قرار دادیم که خون شان مسلسل جاری بود . آنها با این مداخله اقتصاد شانرا ضربه زدند ، اسلحه ی شانرا استهلاک

نمودند ، معنویات ارتش شانرا زدودند ودرفرجام امپراطوری شانرا از دست دادند ". (۲)

خوب دقت کنید ! تمام آن اشک تمساح های که به انتقاد از تجاوز شوروی در امریکا وملل متحد میریختند نیرنگی بیش نبوده وبخوبی میتوان دید که درین مقطع افغانستان ومردمش وویرانی وقربانی شان برای امریکا هیچ گونه ارزشی ندارد . امریکا میخواهد حریفش را بزند . اینکه برافغانستان ومردمش چه میگذرد برای امریکا مهم نیست . برای امریکا این مسله مطرح است که درانتقام گرفتن از شوروی بهترین شانس را بدست آورده است .

افغانستان سرزمینی کوهستانی ومساعد به جنگ چریکی ، مردم آن سلحشور وسلطه ناپذیر با احساسات داغ وآتشین ضد تجاوز، اما بدون هیچ گونه امکانات مالی ونظامی وفاقد تشکیلات سالم ورهبری مدبر ملی وانقلابی که بتواند جنگ مقاومت را درست رهبری کند وامکانات را بسود خلق وکشورش بکار برد وباطرح های سالم جلو تلفات وویرانی های اضافی را بگیرد ونگذارد که کشور ازچنگ یک استعمارگر به کام استعمارگر دیگری بیافتد .

امریکا ومتحدینش با سؤ استفاده از این مساعدت ها ونامساعدتها عده ا ی خود فروخته وبیعرضه را بنام امیر ورهبر وقوماندان وجمعی خرابکارتربیت وبرگرده ی جنبش آزادیخواهانه مردم ما تحمیل کردند که با هر غارتگری سر جوال گرفتند وسنگ

گورشهدای وطن را سنگ ترازوی معامله بسود شخصی وگروهی خود ساختند .

ازسوئی هم افغانستان درجوار همسایگان جفاکاری قرار داشت که با معامله به خاک وخون آن اغراض شوم سیاسی ـ اقتصادی خودرا برآورده میساختند وحتی ازافغانستان انتقام میگرفتند.

بااستفاده ازهمچو شرایط وضعفهائی است که امریکا ومتحدینش ابتدا طوق خودرا بگردن پاکستان انداخته وتوسط آن به مشتی خود فروخته ی وطنفروش دست می یابند وبا ساختن گروههای بنیادگرای ویرانگر وتروریست بنام تنظیم های جهادی ، عزم را برای زدن حریف شان شوروی جزم میکنند ، بنأ اسلام گرایان وتروریستها که اکنون گویا امریکابا آنها درافتاده است محصول وخواسته وساخته ی دست امریکا ومتحدینش هستند که همه چیز را ویران کرده اند وبیش ازیک ملیون انسان را بخون کشیده اند . قبل از آن مردم ما خجالت میکشیدند اگر کسی از آنها به این افراد نسبت میداشت . احمد رشید خبر نگار سرشناس پاکستانی می نویسد :

" قبل از جنگ اسلام گرایان در جامعه ی افغانستان جایگاه تعریف شده ای نداشتند ، اما توسط پول واسلحه ی C I A وبا حمایت پاکستان نفوذ فوق العاده ی یافتند . " (۳)

امریکا وپاکستان در آوان حضور شوروی درافغانستان هیچگونه طرحی برای ایجاد حکومت درافغانستان نداشتند ودربرابر

سرنوشت وآینده ی جنگ وآینده ی مردم افغانستان بیتفاوت بودند ، جنگ بذات خود برای شان مطرح بود که بوسیله ی آن بتوانند شوروی را به جهان بدنام ودرافغانستان میخکوب کنند نه نتایج بعدی آن . به قول ریچارد مکنزی "... یکی از مواضع ثابت امریکا عبارت بود از بیتفاوتی نسبت به سرنوشت مردمی که درکشور شان نیروهای نامطلوب با هزینه ی امریکا مسلح میشدند ، به امید اینکه موقعیت ژیوپولتیکی اتحاد شوروی را تضعیف کند ." (۴)
میبینیم که امریکا توجه اش را به طور عمده به ایجاد ومسلح ساختن نیروهای ویرانگر وتروریست معطوف میدارد تابه قول برژنسکی "مسلسل خون جاری کند " وویران سازد . برای برآوردن این مامول است که پایگاههای متعدد تربیه ی تروریست درپاکستان وبعد درافغانستان ایجاد میکند واز طریق C I A شریرترین تروریست های اسلام گرا مثل بن لادن ویارانش را به افغانستان سرازیرمیکند وملیاردها دالررا دراین راه به مصرف میرساند .

بهمین تناسب ودرتقابل با آن شوروی ها نیز مصارف هنگفتی را جهت کشتار مردم وویرانی وطن ما متقبل میشوند . احمد رشید مینویسد : " درجنگ بیست ساله ی افغانستان یکنیم ملیون نفر جانشان را از دست دادند وکشور به ویرانه ای تبدیل شد . " درراستای این کشتار وویرانی " اتحادشوروی سابق سالانه حدود پنج ملیارد دلار هزینه کرد ... ایالات متحده بین سالهای ۱۹۸۰

تا۱۹۹۲ م چهار ملیارد دلار به مجاهدین کمک کرد . همین مبلغ را عربستان سعودی ودیگر حامیان اسلامی واروپائی مجاهدین ، به آنان کمک کردند . " (۵)

برژنسکی وقتی میگوید "ما درمدت ده سال تمام ، روسها را درموقعیتی قرار دادیم که خون شان مسلسل جاری بود " به یک جانب قضیه مینگرد ، جانب دیگر قضیه اینست که امریکا طی مدت دهسال برای جاری ساختن خون هر روس دها وصدها افغان را قربانی کرده است . آری روسها به ازای خون هر سرباز خود منطقه ی را بخون میکشیدند .وتمام باشندگان بیگناه آنرا اعم از زن ومرد وطفل وکهن سال یازیر آوار بمباردمان میکردند یاعده ی زیادی را به رگبار می بستند ویا مثل منطقه ی کراله لوگر قتل عام میکردند .

" آمار های شوروی که بعد ازجنگ انتشار یافت نشان میدهند که بیش از ۱۳۳۱۰ نفر از نیروهای زمینی وهوائی شوروی در طول جنگ افغانستان از بین رفتنند . . . ، ۵۴۰ نفر از آنها بخاطراستفاده ی نادرست از سلاح ها ، نگرانی ها وبیماری ها مردند . . .

" تلفات افغانها . . . تا یک ملیون نفر متغیر بوده است . " (۶)

به اساس این آما ر دربرابر هر کشته ی روس ، ۷۶ نفر افغان قربانی شده است وامریکائی ها از آن حرفی نمیزنند وبرژنسکی هم نمیخواهد بگوید که به ازای جاری شدن خون روسها درافغانستان

چه خون های دیگری جاری شده واین قیمت گزاف را کی پرداخته است ؟ ؟ ؟ چون برژنسکی وسایرحکام امریکائی فقط به منافع و مقاصد شوم خود می اندیشند نه به حیات انسانهاویا هستی ملتها . ولی اگر انسان غرض ومرضی نداشته باشد وعینک دودی لحظه نگری را از چشم خود دور کند میتواند به بیند که نتیجه ی این انتقام گیری ورقابت امریکائی به کشورومردم افغانستان چه بوده؟ تلی ازشهدا ، کشوری ویران ، ملتی زخمی ، گرسنه وشکنجه شده از دست انواع ستمکاران ونسلی آواره ، سرگردان وروانپریش و . . . درپهلوی آن گروههای مسلح عقبگرای خونریز ، تنظیم های جهادی مسلح انحصارگر ، اقتدارگرا وکهنه اندیش مستبد ، سازمانها وگروههای فرصت نگر وبلی بلی گوی وروشنفکرانی خسته ، ضربه خورده ، راحت طلب ، سازشکار ، فرارطلب ، سازمان ناپذیر، بی باور وغرق اندیشه بخود و . . . محصول این شکست وریخت است .

هرکسی میتواند به بیند که کجای سرزمین ما ، از شهرو ده بخاک یکسان نشده ؟ کدام خانواده ازمردم زحمتکش ما را سراغ دارید که درسوگ ورنج شهید ویاشهدائی ننشسته اند ؟ چه زندگی هائی بهم ریخته وتاکجای دنیا پرستو های آواره ومهاجر افغان پر نکشیده اند ؟ چه تحقیر وتوهین هائی از بیگانگان تحمل نکرده ایم؟ چه تجاوزاتی برفرهنگ ، دارائی ها ونوامیس ملی کشور ما صورت گرفته است ؟ و . . .

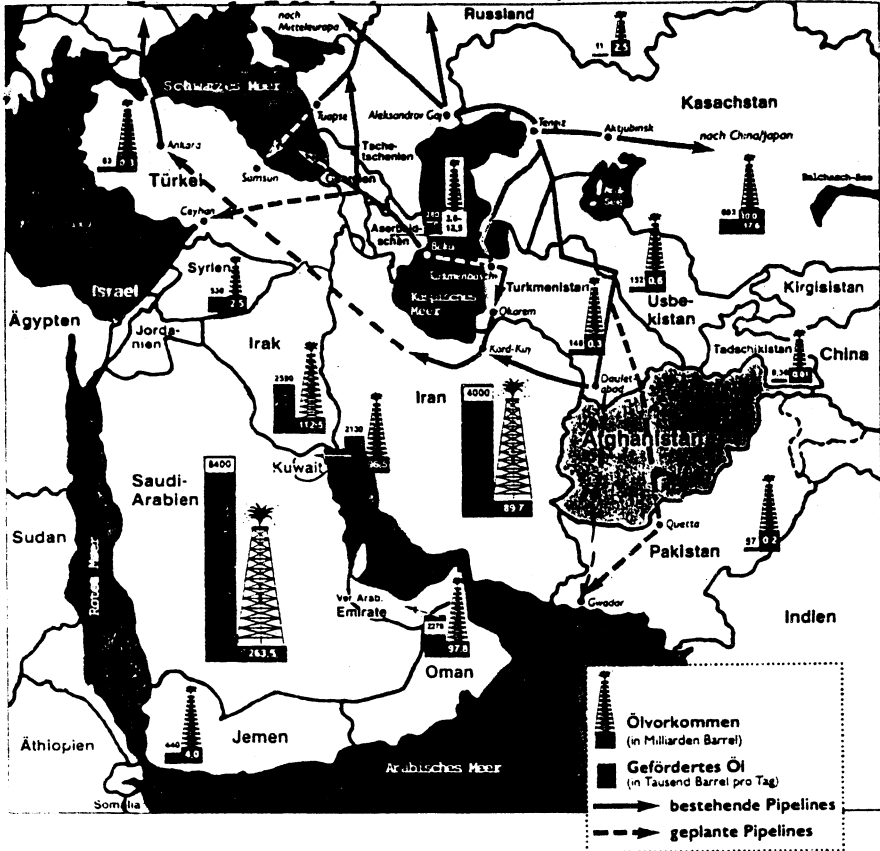
درعوض هم اکنون گروهها واشـــخاصی را بـر سرنوشت ملـک وملت ما بزور تحمیل کرده اند که جز بـــه منــافع اربابــان وتمــایلات شخصی وگروهی خود به هیچ چیز دیگــر نمیاندیشــند . ازفـروش وغارت خون وخاک وطن ووطندار ثروت انــدوزی میکننــد واز رنـج مردم لذت میبرند ، وتمایلات شانرا آب میدهند ، تمایلاتی که به قـول دانشمندی " درآن لذت به شهوترانی میگراید ، تمایلاتی که درآن پـول ، لجن وخون بهم آمیخته است " مشخصه ی آن است .

این وضع تاسف بار درهمه ابعادش محصــول فرایــند سیاســتهای پلان شده ی امریکاومتحدینش درزدوبند بافئودالیســم ومیــوه ی آن یعنی جنگسالارن است . این هنوز قسمتی از برنامه ی امریکا بــود ، تداوم این برنامه بازهم وحشتناکتر است که منجر به ویرانــی کـابل وقتل عام مردم آن به دست جهادی ها وپس ازآن تحمیــل پــروژه ی وحشتناک طالبـان بدســت امریکـا ومتحدینـش درافغانســتان شـد . حال به بینیم چگونه ؟

افغانستان معبر پایپ لاین نفت وگاز و راه ترا نزیت کالا

بافروپاشی اتحاد شــوروی اســت کــه حــرص وآز امپریالیســتی امریکا به طرف آسیای مرکزی بمثابه یک منبع سرشارازمنافع نفت و

منابع نفت وگاز آسیای مرکزی ومسیرعبورآن ازافغانستان



گازوبازاربزرگی برای تهیه موادخام وفروش مواد بنجل وناکاره ی امریکائی پرمیکشد . امریکائی ها ازشوق رسیدن به این سرزمینها ، که چند سال قبل درخواب شان هم نمیآمد، سراز پا نمی شناختند .

کمپنی های نفتی امریکا مانند (UNOKAL) به سرعت متخصصین شانرا برای ارزیابی منابع نفت وگاز وچگونگی انتقال این ماده ای حیاتی به بازار های غرب ، توظیف نمودند . یکی از نتایج این ارزیابی طرح کشیدن پایپ لاین نفت وگازترکمنستان به طول ۱۸۰۰ کیلومتراز طریق افغانستان به بحر هند است که ۸۰۰ کیلومترآن ازخاک افغانستان میگذرد . مطابق این طرح امریکائی ها به کمک پاکستان باید زمینه ی احداث این پایپ لاین را در افغانستان مساعد میساختند وهمچنان راه عبور کالاهای تجارتی را ازطریق افغانستان به آسیای مرکزی آماده میکردند .

سیاست سازان امریکائی ـ پاکستانی ابتدا کوشیدند ازطریق حکومت دستنشانده ی شان که بنام حکومت مجاهدین درافغانستان تحمیل کرده بودند به این اهداف دست یابند ، ولی بیعرضه گی وچند پارچه گی حاکمیت جهادی ها مانع رسیدن سریع امریکائی ها به این هدف میشد . ازسوئی هم امریکائی ها ترسیدند که مبادا رقیب دیگری ازین نابسامانی استفاده کند ، لذا به توصیه ی پاکستان وهمراهی عربستان سعودی، گلبدین را مامور ساختند تا حکومت یکدستی را بوجود آورد . درین راستا به کمک وتقویت بیشتر گلبدین

وهمراهانش اقدام کردند وملیونها دلار پول وسیل اسلحه ی ویرانگر به دسترس شان قرار دادند . مجله ی MIDDE EAST درشماره ماه جون ۱۹۹۴ م خود نوشت :

" طی دوسال گذشته عربستان سعودی دو ملیارد دلار مصرف کرده که سهم عمده ی آن نصیب حکمتیار شده است ."

احمد رشید نویسنده ی شهیر پاکستانی مینویسد :

"درآغاز سال ۱۹۹۵ م حکمتیار مقدار زیادی راکت برای گلوله باران کردن شهر کابل از پاکستان دریافت نمود . " (۷)

توجه کنید ! این امریکا ومتحدینش هستند که افراطی ویرانگرو آدمکشی مثل گلبدین را با امکانات ویژه ماموروویرانی کابل وکشتارمردم بیگناه آن ساختند ، دوستم ومجددی نیزاورا درین جنایت همراهی کردند .

" درجنوری ۱۹۹۴ م گلبدین ضمن ائتلاف با مجددی و دشمن سابق خود دوستم ، اقدام به یک حمله ی موشکی وتوپخانه ای به پایتخت کردکه کابل هرگز چنین حمله ی بخود ندیده بود . تاپایان سال ۱۹۹۴ م حکمتیار (بامتحدینش) با بمباردمان نامشخص کابل توانست نیمی از شهر را ویران کند وحدود ۲۵۰۰۰ شهروند کابلی را به قتل رساند . "(۸)

درتقابل با این حرکت وحشیانه ی پلان شده از جانب امریکا و ستان ، دستهای کثیف دیگری نیز مداخله کردند . روسیه ، برخی

کشور های اروپائی ، هند وایران درتقابل با امریکا ومتحدینش به گروههای ربانی ـ مسعود ، سیاف وهمراهانشان کمک های مالی و نظامی مینمودند ودرنتیجه همه شاهدبودیم که این گروههای جهادی ـ ملیش چه روزگار وحشتناکی برسر مردم وکشور ما آوردند . آنها کشور مارا تا مرز تجزیه سوق دادند . احمد رشید به حق مینویسد که : " قبل از ظهور طالبان درسال ۱۹۹۴ م افغانستان درحالت از هم پاشیدگی بسر میبرد ، کشور به مناطق تحت کنترول فرماندهان محلی تقسیم شده بود . فرماندهان (ورهبران شان) مرتب جناحهای شانرا عوض میکردند وبا یکدیگر به نبرد میپرداختند . آنان دریک دور باطل وفاداری ، خیانت وخونریزی درمقابل هم صف آرائی میکردند . (۹)

درچنین وضعیتی امنیت راه های ترانزیتی نیز تامین نمیشد ، چنانکه راه پیشاور تاسمت شمال بخاطر جنگ های گروهی میرفت که غیر قابل دسترس شود . نصیرالله بابر وزیر داخله پاکستان درحکومت بینظیر بوتو درماه جون ۱۹۹۴ م دریک جلسه ی دولت طرح تامین امنیت راه چمن ـ قندهار ـ هرات ، ترکمنستان را پیش کش کرد ودرین رابطه شخص بینظیر بوتو بتاریخ ۲۸ ماه اکتبر ۹۴ درترکمنستان همراه اسمعیل خان والی وقت هرات وجنرال دوستم حاکم وقت سمت شمال صحبت های داشت واز آنها خواستار تامین

امنیت راه قندهار ـ هرات تاترکمنستان شد ، آنها نیز تعهد سپردند که چنین میکنند . یکروز بعد ازین تضمین است که :

" در۲۹ اکتبر ۱۹۹۴ کاروانی به رانندگی ۸۰ راننده ی غیرنظامی پاکستانی از مقر "هسته ی پشتیبانی ملی " (N LC (NATIONAL LOGISTICS CELL)) ارتش که در دهه ۱۹۸۰ م به وسیله ی ISI تاسیس شده بود به مقصد کویته حرکت کرد . یک افسر محلی ومشهور ISI که در کنسولگری پاکستان درهرات کار میکرد نیز درکاروان حضور داشت . . . کاروان در "تخت پل " واقع در ۲۰ کیلو متری خارج قندهار ودرنزدیکی فرودگاه توسط یک گروه ازقوماندانان : امیر لالی ، منصور اچکزی . . . واستاد حلیم متوقف شده وبسوی روستائی در دامنه ی کوهها برده شد . . .

" یک مقام رسمی پاکستانی درین باره اظهار داشت : . . . ما تمام اختیارات ارتش را برای رهائی کاروان ـ مانند حمله ی سریع گروه ویژه ی نیروهای مسلح (کوماندوهای ارتش پاکستان) ویا پیاده کردن چترباز درمنطقه ـ مرور کردیم . . . ." (۱۰)

درسوم نوامبر ۱۹۹۴ م طی یک حمله ی خونین ارتش پاکستان وطالبان به منطقه ، کاروان آزاد شد ، قوماندان منصور به قتل رسید وجسدش را درمحضر عام از لوله ی تانک آویختند . تا دیگر کسی جرئت مقابله با طرحهای پاکستان را درکشورش نکند .

عصر همان روز ملیشیای پاکستانی با جمع نام نهاد طالب با قدرت نیرومند نظامی برهبری افسران پاکستانی مثل کلنل امام وکلنل گل و. . . به قندهار حمله میکنند وهمه را قلع وقمع می نمایند تا به هر قیمتی شده این راه ترانزیت را باز کنند . وبعد راه های دیگر وسر انجام طبق نقشه ی امریکا ـ پاکستان " امن وامان " ساختن کل افغانستان بمثابه راه ترانزیت بدون مالیه ومصرف اموال تجارتی امریکا ـ پاکستان ومتحدینشان ومعبر عبور پایپ لاین نفت وگاز ، وظیفه ی اساسی طالبان قرار میگیرد .

سیاست سازان امریکائی ـ پاکستانی برای روکش کردن مقاصد شوم سود جویانه ی شان با استفاده از شرایط بیحد دشوار تحمیل شده ازجنگ های گروهی جهادی وخستگی مفرط مردم ازین وضع شعارفریبگر وعوام پسند "صلح " را بمیدان کشیدند وطالبان را منادیان صلح وامنیت معرفی کردند . این شعار درآن زمان چنان جا افتاده بود که نه تنها عوام الناس که عده ی به اصطلاح روشنفکرسیاست فهم ودانشمند نما نیز ساده اندیشانه آنرا پذیرفته وبدون چون وچرا هدف قرا رمیدادند ، غافل ازینکه در پس این صلح خواهی مزورانه چه اهداف شومی نهفته است (وحال دوباره عین اشتباه راباسردادن شعارفریبگر دموکراسی میکنند) . واما

" ظرف چند هفته پس از تصرف قندهار توسط طالبان . . . کاروانهای موتر ازکویته به قندهار وسپس به سمت ایران ، به سمت

ترکمنستان وازآنجا بــه ســایر کشــورهای آســیای مرکــزی وحتــی روسیه درحرکت بودند . " (۱۱)

امریکا سازنده ی طا لبان و بن لادن

درمورد ساختن پروژه ی طالبان بد نیست به چنــد مصاحبــه از شخصیت های کلیدی دست اندر کار این پروژه اشــاره کنیــم تــا بــه بینیم که طراحان وسازندگان اصلی طالبان وحشی وارتجاعی قــرون وسطا ئی وضد بشریت ، همین امریکا وانگلیس هستند ، که اکنون بــا تصادم منافع خود با بخشی ازطالبان ، با تعدادی از آنها در افتاده اند وبرای زدن شان وفریب مردم شعار " دموکراسی " را بلند کرده انــد . آنچنانکه برای آوردن شان شعار " صلــح " را بلنــد کــرده ومــردم را فریب دادند . " خانم بی نظیر بوتو به روز چــارم اکتــبر ۱۹۹۶ م کــه هنوز یک هفته از سیطره ی طالبان بــر کــابل نگذشــته بــود ضمــن مصاحبه ی با سرویس خبری بی بی سی گفت :

پدیده ی طالبان در سالهای جــهاد افغانســتان از ســوی امریکــا ، انگلستان وعربستان سعودی طرح گردید ."

" بینظیر بوتو همچنان درجریان یــک کنفرانــس مطبوعــاتی در لندن اعلان نمود که پروژه ی طالبان به ابتکار انگلســتان ، پشــتیبانی

امریکا ، کمک مالی عربستان سعودی وتربیت پاکستان صورت گرفت . "

" نصیرالله بابر که خود ماموراساسگذاری پروژه ی طالبان بود ، درمصاحبه با فرانتیر پوست به صراحت چنین اعلان نمود : سازمان CIA خود تروریسم را وارد این منطقه نمود ." (۱۲)

درماه جنوری ۱۹۹۸ م یعنی پس از تسلط طالبان درافغانستان ودست بریدنها وسربریدنها وسنگسارو . . . ودریک کلام پس از همه انسان ستیزی های طالبان وتروریستهای همراه شان ، روزنامه نگار نشریه ای نوول آبسرواتور از برژنسکی سیاست ساز ومشاور امنیت ملی رئیس جمهور امریکا می پرسد :" شما پشیمان نشدید که از بنیاد گرایان پشتیبانی کردید وبه تروریستها جنگ افزار دادید ؟"

برژنسکی در جواب میگوید : " چه چیز برای تاریخ جهان اهمیت دارد ، طالبان یا فروپاشی امپراطوری شوروی ؟ چند تا مسلمان هیجانی و احساساتی و یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد ." (۱۳)

ویا بشنویم از زبان یکی دیگر از حامیان طالبان که میگوید امریکائی ها در جریان عملکردهای طالبان ، همان عملکرد های ضد دموکراتیک ، زن زدائی وقرون وسطائی قرار داشتند ، ولی آنها میخواستند که توسط طالبان پروژه های نفتی شان عملی شود

مردم افغانستان برای شان اهمیت نداشت . بشنویم از رئیس استخبارات سعودی :

امیر ترکی الفیصل رئیس استخبارات عربستان سعودی اوایل ۲۰۰۱ م یعنی زمان اوج بیداد طالبان وبن لادن در افغانستان در مصاحبه ی با تلویزیون M B C میگوید : " امریکائیها تحولات افغانستان را زیر نظر داشتند ودر ارتباط با آن با ماهم تماس میگرفتند ، ولی چیزی که برای شان اهمیت داشت فعالیت کمپنی های نفتی درآن کشور بود . " (۱۴)

امید است خوانند ه ی عزیزاز مطالعه ی این نقل قول ها که همه از منابع دست اندر کار وذیدخل به قضیه ی افغانستان تهیه شده به این نتیجه ی منطقی رسیده باشد که : امریکائی ها درجنبش مقاومت مردم قهرمان ما علیه تجاوز گران شوروی ، مداخله ی ظالمانه نموده و کوشیده اند آنرا بسوی هدف خود که همانا ضربه زدن به حریف شوروی شان وگرفتن انتقام ویتنام از جهت سیاسی وبد نام سازی شوروی وصنعت نظامی وسیاست اقتصادی اش در سطح جهان از جهت اقتصادی است سوق بدهند ، تا بالاثر به بازار های فروش اسلحه وکالای شوروی راه یابند واسلحه وکالای خودرا جایگزین آن سازند . بمنظور رسیدن به این هدف بود که امریکا ومتحدینش بدنام ترین ، عقبمانده ترین ، ارتجاعی ترین ، ضد دموکرات ترین وشقی ترین عناصر جامعه ی مارا بنام تنظیم

های جهادی تربیت وسازماندهی کرده و برای کشتار وویرانی تا دندان مسلح ساختند .

امریکائی ها به همکاری پاکستان وسایر متحدین شان به استناد شواهد انکار ناپذیر ، وحشی ترین باندهای تروریست بنیادگرایان اسلامی را از سرتاسر جهان بسیج ، تربیت ومسلح نموده وبه افغانستان فرستادند ، تابه حریف شوروی شان ضربه ی محکمتر وخونینتر واردکنند . اسامه بن لادن ، الظواهری وعبداله العظام نمونه های از آن است . در نتیجه ی همین سیاست ها وعملکردهای ظالمانه ی امریکا ومتحدینش است که افغانستان این چنین به خاک وخون کشیده شده وبیغوله ی برای باندهای آدم کش بنیادگراشد .

ا نتخاب مرگ ونا بودی یا پذیرش تجاوز

درنتیجه ی عملکرد همین باندهای ارتجاعی تروریست پرورده ی دست امریکا ومتحدینش بود که خلق مظلوم ما از همه ی حقوق انسانی اش محروم ساخته شد وتوسط جهادیها وطالبان تاورای گرسنگی وفقر وتا مرزنابودی کامل سوق داده شد .

حال دیگر همه دریافته ایم که پروژه ی طالبان با تمام وحشت شان زاده ی مغز وتفکر انگلیسی ـ امریکائی است که جهت تامین امنیت راههای ترانزیتی افغانستان بسوی آسیای مرکزی وکشیدن پایپ لاین نفت وگاز از ترکمنستان تابحر هند از طریق افغانستان

سازماندهی وتامین مالی ونظامی شد . وهمه دیدیم که امریکائیها، انگلیس ها ومتحدین پاکستانی وعرب شان توسط این مولود وحشی خودیعنی طالبان وهمراه هانشان چه برسر مردم ما آوردند. واقعا آنها مردم مارا آنچنان به تب گرفتند که به مرگ راضی شوند . وحال محصول آن چنین است که حضور هزاران سرباز خارجی مسلح در کشور بیگانه ناپذیر افغانستان به استقبال عده ی زیادی مواجه میشود .

اگر کسی غرض ومرضی نداشته باشد میتواند بفهمد که امریکائی ها ومتحدینشان از طریق اعمال پروژه های جهادی ـ طالب کوشیدند غرور، رزمندگی وسلحشوری مردم مارا درهم بشکنند وآنهارا چنان درگرداب برادرکشی ، ظلم ،فقر، ویرانی ، بی دوائی و بی سرپناهی بدست جهادی ـ طالب غرق بسازند که تابه آخرین نفس ها برسد . بعد دست غرض آلودشانرا به عنوان ناجی بطرف غریق دراز کردند که هم اکنون به استقبال اجباری بخشهای از مردم مواجه شده اند . مردم ما به حدی از ظلم وستم ووحشت جهادی ـ طالب ضزبه خورده وخسته وبی رمق شده اند که درشرایط موجود حضور بیگانگان را فرصت غنیمتی برای نفس کشیدن میدانند ، ومیترسند ازآنکه دوباره گرفتار ستمبارگان جهادی ـ طالبی نشوند . امریکائی ها نیز که درست چنین هدفی را دنبال میکردند ، برای تامین اهداف سیاسی ـ اقتصادی شان این دکمه

فشار را در دست دارند . هم اکنون لجام طالب وجهادی در دست خود شان است وبا سست وشخ کردن آن مردم ما را تهدید میکنند که " احتیاط کنید ! اگربه تابعیت از ما تن ندهید باز هم جلو این درندگان را رها خواهیم کرد تا شمارا تکه وپاره کنند . "

جالب این جاست که این سیاست موذیانه ی امریکا را مردم ما درک کرده اند وفهم شانرا به زبان خیلی ساده اینطور بیان میکنند :

"جلو کل این تفنگی ها وطالبان ودیگرانش بدست خود امریکائی ها است ، وقتی خودشان خواستند تمام جهادی ها را توسط طالبان چنان زدند که بسیاری شان به ایران ، پاکستان ،ترکیه وتاجکستان فرار کردند ویک عده ی شان هم به سوراخ ها خزیده بودند . بازوقتیکه امریکائی ها خواستند طالبان را بزنند ، همراه کل زور شان به کمتر از یکماه آنهارا تارومار کردند ، حال چطور نمیتوانند تفنگی هار اخلع سلاح کنند ؟ نمیخواهند این کار را بکنند ، خودشان از موش شیر جور کردند . اگر اینهارا خلع سلاح کنند ووطن آرام شود ، دیگر دلیلی به حضور خود شان درافغانستان باقی نمیماند . باید ازینجا بروند . اما امریکائی ها نمی خواهند از اینجا بروند ، افغانستان را به مقاصد دیگر شان بکار دارند ."

ملت مظلوم ما علیرغم فهم این سیاست ها از آنجاکه نیروهای جهادی ـ طالبی را دشمن هار خود میداند ودردفاع از خود هیچ پشتوانه وتوان و بدیلی هم نمیبینند ، اجباراً برای جلوگیری از

وحشت جهادی ـ طالب است که به حضور اجنبی وبه تجاوز واشغال میهنش تن داده است . این یک نتیجه ی بد وذلتبار تجربی است که گناه تاریخی آن بردوش جهادی ها وطالبان است وروزی به دادگاه تاریخ حساب خواهند داد . واما که درهمچو جوی نیروهای مختلف سیاسی هم به قول دانشمندی" از احساسات عالیه ی . . . شان دربرابر لذت مادی . . . صرفنظر میکنند ." ومیکوشند سرخورده گی های گذشته ی شانرا با موضعگیری ها وبرآمد های بی ریخت و بیقواره جبران کنند ودرحسرت رسیدن به آب ونان مساعد تری آب دهن بعضی ها جاریست . برخی ها هم متاسفانه در توجیه شرایط موجود تا آنجا پیش میروند که تو گوئی بانمک پروردگان خوان امپریالیسم طرف هستی .

بازهم این مردم هستند که پیشتازترازسیاست فهمان دانشمند نما درفرصت های مناسب ومساعد بزبان طنز وشوخی هم که شده احساس خود را بیان میکنند . وحضور خارجی ها را درکشور خود تجاوز واشغال میخوانند . درینجا به فکاهی اشاره میکنیم که درین رابطه و بیان احساسات خود مردم ساخته اند .

" میگویند شاه شجاع وببرک روزی در دوزخ باهم صحبت میکردند ، شاه شجاع گفت : کارمل صاحب ! مه یک انگلیسه به وطن آوردم وتویک شوروی را ، روزگار ما به اینجا کشید . باش این

قندهاری بچه (کرزی) که سی کشور را آورده ، روزش به کجا خواهد کشید . "

ازشنیدن این حرف ها انسان به فهم عمیق مردم از قضایا پی میبرد ومطمئن میشود که مردم میدانند که کشور شان اشغال شده ، واین بار نه یک کشور که ۳۰ کشور برهبری امریکا به آن تجاوز کرده اند . ولی توان رویاروئی با آنرا هم اکنون درخود نمیبینند ، که آنهم توسط امریکا ومتحدینشان با اعمال پروژه های جهادی ـ طالبی وتحمیل زور وشکنجه ی بیحد وحصر بر مردم تضعیف شده است .

اهداف اقتصادی و سیاسی امریکا در منطقه

درینجا وآنجای این نوشته ، ذکری از اهداف اقتصادی ـ سیاسی امریکا در منطقه کردیم ، حال به بینیم امریکائی ها در اینجا چه اهدافی رادنبال میکنند وافغانستان را چگونه وچرا وسیله ی رسیدن یا بهتر بگوئیم قربانی رسیدن به این اهداف خود برگزیده اند .

هم اکنون بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م دیگر لازم نیست در تشخیص اهداف امریکا در منطقه کسی تئوری بافی کند ، یافهم فوق العاده ومطالعه ی فوق العاده داشته باشد . به قول یک نشریه فرانسوی که بعدا برخی مقامات امریکائی نیز آنرا تائید کردند ، قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ م پلان حمله ولشکر کشی به افغانستان در وزارت

دفاع امریکا تهیه شده بود . حادثه ۱۱ سپتامبر بهیچ صورت عامل تجاوز به افغانستان نیست ، شاید این حادثه آنرا خشنتر وخونین تر ساخته است . امریکا از مدتهاست که برای اهداف معینی درافغانستان ومنطقه کارمیکند . امریکا بعد از جنگ سرد وفروپاشی اتحاد شوروی متوجه شد که سرمایه ی ملیتاریستی اش ضربت میخورد،چون آن ترسی که دستگاههای تبلیغاتی ومتحدینش از به اصطلاح " خطر سرخ " یعنی کمونیسم وشوروی سابق برای کشورهای زیر سلطه ی شان وحتی در سطح جهان ایجاد کرده وتعداد زیادی را گویا دربرابر این خطر تادندان مسلح میساختند وملیاردها دالر ازاین درک به جیب میزدند دیگر زمینه ی وجود ی اش را ازدست داده بود . منطقا نه به خرید سلاح از امریکا نیازی میماند ونه به حضور پایگاهها ی نظامی اش که به بهانه ی دفاع در برابرخطر شوروی وکمونیسم درگوشه وکنارجهان ایجاد کرده بود.

این بذات خود پرابلم بزرگی بود برای سرمایه ی ملیتاریستی امریکا که کالای نظامی تولیدی اش بازارنمی یافت ،لذا کارخانه های بزرگ تولید اسلحه از کار می افتاد . علاوتا نیروهای مسلح امریکا که درمناطق مختلف زیر این نام جابجا شده بودند ، بی مصرف میشد ندودیگر به حضور شان در آن مناطق ضرورتی احساس نمیشد . بنأ امریکا به علاوه ی زیانهای حاصله ، به بحران بیکاری ملیونها کارگر شاغل در فابریکه های سلاح سازی ، وسربازان

بیکارشده ی آن در گوشه وکنار جهان مواجه میشد . پس برای حل این پرابلمش ، باید پرابلم نظامی می آفرید تا زمینه ی مصرف وتولید سلاح وبازار فروش جدید بوجود آید وسربازان بیشتری نیز به کار گرفته شوند .

ایجاددشمن فرضی وآنراتاسرحد یک هیولای خطرناک جهانخوار تبلیغ کردن وبالا بردن ، برای توجیه عملکردهای نظامی سلطه گرانه ، یکی از ویژگی های نظام سرمایه داری وبه ویژه امپریالیسم است که همه در طول تاریخ به آن آشنائی داریم . درمرحله ی بعد ازجنگ سرد نیز باید این شیوه بکار گرفته میشد . یک نویسنده ی روزنامه ی گاردین به نام" خانم ارونداتی روی " چند هفته پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نوشت : " اگر اسامه بن لادن وجود هم نمیداشت امریکا میبایست چنین کسی را اختراع میکرد . " (۱۵)

سیاست پردازان امریکائی ومتحدینشان این بار موجودی را به عنوان دشمن خطر ناک "بشریت " در اذهان عامه داخل کرده اند که نه جمهوریتی دارد ونه سلطنتی ، نه دیکتاتوراست ونه کمونیست ، نه ارتشی ونه پایگاه ویاحتی کشور ثابتی دارد واینبار به هیچ یک از مکاتب سیاسی ــ اقتصادی حریف سرمایه داری جهان نمی گنجد . لذا آنرا بنام تروریسم مسمی کردند وعلیه آن اعلام جنگ جهانی نمودند تا وحشت آفرینتروهمه جاگیرشودومیدان تاسیس پایگاههای نظامی وفروش اسلحه ی امریکایی پهنه ی جهان را

احتوا کند . ودرتقابل این دشـمن فرضـی انـواع اسـلحه ی مدحـش بفروش برسد وهرمخالفی در هر گوشه ی جهان اعـم از نیروهـای آزادیخواه ویا دولت های ملی هم به این نام وایـن لکـه آلـوده شـده وسرکوب شوند .

این دشـمن فرضـی بنیـادگرائـی اسـلامی اسـت ودرراس آن آدم بیوطنی مثل بن لادن . همان بنیادگرائی اسلامی کـه دیـروز بدسـت خود امریکائی ها ساخته شد وبحیث مطمئن ترین وبرا تری وسـیله برای جدل ضد کمونیستی خود سردمداران امریکا از آن بهره گرفتند وهمان بن لادنی که تاچندی پیش همسو ، همجهت وشریک خـاندان بوش درمعاملات نفتی وغیر نفتی شـان بـود ودوخـانواده ی بـوش وبن لادن مونس وهمدم یکدیگر بودند . وهم اکنـون کـه منـافع ایـن دوخانواده ی سرمایه سالار به هم تصادم کرده ، هردوی شان چـه بیرحمانه جهانی را بخون میکشند . گاهی درتقابل هم جنگ سـلیبی اعلان میکنند وادیـان خدائـی را وسـیله ی تـامین منفعـت سـرمایه میسازند وزمانی یکی علمبردار دموکراسی وتمدن ودیگـری حـافظ ارزشهای دینی وکلتوری تاریخ اسلام میشود .

سناریو سازان امریکائی اینبار سناریو را طوری سـاخته انـد کـه گویا این مولود وحشی (تروریسم) از حیطه ی نفوذ والـد خویـش (نظام سرمایه داری) برآمده وآنرا ـ بویژه امریکـا را ـ نـیز هـدف قرار داده است . بدیهی است ده هرگاه کسـی بـه امریکـا صدمـه ی

رساند ، او دشمن تمام دست آوردهای بشری قلمداد شود وهمه جهان باید با کلیه ی امکانات خود دربرابر آن قرار بگیرند ؟ ؟ ؟ !

بچشم سر میبینیم که هم اکنون درین راستا عمل میشود ونیروهای زیادنظامی وامکانات مالی زیادی در خدمت همین سیاست است . واین سیاست چنان جنون آمیز تبلیغ میشود که بیشتر نقاط جهان عرصه ی عرضه وتقاضای کالای نظامی امریکا گشته وبازار ساختن پایگاه های نظامی واسقرار نیروهای امریکائی در اکثر نقاط جهان گرم است وازین بابت به ملیاردها دلار از سرتاسر جهان بسوی امریکا سرازیر میشود . به علاوه ی تصرف مناطق نفتی وبازارهای تجارتی دیگر . بطور مثال در منطقه ی ما امریکا این اهداف را دنبال میکند :

۱ ـ امریکائی ها با تشدید ترس از بنیادگرائی اسلامی منطقه را ملیتاریزه کرده اند ، وبالاثر فروش سلاحهای انبار شده ی شان به کشور های منطقه مثل کشور های عربی خیلج ، کشورهای آسیای مرکزی وحتی جنوب وجنوب شرق آسیا ، ملیاردها دلار پول بدست آوردند .

امریکائی ها باتشدید ترس از بنیادگرائی اسلامی به خوابهای دیرینه ی شان درمنطقه دست یافتند . به این معنی که توانستند به علاوه ی ایجاد پایگاه های نظامی درپاکستان وکشورهای خلیج ، درکشورهای آسیای مرکزی مثل ازبکستان ، قرقزستان ، تاجیکستان

قزاقستان نیز پایگاه های نظامی دلخواه خویش را ایجاد کنند وازآن کشور ها باج بگیرند .

امریکائی ها هم اکنون افغانستان را کلا میتوانند به حیث یک پایگاه نظامی علیه هرکس که بخواهند به کار ببرند . میدان های هوائی نظامی بگرامی ، شیندند ، قندهار ، مزارشریف و. . . همه درتصرف کامل امریکائی ها قرار دارند . به اینترتیب امریکائی ها توانسته اند زیر نام مبارزه با بنیادگرائی اسلامی یا تروریسم تمام انواع اسلحه ی شانرا به نمایش بگذارند وبرایش بازار فروش بیابند . صد ها هزار سرباز امریکائی را هم که در معرض خطر بیکاری بودند ، به کشتن مردم بیگناه منطقه ، بویژه عراق وافغانستان بگمارند ومعاش ومصرف شانرا هم از منابع خود همین قربانیان تامین کنند .

۲ ـ یکی از ویژگی های سرمایه داری اضافه تولید سرمایه است که وقتی زمینه های سرمایه گذاری مجدد برایش میسر نشود ، بحران آفرین است . هدف عمده واساسی دیگر امریکا درمنطقه ایجاد زمینه های جدید سرمایه گذاری در افغانستان وازآن طریق در کشورهای آسیای مرکزی برای رفع بحران اضافه تولید سرمایه است . که هم اکنون می بینیم این سرمایه ی امریکائی زیرنامهای مختلف ، تحت حمایت نیروهای نظامی اش چون اختاپوس در منطقه دست وپا میگشاید تا خون مردم مظلوم این خطه را به مکد .

۳ ـ هدف دیگر امریکا نفوذ در بازار های آسیای مرکزی جهت انتقال اضافه تولید کالاهای بنجل تولید شده است که بویژه در افغانستان وهمسایه های شمالی آن بفروش میرسد . این بازار که در آن صد ها ملیون نفر زیست دارند هم اکنون درتسلط کامل کالاهای امریکاومتحدینش قرار دارد . وسود سرشاری ازفروش این کالا ها به حساب سرمایه ی امریکا واریز میشود .

نیروی کار ارزان این سرزمینها ومنابع مواد خام ونیمه خام شان منابع دیگری است که هم اکنون دردسترس استعمارگران خارجی ، بویژه امریکائی قرار گرفته است .

۴ ـ رسیدن به منابع عظیم نفت وگاز آسیای مرکزی وبحیره ی کسپین (به نقشه ی منابع نفتی توجه کنید) یکی از اهداف مهم امریکا است ." کانگریس امریکا درسال ۱۹۹۹ م قانون استراتژی جاده ابریشم را تصویب کرد . کانگریس درین قانون خاطر نشان ساخت که نفت وگاز جنوب قفقاز وآسیای مرکزی ، اتکای امریکا به نفت منطقه ی همیشه دگرگون خلیج فارس را کمتر میسازد . . .
تلاش در جهت تامین منافع تجارتی وسرمایه گذاری امریکا درین منطقه جز اهداف عمده ی سیاست ایالات متحده محسوب میشود . " (۱۶)

لازمه ی برآورده شدن این هدف داشتن تسلط بر افغانستان بمثابه راه عبور پایپ لاین نفت وگاز به بحر هند واز آنجا به بازار

های عمده ی مصرف است . این خود یکی از دلایل عمده ی تجــاوز نظامی واشغال افغانستان به حساب می آید کــه درزمــره ای اهــداف امریکا بوده است .

۵ ـ تقابل با ایران وفشار آوردن روی این کشورتا باز مجبور شـود دربرابر امریکــا زانــوزده وکلیــد منــابع سرشــار نفتــی وبازارهــای اقتصادی اش را در اختیار امریکا قرار بدهد ، هدف دیگرامریکا ئیــها درمنطقه است .

۶ ـ یکی از اهداف امریکا درمنطقه وادار کردن روسیه بــه تسـلیم شدن بیشتر وجلوگیری از هرگونه تبارز ورقابت احتمــالی آنســت . امریکا ازطریق تصرف کشورهای همجوارروسیه وایجاد پایگا ههای نظامی در آنها ، که افغانستان کلید آن بحساب می آید خودرا به ایــن هدف نزدیک کرده است . وهکذا میخواهد از طریق تهدید بنیادگرائی اسلامی که افغانستان را مرکز آن ساخته بود روسیه را تنبیه کند کــه از رویاروئی با امریکا بهراسد .

۷ ـ تهدید چین ووادار ساختن آن به تابعیت از خود ودرنتیجه بـاز کردن بازار بــزرگ چیــن بــه روی ســرمایه ی امریکــا واســتفاده از نیروی کار ارزان جمیعت ملیارد انسانی چین ، هدف دیگر امریکــا در منطقه است .

۸ ـ وسر انجام دسترسی به منابع زیر زمینی دســت نخــورده ی اورانیوم دشت مارگو (هلمند / نیمــروز) معــادن غنــی وبــاکیفیت

بالای مس عینک (لوگر) ، معادن بزرگ آهن حاجی گک (بامیان) ، معادن بیرایت (فرنجل غوربند وسنگ گیلان هرات) ، سنگ های قیمتی مثل زمرد ، لاجورد وغیره (پنجشیر ، بدخشان ، نورستان و. . .) ، ذخایر گاز واحتمالا نفت (سمت شمال / هرات) و . . . از زمره ی اهداف امریکا بحساب می آید . به علاوه اینکه تسلط بر این کشور که از نظر جیوپولتیکی میتواند دریچه ی ورود ونقطه ی فشار بر کشور های همجوار ونزدیک باشد ، نیز از اهداف ستراتیژیک منطقه ای امریکا در شرایط کنونی است .

ولی امپریالیسم متجاوز وغارت گر امریکا که از سالهاست درین جهت برنامه ریزی وسرمایه گذاری کرده وحال به قسمتی ازین اهداف دست یافته است ، بسیار حیله گرانه روی اهداف غارت گرانه اش سرپوش مبارزه بابنیادگرائی اسلامی وتروریسم را گذاشته وعلاوه برآن ادعای تلاش در راه استقرار دموکراسی در منطقه را دارد وآنرا از طریق سازمان ملل متحد نیز رنگ وروغن حقوقی وگویا مشروع داده ودرین راه تا آن حد پیشرفته است که عده ی روشنفکر ساده اندیش ومردم پیش پای بین نیز گمان میکنند که واقعا چنین است وماهیت امپریالیسم واستعمار تغییر کرده است ودیگر استعمار واستثماری در میان نیست . این حالت گفته ی معروفی را در ذهن تداعی میکند که : " بزرگترین حیله ی شیطان اینست که جهان را متقاعد کرده است که شیطان وجود ندارد . "

واقعیت این است که امریکا ، این شیطان حیله گر، ونیروهای متحد وهمراهش با تمام حیله گری های شان در کشور ما بخاطر اهداف غارتگرانه واستعماری شان تجاوز وآنرا اشغال کرده اند . تا از آن بحیث یک سکوی پرش برای تسلط برمنطقه نیزاستفاده کنند . نه اینکه مارا از زیر یوغ فئودالیسم نجات دهند ونه هم ذاتا وسرشتا میتوانند مالکیت خصوصی بر زمین یعنی سلطه ی فئودالیسم بر زمین را بر اندازند . در حد تامین منافع خود گاهی در تبانی وهمگونی با فئودالیسم - حتی با ارتجاعیترین جناح آن - بسر میبرند وزمانیکه منافع شان تصادم کند با جناحهای از آن درگیری خواهند داشت . چنانکه جناحهای مختلف فئودالی نیز گاهی بین خود برخورد جدی میکنند ویا جناحهای مختلف سرمایه نیز گاهی تصادمات خونین داشته وخواهند داشت . ولی این برخوردها منجر به دگرگونی سرشت استعمارگرانه واستثمارگرانه ی هیچ یک نمیشود . درین راستا نباید به هیچ پنداری دلخوش کرد . امپریالیسم نه منادی دموکراسی است ونه به آن باور دارد ، به قول پالمرستون صدراعظم سابق انگلیس " نه دشمن دایمی دارد ونه دوست دایمی ، فقط سود ومنافعش دایمی است . " هرشیوه وایسم ولیسمی که به این سود ، زیان آور شود با خشونت آنرا زیر پا میکند وبا هر کسی که سودش را تامین کند همسو است .

ا نتقال بحران مزمن ا قتصادی

امریکا به بیرون

وقتی صحبت ازایالات متحد امریکا میشود عـده ی بیخـبر گمـان میکنند که ایالات متحدامریکا بهشت روی زمین اسـت وهمـه نعمـت هـای جهان به همه باشندگان آن به وفرت میسر بوده وسیاه و سـفید درآن سرزمین خداداد دررفاه وآرامش بسـر میـبرند . ولـی واقعیـت چنین نیست ، درقلب این بهشت آدمی ساخته ، نابرابری بیداد میکنـد ، فقر هست ، بیماران زیادی مداوا نمیشوند حتی کودکـان برخـی از گروههای اجتماعی واکسـن درمقـابل امـراض خطرنـاک وکشـنده نمی شوند وجنایت بیداد میکند و . . .

درین زمینه به یک تحقیق علمی از جامعه ی امریکا توجه کنید :

" امریکا با برخورداری از ثروت عمومـی کـم نظـیری در تـاریخ بشری ، شمار اطفال گرسنه اش از تمـام جمیعـت سـومالی بیشـتر است ؛ امریکا با داشتن دانش وتکنولوژی پزشـکی معجـزه آسـایش قادر به ارائه ی ابتدائی ترین خدمات پزشکی بـه ٥٠ ملیـون نفـر از شهروندان خود نیست ، درصد کودکان مایه کوبی شده اش از کشـور تایلند پائین تر است ومردان برخی محلات آن احتمال رسیدن به سن ٤٠ سالگی شان از مردان ساکن بنگلادیـش کمـتر اسـت ؛ امریکـا بـا وجود داشتن توان اقتصادی بینظیری در تاریخ بشری ، نزدیـک بـه

یکچهارم شهروندانش در فقر زندگی میکنند ودوسوم شهر وندانش برای تامین زندگی خود باید " مثل سگ کار کنند ". " (١٧)

درپهلوی این وضع مردم فقیر امریکا عده ی ثروتمند غنی تر میشوند ، " درآمد یک درصد غنی ترین خانوار های امریکائی ١١٥ برابر ده درصد فقیر ترین خانواده ها است ، امریکا یکی از نابرابر ترین کشور های روی زمین است . " (١٨)

یک مشتی صاحب سرمایه نه تنها برگرده ی مردم امریکا سوار اند که برای غارت جهان نیز ید طولا دارند . هم اکنون بحران در امریکا بیداد میکند ، انسان امریکائی از بسیاری حقوق مدنی اش محروم ساخته شده ، فریاد نارضائیتی مردم به آسمانها رسیده وتظاهرات چند صد هزار نفری در ایالات مختلف امریکا راه افتاد . بحران اقتصادی در اوج خود است . امریکا به رفع بحرانهای داخلی اش قادر نیست ، لذا عیناً مثل شوروی سابق برای انتقال بحران به بیرون ، دست به لشکر کشی به افغانستان وعراق زده است .

این لشکر کشی هرگز نشانه ی مسئولیت در برابر امنیت جهان نیست ، به هیچ صورت به دلیل مبارزه با تروریزم این لشکر کشی صورت نگرفته است وهدف آن امن وامان ساختن جهان نبوده است . هدف آن رفع بحران سرمایه وبدست آوردن منابع وبازار برای کمپنی های در مرز شکست امریکا است . جهت اثبات این امر نگاهی به آمار

وارقام می اندازیم تا از بحران اقتصادی امریکا به عنوان عامل جنگ به ما بگویند :

" . . . اقتصاد امریکا ازسال ۱۹۹۱ ـ ۱۹۹۶ بیشترین میزان سقوط را درسه ماه اول پس از سپتامبر ۲۰۰۱ م تجربه کرده است . . .

" میزان رشد باز دهی ۱،۵ درصد در سال است که در ده سال گذشته از همیشه کمتر است . درآمد ۵۰۰ شرکت بزرگ امریکائی بطور غیر قابل کنترولی سقوط کرده ودرطول یک سال ۴۴ درصد کمتر شده است . بار آخری که درآمد شرکتها به این میزان کاهش یافت در سه ماهه ی سوم سال ۱۹۳۸ وسه ماهه ی چهارم ۱۹۳۲ (بحران بزرگ) بود . همه ی سودهای بدست آمده ی بیش از ۴۰۰۰ شرکتی که در بازار سهام N A Z D A K ثبت شده اند ، از اواسط سال ۱۹۹۴ تا کنون محو شده است . تنها یک شرکت J D S U niphase بازیانی برابر ۵۰،۶ ملیارد دلار بزرگترین میزان ضرر درطول سال را درتاریخ نشان داده است . " (۱۹)

خوب توجه کنید ! شرکت های بزرگ امریکائی در آستانه ی زیانهای بزرگ وشاید ورشکستگی قرار دارند وبحران سرمایه داری بیداد میکند . خداوندان سرمایه میکوشند راه نجات را بیابند وبحران را به بیرون از مرز ها ببرند ، تا ساحات جدید بدست آوردن سود را از بیرون مرز های شان تامین کنند . برای بدست آوردن این هدف است که گاهی منادی حقوق بشر وزمانی پیام آوران دموکراسی

میشوند . زیر نام این حیله ها کشورهایی را ویران میکنند ، خلقهای بیگناهی را بخون میکشند ، تا به منابع سودآوری دست یابند وثروت اندوزی کنند .

برای اینکه بیشتر به عمق بحرانهای اقتصادی امریکا آشنا شوید بازهم از زبان مایکل را برتز میشنویم :

" میزان مطلق دلاری ورشکستگی کمپانی ها بی سابقه است . ناتوانی در پرداخت بدهی امسال به نسبت سال پیش که ۴۲،۳ ملیارد دلار بود ۱۵۰ درصد افزایش یافته است . ENRON (۲۰) هفتمین شرکت بزرگ امریکا از نظر درآمد از بین رفته است . سهامش از ۹۰ دلار به ۲۵ سنت رسیده وبه این ترتیب ۶۵ ملیارد دلار از سرمایه اش یعنی هرچه که ۵۸۹۲۰ سهام دارش درآن سرمایه گذاشته اند ، از بین رفته است .

" . . . . امسال ۲۳۰ شرکت سهامی عمومی با بیش از ۱۸۲ ملیارد دلار اموال اعلام ورشکستگی کرده اند که نسبت به یک سال پیش صد درصد افزایش نشان میدهد . این رقم شامل شرکت ENRON نمیشود . کمپانی های امریکائی از پرداخت ۷۵،۲ ملیارد دلار اوراق قرضه ی JUNK خود داری ورزیده اند که نسبت به سال پیش که میزانش ۴۷،۸ ملیارد دلار بود ۵۷ درصد بیشتر است . معروف ترین کمپنی فولاد امریکا BETELHAM از پرداخت ۱۷۹ ملیون دلار اوراق

قرضه خودداری کرده وبا اعـــلام ورشکســتگی ســرمایه ی هـــزاران سهام دار را نابود کرد .

" . . . متریکام یک شرکت الکـــترونیکی نمیتوانـــد ۳۰۰ ملیــون دلار بدهی خود را بپردازد . کومیدیسکو که یک شرکت اجـاره دهنــده ی فن آوری اطلاعاتی است اعلام ورشکستگی کــرده وبدهـــی عمومـــی ۲،۸۲ ملیارد دلاری اش را به امان خدا رها کرده است .

" . . . میزان رشد تولیدات صنعتی اکنون از دوران اوج رکود ســال های ۱۹۸۰ کمتر است . درخیابان مادیسون هــم اوضـاع بـه سـختی میگذرد . هزینه های آگهی در۹ ماه سال ۲۰۰۱ م به نسبت ســال ۲۰۰۰ ۷،۸ درصد کاهش یافته است . در وال ستریت پاداش های پرداختـی پایان سال به نسبت سال پیش حد اقل ۳۰ در صـــد یـا ۴ ملیـارد دلار کمتر شده است . " (۲۱)

ملاحظه میکنید !

بحـــران ســرمایه درامریکـا خیلـی عمیـق اســت . ســرمایه داران امریکائی وتئوریســن هــای اقتصــادی ـ سیاســی شــان مبتنــی بــر شالوده ی فکری وطبق روال همیشگی ، حل این بحران عمیــق را در جنگ میجویند . شما وقتی نتایج خونبار تریــن جنگــها را درســطح جهان مطالعه کنید ، میبینید که از درون خون ، ویرانی ، دود وآتــش جنگ سرمایه داران بزرگ وبانکهای شان پول گزافـی بـه جیـب زده اند ." به نوشته ی تاریخ نگار دوران جنگ آلن بروگـــر ، بـانکداران از

بابت گسیل هر سرباز به میدان جنگ حدود ده هزار دلار بهره میبرند . از دیدگاه دونفر از اعضای کمیته ۳۰۰ وآلومیناتی ، راچس چیدلز و واربورگ بانکداران بانک مرکز(فدرال رزرو) که هردوطرف جنگ را تغذیه ای مالی میکردند ، جان انسانها برای شان هیچ ارزش نداشت . کمیته ۳۰۰ ، سرمایه گذاری جنگ جهانی را به گونه ای طراحی کرده بود که بانکداران بین المللی به حد اکثر بهره دست یابند ." (۲۲)

اینبار نیز میخواهند چنین کنند ومیکنند ، این ویژگی سرمایه است که از خون دیگران تغذیه میکند . تئوریسن های سرمایه دشمن فرضی خیلی وحشی میسازند وجهان را از آن به هراس می اندازند. یکی دو عملیات وحشیانه انجام میدهند وبعد آستین را برزده برای رسیدن به اغراض شوم شان کشور هائی را ویران میکنند تاسرمایه ودارائی اش را بدزدند ویامنطقه ی را بخاطر منابع زیر زمینی ویاموقعیت جیوپولیتکی اش در سیطره ی خود در میآورند ، که هم اکنون عراق وافغانستان را دردستور کار گرفته اند .

ممکن است در ذهن خواننده ی که از طینت سرمایه بیخبروا ز توطئه هایش بی اطلاع است چنین خطور کند که چطور ممکن است عملیات خونینی را خود قدرت مداران سرمایه انجام دهند وآنرا به کس دیگر نسبت بدهند . من درینجا یکی دو مورد خیلی مشهور و

افشا شده را مطرح میکنم که چنین خوانندگانی نیز به ماهیت غیر انسانی سرمایه وتفکراتش پی ببرند .

جان اف کنیدی رئیس جمهور محبوبی برای امریکائیان ساخته شده بود ، در جنگ ویتنام ، مسله ی کوبا ومناسبات با شوروی در آنزمان وشاید مسایل دیگری بحیث یک جناح سرمایه میخواست نظرات ملایم تری را اعمال کند ، حال دیگر همه میدانند که خود حاکمیت جنگ طلب امریکا وبدست عمال CIA در مراسم عمومی پیش چشم مردم گلوله را به مغزش شلیک کردند ، دقت کنید به مغز رئیس جمهور امریکا شلیک کردند وبعد با ریختن اشک تمساح خواستند آنرا به دشمن فرضی نسبت دهند ، ولی نشد وبه اصطلاح چال شان نگرفت ، اما چنان از تعقیب دوسیه جلو گرفتند که دیگر حتی خانواده ی کنیدی هم جرئت نکرد لای قضیه را بالا کند .

یامثلا در جریان مقاومت افغانستان ، جناحی از سرمایه ی امریکا در مرحله ی معینی نیاز به تبانی داشت ، اما قبل از آن چنان هستری خلق کرده بود که عده ی از عمالش ـ منجمله جنرال ضیاالحق رئیس جمهور وقت پاکستان ، نیز آنرا باور نمیکرد وبر موقف سختگیرانه اش که گویا تعقیب سیاست امریکا است ، پافشاری میکرد . امریکائی ها آنرا همراه سفیر شان درپاکستان وچند جنرال پاکستانی وامریکائی به تاریخ ۱۷ ماه می ۱۹۸۸ م در فضا منفجر کردند که اثری از او باقی نماند .

دگروال یوسف مامور I S I پاکستان درینمورد مینویسد :

" در نتیجه ی ارزیابی هیئات رسمی بعد از واقعه آشکار گردید که یگانه علت حادثه ، خرابکاری بوده است . . . با وجودیکه سفیر واتاشه ی نظامی ایالات متحده درین حادثه جان باختند . . . ایالات متحده آگاهانه وعمداً بر حادثه پرده انداخت . . . " (۲۳)

واقعا شما تصور کنید ، چه کسی توان دارد در طیاره ی نظامی که در آن رئیس جمهور پاکستان ، سفیر امریکا وعده ی دیگر جنرالان مسافرت میکنند نزدیک شود ، چه رسد به جا به جا کردن مواد انفجاری در آن ، تحقیقات هم وقتی به جای حساس رسید ، به دستور مقامات امریکا متوقف شد وبه قول دگروال یوسف " سفر تیم تحقیقاتی F B I ایالت متحده که آماده ی حرکت بسوی اسلام آباد بود فسخ گردید " (۲۴) ودیگرکسی جرئت نکرد بگوید ، بابا این رئیس جمهور مملکت را کی کشت ؟ وده ها مثال ونمونه از این قبیل توطئه گری ها وایجاد دشمن فرضی را میتوان در سراسر جهان یاد کرد . نتیجه اینکه وقتی منافع سرمایه ایجاب کند ، نزدیک ترین افراد خودراهم قربانی میدهد چه رسد به یکی دو انفجار اینجا وآنجا . اربابان سرمایه برآنند که باید به هر قیمت سرمایه را بکار انداخت وسود بدست آورد ، برای تامین منافع سرمایه جنگ ایجاد کرد ، ویران ساخت ، وحشت خلق کرد تازمینه ی تولید ، صدور ومصرف کالاهای نظامی وغیر نظامی را مساعد ساخت .

در ایجاد جنگ است که فابریکه ها وکمپنی های فولاد سازی برای تولید وفروش اسلحه به کار میافتند ، کمپنی های الکتریکی وسایل الکتریکی جنگ افزار هارا تامین میکنند وکمپنی های فن آوری اطلاعاتی نیز زمینه ی کار می یابند وورشکستگی شانرا نه تنها جبران میکنند که به ملیاردها دلار از ورای جنگ وخونریزی به جیب میزنند .

نفت عراق هدف مهم جنگ عراق بود که رژیم نفتی ـ ملیتاری بوش علیرغم تمام مخالفت های جهانی ، وحتی مخالفت ملل متحد به آن اقدام کرد وهم اکنون ذخایر نفتی امریکا رابرای بیست سال آینده ازآن پرکرده است همه ی مان بیادداریم که از اولین روز سقوط صدام حسین ، نخستین کاری که صورت گرفته ترمیم و راه اندازی ابزار تولید وصدور نفت عراق بود که تاهم اکنون بیدرنگ وبه شدت کماکان ادامه دارد .

بخاطرم آمد لحظه ی که چند روز پس از سقوط صدام ، بوش با غرور احمقانه ی یک کاوبای تکزاسی اعلان کرد که " اکنون میتوانند امریکائی ها بفهمند که ازاین جنگ چه بدست شان می آید . شرکت های امریکائی بروند برای بازسازی عراق ودرساحات مختلف سرمایه گذاری کنند " . در همین روز بود که به حریفان خود مثل آلمان ، فرانسه وروسیه که باجنگ عراق مخالفت کرده بودند نیز چنگ ودندان نشان داد وگفت به آنهائي که با جنگ عراق

مخالفت کردند اجازه نخواهیم داد در عراق سرمایه گـذاری کننـد .
این برخورد عکس العمل های را هم باخود به همراه داشت وموجـب
خشم امپریالیستهای دیگرشد . یقیناً میتوان گفت کـه ایـن گفتگوهـا
فقط بر سهم سود از شکار زخمی است ورنه هرکدام از کشـورهای
امپریالیستی روسـیه ، آلمـان وفرانسـه نـیز بـر روی منـافع شـان
کشورهائی را به خاک یک سان وخلقهائی را بخون کشـیده انـد ، و
درینراه باارتجـاعیترین نیروهــای بومـی اسـتثمارگـرآن کشـورها
زدوبند وتبانی کرده اند . ماهیت امپریالیسم همیـن اسـت وتجـارب
تاریخی خونین فراوانی برآن صحه گذاشـته اسـت. مـن در تعریـف
امپریالیسم وشناخت بهترماهیت آن ، این گفتـه را جـالب مـی یـابم
که میگوید :

" امپریالیسم ازنقطه نظر سیاسی بطور کلی عبارتسـت از تمـایل
به اعمال زور وارتجاع " (۲۵) ویا اینکه درمورد ویژگیهای سیاسـی
امپریالیسم میگوید :" خصوصیات سیاسی امپریالیسـم عبارتسـت از
بسط ارتجاع درتمام جهات وتشدید ستمگری ملی ." (۲۶)

این برداشتی واقعا عمیق از ویژگی سیاسـی امپریالیسـم اسـت .
به وضاحت میتوان دید که در هر جائی که امپریالیسم پای گذاشـته
است ، درزدوبند با جناحهای از ارتجاعی ترین طبقات ولایـه هـای
اجتماعی آن جامعه قرار گرفته وستمگری ملی را تشدید کرده اسـت
تا بتواند با سرکوب ووحشت سیادت سـرمایه ی مـالی وتراسـتهای

بین المللی را تامین کند . آدم در عمل میبیند وباور پیدا میکند که یقینا " امپریالیسم آن مرحله ای از تکامل سرمایه داری است که درآن انحصار ها وسرمایه ی مالی سیادت بدست آورده ، صدور سرمایه اهمیت فوق العاده ای کسب نموده وتقسیم جهان از طرف تراستهای بین المللی آغاز گردیده . . . " (۲۷)

همه میبینیم ومیدانیم که هم اکنون امپریالیسم امریکا بمثابه فرزند خلف سیستم امپریالیستی جهانی به بدترین وجه اعمال زور میکند ، میکشد ، ویران میکند شکنجه گاه ووحشتکده ای گوانتانامو میسازد واز کلیه ی قوانین موضوعه ی ساخته ی خودشان هم عدول وسرپیچی میکند . درکنار آن با بدترین ارتجاع همسوئی میکند . رژیم نظامی ـ مذهبی پاکستان را متحد نزدیک خودمیداند ، شیخ های مرتجع خلیج فارس را که با ابتدائی ترین حقوق انسانی درامیرنشینهای شان درتقابل هستند به آغوش میکشد ، رژیم ماقبل قرون وسطائی سعودی که هنوز انسانها را گردن میزنند ودست میبرد ، دوست مطمئن امپریالیسم است و . . . از سوی دیگر مشاهده میکنیم که تقسیم جهان وتصرف آن توسط تراستها ی بین المللی کماکان ادامه دارد وهم اکنون نیز مسله ی تقسیم کشورهای وامانده از اتحاد شوروی سابق ومناطق نفتی وبازار تجارتی آن وکشور های اروپای شرقی با نیروی کار ارزان وبازار گسترده اش مورد جدل امپریالیستهاست . جنگ خونین بالکان و ویرانی وتکه

پارچه کردن یوگوسلاویا ، تجزیه ی برخی کشورهای دیگرو . . . همه بر اساس همین تقسیم مجدد جهان وتامین سیادت انحصارات وتراستهای مختلف سرمایه صورت گرفته است که امریکا با ادعای برتری درساحات نظامی واقتصادی سهم بیشترودرنهایت آقائی جهانرا برای خود میخواهد وبرای آن به جنگ وخونریزی متوسل میشود .

توجیه گران تجاوز

آنچنانکه تاریخ گواهی میدهد بحران ، تجاوز ، جنگ ، ستمگری ، استعمار ، ویرانی و . . . همه محصولات طبیعی نظامهای است که بر مبنای سود ومنافع گروههای حاکم فرا دست اجتماعات انسانی استوار بوده است . دردوران سیاه بردگی برگهای خونین زیادی را درتاریخ می بینیم که مشتی سود جوی برده دار آنرا به خاطر تامین منفعت گروهی خود به خون ملیونها انسان روی زمین رنگین کرده اند . پس از آن اربابان حاکم بر زمین ، با عرق وخون ملیونها سرف ودهقان از زمین بهره میگرفتند ومحصول رنج دیگرانرا تصاحب میکردند وبرای گسترش [illegible] امنه ی سود جوئی شان به جنگ وخونریزی وقتل [illegible] متوسل میشدند . درتعاقب آنهم

جهان متمدن سرمایه با سلب مالکیت از ملیونـــها پیشـه ور وکاسـب آنها را به زندانهای فابریک ها وشرکت های سرمایه داری فروکـرده وچون زالو از خون وانرژی مردم تغذیه میکند ودرتکامل خود بـرای بدست آوردن ساحات بیشتر سود آوری ، جهان را به کـــرات ومـرات بخون کشیده وویران کرده است . واین روند خونریزی وویرانگـــری ضمیمه ی طبیعت نظامــهای طبقـاتی مبتنـی بـر سـود اسـت کـه سرمایه داری وامپریالیسم اوج تکامل آن بحساب می آید .

نظام سرمایه داری مبتنی برسود ورقـــابت اسـت وسـود جوئـی ورقابت عمدتاً به انارشی تولید منجر میشود . سود جوئـــی وهــرج ومرج یاانارشی در تولید ، مازاد تولید ایجاد میکنـد کـه بـه بحـران اضافه تولید کالامنجر میشود و این خود به عنوان یک عــامل مـهم ، بحران کل سرمایه داری را بوجود میآورد که ذاتی ایــن نظــام اسـت وپایان ناپذیر .

در دوران امپریالیسم رفع بحران اضافه تولید کــالا ، در انتقــال آن به ساحات دیگر جستجو میشود ولــذا ضـرورت تصـرف بازارهــای دیگر بمیان میآید تااضافه تولید در آنجا مصرف شود واین یک عــامل عمـده ی تجـاوز بـه سـرزمینها وکشـورهای دیگـر میشـود وبـه خونریزی وویرانی میانجامد .

مسئله ی عمده ی دیگر در نظـــام سـرمایه داری بحـران اضافـه تولید سرمایه است که نیاز به مراکزسرمایه گذاری جدید را به میـان

میآورد . برای رفع تورم سرمایه وبکار انداختن وسود آور ساختن بیشتر آن باید ساحات جدید سرمایه گذاری را بدست آورد ولذا درینجا وآنجای جهان مناطق مساعد را ، سرمایه جستجو میکند وبه آن دست اندازی میکند . این دست اندازی گهگاهی از طریق موسسات جهانی سرمایه مثل بانک جهانی وصندوق بین المللی پول صورت میگیرد وگاهی باتجاوز و بمباردمان ، ویرانی وخونریزی وقتل ملیونها انسان همراه است . که ما هردو حالت را درجهان شاهدیم واین معنای GLOBALISIRUNG یاجهانی شدن سرمایه است. قربانیان این مقطع جهانی شدن سرمایه عراق وافغانستان از نمونه ی دوم هستند که با لشکرکشی وبمباردمان اشغال شدند تاهم بازارصدوراضافه تولید کالای امپریالیستی شوندوهم زمینه ی سرمایه گذاری برای سرمایه ی اضافه تولید شده ی امپریالیستها درآن مساعد شود . واین دیگر شک وشبهه ای ندارد .

نتیجه ی که از ساختارهای اقتصادی ـ اجتماعی در طول تاریخ بدست می آید و عملکرد طبقات ولایه های مختلف اجتماعی آنرا اثبات می کند اینست که نظامهای مبتنی بر سود ، بویژه سیستم سرمایه داری با تطبیق اصول وبرنامه هایش بحران آفرین است ، بحران اضافه تولید کالا ، بحران اضافه تولید سرمایه ، بحران بیکاری ، بحران مسکن ، بحران فقرو. . . همه درذات نظام نهفته اند. بدین معنی که درین نظام هیچ بحرانی نتیجه ی اشتباه تطبیقات

نیست که با رفع آن اشتباه عملی بتوان بر بحران مذکـور غلبـه کـرد. این بحران ساختاری سرمایه است ، این اصول نظـــام ســرمایه داری است که مرتب بحران میآفریند . حاکمان ســـرمایه رفـع ایــن بحــران ذاتی وساختاری خود را در جنگ وتجاوز واشغال کشور های دیگــر جستجو میکنند . این ماهیت سرمایه داری وبـــالاترین مرحلـه ی آن یعنی امپریالیسم است . تطبیق رفورمهای خوردوریز ویـــا تبلیغــات مزورانه وبحرانها را به گردن دیگران انداختن چیزی نیست جــز دام اغوا وفریب مردم . تئوریسن های بورژوازی از بــدو پیدایــش آن تــا بحال کوشـــیده انــد بــه نحــوی داروی عــلاج ایــن بیمــاری مزمــن ســرمایه داری یعنــی بحــران را بیــابند ؛ ولــی تــا هنــوز قــادر بــه کوچکترین تغییری درآن نشدند . فقط آنرا بعنوان بحرانهای دورانــی پذیرفتــه انــد وراه علاجــش را نــیز آنچنانکـه گفتیـــم درجنـــگ و سلطه گری میجویند . واما گاهی بدون آزرم نظامهای مردم ســـالار را عامل ویا مرجع بحران قلمداد میکننــد وایــن دیگــر وارونــه گــری تاریخ واوج دیده درآئی است .

واما سوگمندانه شاهدیم که عـــده ای از روشـــنفکران کشــور مــا بدون توجه به ماهیت وسرشت امپریالیسم وعملکرد تاریخی آن ، بــه مسایل سطحی وآنی بی اهمیت رفرمیستی کــه حتــی قســمتی ازآن هم خاک به چشم مردم زدن است می چسپند واهداف غارتگرانـــه ی امپریالیســـم را نــادیده میگــیرند وبدتراینکـه توجیـه گــر عملکـــرد

امپریالیسم وحتی توجیه گـر تجـاوز میشـوند . ایـن قمـاش افـراد "... به شکل نسبتا پوشیده ای ازامپریالیسم دفـاع میکننـد ، بدیـن طریق که سیادت مطلق امپریالیسم وریشـه هـای عمیـق آنـراپـرده پوشی مینمایند ، میکوشـند جزئیـات وفرعیـات را دردرجـه ی اول اهمیت قرار دهند وتلاش میکنند با طرحهای بکلی بی اهمیت رفـرم توجه را از آنچـه کـه دارای اهمیـت اساسی اسـت منحـرف..... سازند ." (٢٨)

چنین توجیهاتی را می توان از جهات مختلف دید . عده ا ی فرصـت طلب که همیشه کوشیده اند نانرا بـه نـرخ روز بخورنـد ، بـه قـول مردم به هر سازی میرقصند وپیوسته در تلاش بوده وهسـتند کـه خود شان به نان ونوائی برسند . اینکه کشـور چـه میشـود ، برسـر مردم چه میآید ، آینده ی ما بکجا مـی انجـامد و ؟؟ بـه ایـن قمـاش مردم مربوط نمیشود . آنها عادت کرده اند که درحاشیه ای هرگونـه حوداث وشرایط بچرند وفقط شکم سیر کنند . اینان به ماهی مـرده می مانند که فقط در سمت جریان آب برده میشود وظرفیت ویـارای لذت بردن از شنا در سمت مخالف آب را که به ماهی معنـی زیسـتن وپویا زیستن را میدهد ، ندارند . مارا هم بـه ایـن قمـاش بوقلمـون صفت کاری نیست " سزای اعمال شان را خود شان خواهند دید . "

برخی دیگر ، بویژه آنهائی که بـر اسـاس تـاریخ مبـارزاتی شـان سالهاست که از انواع ارتجاع ستم دیده انـد ودرارتبـاط بـا زنـدگـی

شخصی شان به قول معروف " دم به خوش نزده اند " اکنون احساس خستگی وبی حالی میکنند وهمینکه بعد از سالها فرار وتبعید وفقر ودربدری ، میتوانند درکشور وشهر خود ویا درخارجه نفسی بکشند وخانه ی داشته باشند ولقمه ی نان بیدردوسری با خانواده ی شان بخورند ، دم را غنیمت میشمرند . این حق شان است ، هرگاه کسی بخواهد زندگی شخصی کند ، هیچکس حق ندارد مانع زندگی آرامش شود . فقط مشکل زمانی عرض وجود میکند که این دوستان برای توجیه این زندگی ، تئوری بافی میکنند وناخود آگاه به خود فریبی ومردم فریبی در میغلتند . ماهیت امپریالیسم را نمی بینند ویا ازآن چشم میپوشند ، به حضور نیروهای نظامی اشغالگر تن میدهند واز دیگران هم میخواهند که حرف وعمل آنها را بپذیرند . اینجاست که آدم حق ندارد برای توجیه کردن اشتباه خود دیگران را بفریبد . صاف وساده میتوان گفت " من خسته شدم ، شرایط موجود را غنیمت شمرده میخواهم زندگی شخصی کنم وبرای این کار هیچ بدی را خوب وهیچ خوبی را هم بد نمیگویم . " درینصورت تاریخ مبارزاتی وگذشته اش در آرشیف برایش میماند ؛ ولی او فعلا بپذیرد که یک مبارز نیست ، بلکه یک آدم معمولی است مثل ملیونها آدم معمولی جامعه .

عیب واشکال کار درینجاست که عده ی این طور نمیکنند . برای توجیه زندگی شخصی خود به حرافی های روشنفکرانه متوسل

میشوند ، گذشته ای افتخار آفرین جنبش را نفی میکنند وبه تحلیل وتجزیه ی سطحی اوضاع جاری میپردازند و از آن به نفع وضعیت موجود شخصی خود بهره میگیرند . اینان " بجای تجزیه وتحلیل و آشکار ساختن تمام عمق تضاد های امپریالیسم " بجای شناخت وماهیت سود جویانه وتجاوز کارانه ی امپریالیسم واهداف استراتژیک آن درمنطقه وجهان ، تمایلات معصومانه ی رفرمیستی شانرا به تسلیم در برابر شرایط حاکم واصلاحات آنی وپیش پا افتاده نشان میدهند واز عمق مسئله طفره میروند . عمده ترین زیان تفکر اینگونه روشنفکران زمانی است که خدای نکرده این تفکر مورد پسند مردم قرار بگیرد ، آنگاه است که فاجعه ی تاریخ ملت ما شکل میگیرد . ملتی که تسلط ناپذیری ونفی حاکمیت بیگانه در خونش عجین شده وبه گواهی تاریخ به ملتی بیگانه ناپذیر شهرت یافته ودرین راه بیش از یکملیون شهید داده است ، به اساس این تئوری با سلطه ی امپریالیسم واستعمار واشغال کشورش به قول دوست دانشمندی " خوی داده میشود " ویک قلم تاریخ وهویت آن نفی میگردد . که هرگز چنین مباد !

ممکن است عده ای بگویند که چنین هدفی درین تئوری های شان ندارند . این دیگر نه تنها فریب دیگران که حتی خود فریبی است ، باید در نظر داشت که خطر ناکترین ضربه را بر پیکر جنبشها آنهائی زده اند که با وجدان پاک به گمراهی سفر کرده اند . چون این

قبیل گمراهان بهتر میتوانند اعتماد عده ی بیخبر وبی معلومات را جلب و آنها را به گمراهی سوق دهند . گلبدینها ، ربانی ها ، سیافها ، مجددی ها ، و . . . که سنگر شان معلوم وهدف شان مشخص وچهره های شان برملا است . لکه های خون وسیاهی دامان وپیشانی شانرا مردم از فرسنگها دور میتوانند تشخیص کنند . مشکل زمانی دست وپا گیروخطرناک میشود که مشکل سازچهره معصوم و بی لکه داشته باشد . ومهمتراز آن به روندها وشهدائی نسبت داشته باشد که همه هستی شانرا نثار وطن وهموطن شان کرده و پاک باخته ی عشق وطن ووطندار هستند . اینجاست که باید به روشنفکران درنغلتیده به آلودگی وخیانت آژیر داد که علیرغم فشار توانفرسای دودهه ی گذشته وعلیرغم شکستهای تحمیلی پی درپی ، باوجود تنی علیل وروانی پژمرده و . . . شما تنها بخود تان متعلق نیستید ، خود فریبی نکنید . سجایای تاریخ تانرا درنظرداشته باشید ، ملت تانرا پاس بدارید ، کشور تانرا با استقلالش حفظ کنید ، از تئوری بافی های بیجا که آینده ی خطر ناک دارد بپرهیزید . یا صادقانه وبی ادعا کنار بکشید ویابابینش وسیع ونگرش عمیق به عمق پدیده ها ودرنظر گرفتن منافع آنی وآتی ملک ومردم آن ، ماهیت امپریالیسم وارتجاع وپیوند وزدوبندایـن هردورادرکشورتان ودرمنطقه به تحلیل بگیریدوازعواقب چنین پیوندها وتبانی ها درگذشته وحال درحد امکان وبه شیوه ی

مقتضی به مردم بگوئید ، تانسل های بعدی شمارا جاده صاف کن های استعمار وارتجاع نشناسند وبر شما نفرین نفرستند .

رفرمهای موجود همان پاشیدن دانه برای صید گرسنه ایست که آنرا دقیقا بسوی دام میبرد وآنگاه است که صیاد برای ابد به آزادی اش پایان میدهد . من نمونه های مختلفی از حضور امپریالیسم ـ از طریق سرمایه گذاری ها ونه اشغال ـ در کشور های مختلف چند قاره ی جهان را علیرغم طولانی شدن نقل قول ها ، یاددهانی میکنم که خواننده ببیند امپریالیسم درجائیکه پای گذاشته چه بر سر آن کشور ومردمش آورده است . چه رسد به کشوری که آنرا به زور اشغال کرده باشد ومردم آنهم به هر دلیلی به آن تن داده باشند وبدتراز آن خوگرفته باشند . تا درپرتو آن تصوری از آینده ودورنمای " کمک " امپریالیسم درکشور خود بدست داده باشیم .

کمک یا غارت وچپاول ؟

امپریالیستها برای زیر تسلط در آوردن کامل اقتصادی وسیاسی کشورهای عقب نگهداشته شده ، تحت نام کمک به باز سازی ، احیا، پیشرفت ، مدرنیزه کردن و . . . ، آن کشور هارا زیر بار قروض خود با بهره ی زیاد فرو میبرند . بدیهی است که درچگونگی بکار برد ومصرف این به اصطلاح کمکها (قرضهای با بهره ی کلان) برنامه ومنافع خود قرض دهنده (استثمار گر)

درنظر گرفته میشود ونــه ضــرورت کشــورهای کمک گـیرنده یـا قرضدار . بعد ازا ینکه کشور کمک گیرنده بـه حـد کـافی زیـر بـار قرض فرو رفت ، تمام منابع سود آورش را زیر سیطره میگـیرند واز حیطه ی اداره وکنترول ملی بیرونش میآورند . آنگاه است که وقـت بدهی فرا میرسد . کشور قرض گیرنده قسمت اعظـم فـراورده هـا ودرآمدش را که میبایست به مصارف ملی برساند باید به بدهــی هـا وسود قرضها بپردازد . اینجاست که مشکلی بنام" بحران بدهی هـا" بوجود می آید وکشور قرض دهنده ، عـلاوه بـر بحرانـهای متعـدد داخلی درگیر چنیــن بحــران مدهشــی نـیز میشــود . نـه قـرض را پرداخته میتواند ونه از آن بهره گیری کرده میتوانــد ، چـون منـابع تولیدی عمده اولا دردسترس امپریالیسم اسـت کـه از طریـق نفـوذ سرمایه اش بنام کمک آنرا درتصرف خود آورده وبسـود خـود بکـار میبرد . دوماً بطور عموم در چنین حالتی تولیدات عمدتایا مواد نیمه خامی اند که درجــای دیگـر کـاربرد دارنـد ویـا بعضـا در خدمـت بوروکراسی واشرافیت بومی قرار میگیرند که تـوده هـای ملیونـی مردم به آن دسترسی ندارند . اینجاســت کـه بـازدوبند امپریالیسـم وارتجاع حاکم بومـی سـرمایه ی ملـی بـه غـارت مـیرود وکشـور تاخرخره زیر سیطره ی سرمایه وتسلط امپریالیسم فــرو مـیرود . مسله ی دیگری که امپریالیسم برای ســودجوئی بیشـتر خـود بـر جامعه ی قرض دار یابـهتر بگوئیـم اشـغال شـده تحمیـل میکنـد ،

سقوط دادن ارزش پول بومی است در برابر ارز خارجی . امپریالیستها با این حیله ونیرنگ تحمیلی شان بجای یک دالری که قرض میدهند ، یک دلار وچند سنت پس میگیرندکه وقتی حساب به ملیارد دالر باشد ، تفاوت آن به ملیون دالر میرسد واین ستم دیگری است که برکشور قرضدار روا میدارند وزیر نام کمک به آن ، آنرا غارت میکنند .

حال ببینیم تحقیقات وآمار وارقام درین رابطه چه میگویند . از امریکای لاتین آغاز میکنیم : " درسال ۱۹۸۰ م مجموع بدهی خارجی امریکای لاتین ۲۳۱ ملیارد دلار بود . . . حجم عظیمی از ثروت منطقه بین سالهای ۱۹۸۲ م تا ۱۹۹۰ م که نزدیک ۲۰۰ ملیارد دلار میشود ، بصورت سود سرمایه یا پرداخت بهره از منطقه خارج شده . " (۲۹)

توجه کنید !

امریکا ی لاتین در برابر قرض ۲۳۱ ملیارد دلاری اش ، ۲۰۰ ملیارد دلار سود قرض را ـ آری فقط سود قرض را ـ پرداخته است ، هنوز همان ۲۳۱ ملیارد دلار را قرضدار است و هر چه در روی زمین وزیر زمین منابع ارزشمند دارد باید به سود قرض به امپریالیستهای سودخواروجهانخوار ـ بانک جهانی وصندوق جهانی پول و . . . ـ بپردازد . وملیونها انسان آن در رنج وفلاکت بسر ببرند .

زیر نام " کمک " منطقه زیربار قرض فروبرده میشود . بعد که این قرض راپرداخته نتوانست ـ که طبعا نمیتواند آنرادفعتاً بپردازد ـ باید سود بدهی را بپردازد ، این پرداخت سود است که کمرکشور مقروض را میشکند وآنرا تا زمان نامعلومی در گرو امپریالیسم میگذارد . درین دوران است که تمام هستی کشور قرضدار به تاراج میرود، مردم آن اتومات به بردگی موسسات سرمایه داری درمیآیند وبرای این موسسات نیروی کار ارزانی میشوند که اختیار فروش نیروی کارشانرا هم ندارند . بابدست آوردن لقمه ی بخور ونمیر در خدمت سرمایه ی جهانی قرار میگیرند ونصیب شان جز رنج وفقر وزحمت چیز دیگری نیست .

از امریکا ی لاتین ونحوه ی پرداخت سود قرضهایش میشنویم که درین پروسه بر مردم آن چه گذشته است :

" بدیهی است که چنین کاری تنها با فداکاری فوق العاده ی مردم امریکای لاتین امکان پذیر بود . به عنوان نمونه ، دراواخر دهه ی ۱۹۸۰ م مکزیک ۵ تا ۶ درصد از تولید ناخالص ملی (GNP)خودرا به طلبکاران پرداخت . " (۳۰)

درنتیجه ی این چنین کمکها، یعنی سرمایه گذاری امپریالیستها وموسسات جهانی وابسته به آنها و " با بیرون کشیدن ملیاردها دلار از اقتصاد منطقه وکاهش سریع رشد ، فلاکت اجتماعی به شدت افزایش یافت . در طول سالهای ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۹ درآمد سرانه ۱۵ درصد

کاهش یافت . حد اقل حقوق شهرنشینان (یعنی حقوق بیش از نیمی از نیروهای کار در منطقه) در پیرو ۷۴ درصد ، دراکوادور ۵۸ درصد ، درمکزیک ۵۰ درصد کاهش یافت . " کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای امریکای لاتین ، در ۱۹۹۰ برآورد کرد که ۴۴ درصد از جمیعت منطقه (۱۸۳ ملیون نفر) درفقر زندگی میکنند . . . توزیع درآمد . . . نابرابر است به طور متوسط درآمد ۲۰ درصد از ثروتمندترین افراد ، ۲۱ برابر بیشتر از درآمد ۲۰ درصد از فقیر ترین اقشار است . " (۳۱)

این همان دستاورد حاکمیت سرمایه است که از آن به عنوان نظام مطلوب وموفق یاد میکنند وبادیده درا ئی دیگران را ملامت میکنند . درنظام سرمایه است که باید ملیونها انسان در رنج وفقر وفلاکت زندگی کنند تا امپریالیستها وچاکران بومی شان سود بیشتری بدست آورند . این در حاکمیت نظام سرمایه است که مرتجعترین طبقات اجتماعی اعم از شیخ وامیر ، راجا ونواب وخان وشهزاده زندگی فرعون گونه میکنند وملیونها انسان زحمتکش که هستی آفرینان واقعی همه ی نعمات هستند ، درفقر ، گرسنگی ، بیماری ، بی سرپناهی و. . . دست به گریبان هستند .

در افغانستان هم باید منتظر چنین پیامدهای بود ونشانه های ازین فلاکت ازهم اکنون پیداست . عده ی دلال از قبل همسوئی با اشغالگران به غارت سرمایه ی مردم از منابع زیر زمینی ومالی

دست میزنند . مواد معدنی ، احجار قیمتی ، گاز ، قالین ، پشم ، پوست ، میوه و . . . به بهای ناچیز غارت میشود . بافروش کارت تلفون واشیای غیر ضروری به ملیونها دلار از جیب مردم زده میشود . ملیونهادهقان بازن وفرزندان شان در روستا از بی آبی وبی امکاناتی درگرسنگی بسر میبرند واز ابتدائی ترین امکانات زنگی بی بهره اند ، ملیونها انسان بی سرپناه از گرما وسرما ی شدید رنج میبرند . درعوض عده ا ی محدود بازدوبند به اجانب ازقبل NGO ها وموسسات وابسته ی دیگر روزتاروز به سرمایه میرسند ، موترهای شان لوکس تر میشود به ساختمان های لوکس تر دسترسی پیدا میکنند ، عده ی از طریق رشوت واختلاس ، فساد اداری وزدوبند به مقامات قدرت ، زندگی های پر تجمل میسازند وخدایان تفنگ نیز چون محافظین زروتزویر بر برج عاج شاهانه ی شان لمیده و برتعداد ساختمانهای لوکس ومقدار زمین های قیمتی شان میافزایند . برای اینها فرق نمیکند که ملیونها انسان درین مملکت ، درشهر وروستا یش با چه رنج عظیمی دست به گریبان هستند . ویا اینکه آینده ی مملکت ونسلهای بعد ی درزیر سیطره ی استعمار چه خواهد شد . واین تازه آغاز کار است ، چون هنوز سردمداران قدرت درآغاز قرضه گرفتن هستند . وقتی باز پرداخت قرض وسود کمر شکن آن آغاز یابد ، فقر وفلاکت عمق وپهنای

بیشتر می یابد وسنگینی آن بازهم بر دوش ملیونها انسانی می افتد که هیچ بهره ی از آن عاید حال شان نشده است .

مثالی دیگر از قاره ی دیگری از جهان بیاوریم به بینیم ارمغان بازار آزاد وجهانی شدن سرمایه درین قاره چیست ؟ درآسیا نیز زیر نام " کمک " وقرضه ، امپریالیستها وموسسات وابسته ی شان بیرحمانه به غارت پرداخته اند وبرای تامین سود خود ملیونها انسان را به گرداب فقرودربدری انداخته اند . ازصدهامورد آن بطور نمونه فلیپین را درنظر بگیریم که درآنجا نیزامپریالیستها به همرای دولتهای وابسته ی شان هرچه خواستند انجام داند ودرنتیجه فقر ودربدری مردم ارمغان شان است ، فقط جیب طلبکاران پر شده واز حاشیه ی آن عمال بومی امپریالیسم نیز چریده وچاق وچله شدند .

به آماروپژوهش ها دقت میکنیم : " . . . اقتصاد فلیپین زیر بار ۲۹ ملیارددلار بدهی خارجی و۹ ملیارد بدهی داخلی خم شده است . از سال ۱۹۸۶ م باز پرداخت بدهی ها به ۱۹ ملیارد دلار سر کشیده است . هر سال حدود ۴۰ درصد از بودجه ی ملی و۳۱ درصد از درآمد های صادراتی به بازپرداخت بدهی ها اختصاص می یابد . "

" مردم فلیپین هم از اثرات .. . بدهی ها رنج میکشند . . . بدهی سنگین دولت . . . عمدتاً یا صرف سرمایه گذاری دربرنامه های ناکارآمد صنعتی گردید ویا درنتیجه فشار وفرار سرمایه ناپدید شد . برنامه های تعدیل ساختاری وثبات آفرینی بانک جهانی وصندوق

بین المللی پول که عمدتاً برای ایجاد درآمد جهت پرداخت این بدهی تدوین شدند ، به ضرر تولیدات مواد غذائی وبه نفع صنعت وکشاورزی تجاری میباشند که هیچکدام کار بر نیستند . "

" . . . برنامه های ثبات آفرینی صندوق از ۱۹۸۴ م به بعد . . . تاثیرات وحشتناکی بر زندگی اکثر مردم فلیپین گذاشته . . . وشرایط بسیار دشواری را برای ملیونها نفر ایجاد کرد . " (۳۲)

باید از هم اکنون بخاطر بسپاریم که منابع قرض دهنده یعنی موسسات استعمار گری مثل بانک جهانی وصندوق بین المللی پول ویا مربیان شان مثل کشور های امپریالیستی امریکا و اروپا وام شانرا برای کمک به اقتصاد ملی ویا ایجاد پروژه های به سود کشور قرض گیرنده نمیدهند .

آنچنانکه تجربه ی کشورهای مختلف درسرتاسر دنیا نشان میدهد، امپریالیستها قبلا منابع مصرف این وام را مشخص میسازند که با سرمایه گذاری در آن زمینه ها فقط سود خود شان تامین میشود ، این زمینه ها باید حتماً راه مصرف کالاهای گران قیمت منابع قرض دهنده ، ومواد خام یا نیمه خام مورد ضرورت این منابع را از کشور قرض گیرنده به قیمت ارزان تامین کند . تا موسسات جهانی سرمایه بتوانند هم ازفروش کالای اضافه تولید شده ی خود سود ببرند ، وهم به قیمت ارزان مواد خام ونیمه خام از کشور مقروض تهیه کنند وهم ازنیروی کار ارزان این کشور ها بهره

بگیرند . اینجاست که منافع کشور قرض گـیرنده قربـانی میشـود ، بحرانها پی درپی دامنگیرش شده وآنرا به فقـر وفلاکـت میکشـاند . تا آنجا که از کشور هـای جنوب شرق آسیا که درآغـاز قـرض دهـی بنام پلنگ هـای آسیائی ونمونه هـای سرمایه ی دست پـرورده یـاد میکردند ، حال موش هـای آبکشیده ی که در انواع بحرانها دست وپـا میزنند ، درست کرده است . سـرمایه وجـارچـی هـایش هنوزهـم حاضر نیستند ، این شکست هـای مفتضحانه را کـه فقـط محصـول سیستم سرمایه داری است بپذیرند واین اوج پرروئی اسـت . بویـژه که عادت کرده اند فقط نظامهای دیگر رابه ملامـت بگـیرند . همـان قصه ی بزومیش ! !

برگردیم به فلیپین وبه بینیم که سرمایه باوام هـای کمـر شـکنش دیگردرآنجا چه کرده است :

" . . . وام ٢٠٠ ملیون دلاری از طرف بانک جـهانی صـرف خریـد مواد اولیه ی صنعتی وکالای سرمایه ای شد . . . اما با عدم حمـایت از سرمایه گذاری درکشاورزی وگشایش اجباری بخش نـا آمـاده ی صنعتی فلیپین به روی تجارت جـهانی ، بحـران اقتصـادی اواسـط دهه ی ٨٠ م را تشدید کرد . . . با افزایش تعداد روز افزون کارگـران بی زمین در روستا هـا ، مزد واقعی روستا یی ودرآمـد هابـه شـدت کاهش یافت ومیزان گرسنگی وبی غذایی از ١٩٨٥ م به بعد دو برابـر

شده است . آخرین آمار ها نشان میدهند که تقریبا ۷۵ درصد از خانوار های روستایی در فقر مطلق زندگی میکنند . " (۳۳)

هم اکنون درکشور ما چنین میکنند ، به ملیونها دلار را بنام قرضه سرازیر میکنند وفقط در جهاتی به مصرف میرسانند که منافع خودشان ایجاب میکند ، آنها درکشوری که بنابه آمار خودشان ۸۰ درصد مردم به روستا زندگی میکنند ، هیچ پروژه ای وپلانی برای احیای زمین ها وتامین آب وقابل کشت ساختن زمین ندارند ، چه رسد به اینکه تصور بدست آوردن قطعه زمینی برای روستائی جهت تامین مایحتاج اولیه اش درمخیله ی کسی خطور کند . همان برنامه ایکه درفلیپین پیاده شده وهمین موسسات جهانی سرمایه ۷۵ درصد خانوار های روستائی آنرا در فقر مطلق کشیده اند ، حال درافغانستان روی دست است وعده ای بی تجربه وبی معلومات برایش کف میزنند . وقتی فردای سیاه این برنامه ها برسد همین مبلغین بی تجربه ی افغان به سادگی میگویند ما چه میفهمیدیم ، فکر میکردیم خوبترمیشود . بهتر است از هم اکنون گوشزد شود که تجارب دیگران را درنظر بگیرید وراههای رفته ی که به بیابان خشک انجامیده است را کورکورانه از سر نگیرید وبدتر از آن ، آنرا چمنزار پر آب وعلف وباغ سرخ وسبز وانمود نسازید .

درفلیپین به وساطت طبقات حاکمه ی بومی وابسته به امپریالیسم راه سرمایه ی جهانی گشوده شد وتحت هدایت

موسسات جهانی سرمایه ، درساحات غیر موثر به مردم فلیپین ولی سودآور وغارتگرانه به سرمایه ی خارجی ، سرمایه گذاری صورت گرفت وملت مظلوم فلیپین را به فقرودربدری کشاند ، فقط طبقه ی حاکمه ی فلیپین با زای فروش وطن ومردمش ، خودرا ملیونر وملیاردر ساختند . هرگونه اعتراض وفریادی راهم علیه این وضع به شدت سرکوب کردند ، درنتیجه مردم فلیپین اجباراً دست به جنگ مسلحانه زدند و هم اکنون هزاران چریک مسلح تحت رهبری حزب کمونیست فلیپین درجنگلها برای آزادی کشور شان میجنگند .

نظری به کشور به ظاهر آراسته ی ترکیه می اندازیم . که نمونه دیگری ازوابستگی به سرمایه ی جهانی وگویا الگوی سرمایه داری درمنطقه ی خود دربرابر کشورهای همجوار ی است که گهگاهی بویژه از امریکا سر پیچی میکنند . به قول مبارزین ترکی ، ترکیه کشوریست نیمه مستعمره زیر بار قرض ، که امریکا واروپا با استفاده ازین قرضدهی به علاوه ی بهره گیری ازمنابعش از آن به حیث وسیله ی عبور به شرق نزدیک وکشورهای وامانده از شوروی سابق که درهمجواری ترکیه هستند بهره میگیرند . بویژه امریکا با نفوذ وسرمایه گذاری در ترکیه آنرا بحیث شلاقی علیه ایران ، عراق وسوریه بکار برده است .

از مطالعه ی گزارش انتشاریافته ی کشوری ترکیه به I C 8 مسایل زیر را میتوان بدست آورد :

" . . . اقتصاد ترکیه یک اقتصاد وابسته به امپریالیسم است . این اقتصاد عمیقاً زیر بار قرض فرورفته است . درماه جون ۲۰۰۳ م قروض خارجی ترکیه به ۱۳۷٫۹ ملیارد دلار امریکائی رسید که با قروض داخلی اش بیش از ۲۰۰ ملیارد دلار میشود . سازمانهای جهانی سرمایه مانند بانک جهانی وصندوق بین المللی پول که طلبکاران عمده هستند ، مطابق برنامه وسود خود نحوه ی مصرف وبه کاربرد سرمایه را به ترکیه دیکته میکنند ، که این عمدتاً به ضرر ترکیه است . امپریالیسم امریکا کماکان درترکیه امپریالیسم صاحب نفوذ وهدایتگر است . با آنکه امپریالیسم آلمان طی ۷۰ سال " شریک تجارت " ترکیه بوده ، ولی هم اکنون امریکا ، بویژه درساحات صنعت نظامی درترکیه ، ازآلمان پیشی گرفته ویک رقابت درین رابطه بین امپریالیسم آلمان وامپریالیسم امریکا درجریان است . امپریالیستهای فرانسه ، انگلیس وسویدن نیز درترکیه به سرمایه گذاری های غارتگرانه مصروف اند . . .

سیاست های تحمیل شده ی اقتصادی موسسات جهانی سرمایه وکشورهای امپریالیستی طلبکاردرترکیه که ۷۰ ملیون جمیعت وشرایط فوق العاده خوبی دارد ، روز تاروز به فقر ، بیکاری وتنگدستی هرچه بیشتر مردم ترکیه منجر میشود . . . درپروگرام خصوصی سازی اخیراً ۳۰۰ هزار کارگر کار شانرا از دست دادند . . . هم اکنون ترکیه بیش از ۱۰ ملیون نفر بیکار دارد . ۱۲ تا ۱۵ ملیون

انسان درترکیه درمرز گرسنگی بسر میبرند ودرمجموع ۲۵ ملیون انسان زیر خط فقر زندگی میکنند . . . واما سرمایه گذاریها بیشتر دربخش نظامی بسود امریکا ، صنایع مونتاژ ومصرفی و بانکداری . . . صورت میگیرد که نه شغل زا است ونه به مردم سودی میرساند . " (۳۴)

عده ی زیاد ی ازمردم ترکیه برای بدست آوردن قوت لایموت شان در سراسر اروپا پراکنده اند وبه شاق ترین کارها تن میدهند . مردم در اعتراض به سرمایه های خارجی در تقابل با حساسیت های کشور های امپریالیستی به حزب اسلامی ترکیه رای دادند تاشاید بتواند با امپریالیستها رویاروئی کند . ولی این تصور باطلی بود چون چنین احزابی نیز با دمسازی با امپریالیسم عمل میکنند وحزب اسلامی حاکم ترکیه نیز فرصت طلبانه در آغوش امپریالیسم لمیده است وتمام همش را متوجه رسیدن به اتحادیه ی اروپا ساخته است . بخاطر ورود به اتحادیه ی اروپا قصاص را که نص صریح قرآن است از قوانین جزائی ترکیه حذف کرد واین کار توسط حزب اسلامی صورت گرفت . چنین کاری برای یک حزب غیر مذهبی (سکولار) امری طبیعی است ومتمدنانه جلوه میکند ، ولی برای حزب اسلامی جز زدوبند با امپریالیسم معنای دیگری ندارد.وعکس این زدوبندرانیزازامپریالیسم با ارتجاع درکشور های دیگر میتوان دید . یعنی اینکه امپریالیسم وارتجاع برای تامین منافع

شان با اصول خدائی که از آن به عنوان اعتقاد خود یاد میکنند وحتی دیگران را به جرم سر پیچی از آن اعـدام میکننـد نـیز پـای معاملـه میروند، چه رسد به مقررات موضوعه ی انسانی .

نمونه ی دیگری از افریقا بیاوریم . اقتصـاد دانـان بـانک جـهانی وصندوق بین المللی پول از کشور افریقائی غنا (GANA) با ۱۵ ملیون جمیعت " به عنوان نمونه ی سرفراز " برنامه ی شان یـاد میکننـد . بانک جهانی وصندوق بین المللی پـول بـه هـدف گشـودن اقتصـاد بروی سرمایه داران خارجی ، سرازیر شدن کمک هـای خـارجی را به غنا دردستور کار گرفتند (مثلیکه هم اکنون افغانستان را گرفتـه اند) " درطول ۷ سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۸ م کشور غنا با دریافت ۸ ملیـارد دلار قرضه ی خارجی وداخلی یکی از بزرگترین دریـافت کننـدگـان این نوع منابع مالی شد . " (۳۵)

این سرمایه گذاری ها عمدتـاً دربخـش اسـتخراج معـادن وقطـع جنگلات والوارسـازی بـرای غـارت وانتقـال آن بـه خـارج کشـور، بکاررفته است که موسسات وکشـورهای قـرض دهنـده ازآن بـرای صدور وفروش وبدست آوردن سود خود استفاده کرده اند .

" عملکرد بخش تولید کننده ی مواد غذائی ودامـداری کـه بـرای رفاه اکثریت مصرف کنندگان غنائی بسیار حیاتی است ، درکل منفـی بود . " (۳۶)

درنتیجه ی اعمال این سیاستهای غارتگرانـــه ی بـانک جـهانی و صندوق بین المللی پول" میزان رشد سالانه ی تولید ناخالص داخلی که در اواسط دهه ی ۱۹۸۰ ، ۶ درصـــد بـود تـا سـال ۱۹۹۰ بـه ۲،۷ درصد کاهش یافت .

" تورم که . . . به ۲۵،۲ درصد درسال ۱۹۸۹ رسیده بود ، در ۱۹۹۰ بـه ۳۷،۷ درصد افزایش پیدا کرد . " (۳۷)

شواهد نشان میدهند که چنین ســرمایه گـذاری هـای خـارجی بیشترین زیان را متوجه تهیدستان غنا کرده است ومــردم غنـا کـه هستی شان ودارائی کشور شان به غارت رفته بیشترین ضربـه را از آن خورده اند . " برای نمونه ، درصنعت بسیار حســاس مـاهیگیری هزینه ی مواد اولیه ی وارداتی برای ماهی گیران خرده پا که عمدتاً برای مصرف داخلی ماهیگیری میکننـــد . . . افزایـش یـافت . . . بـر عکس مزد واقعی مصــرف کننـدگـان کـاهش یافتـه وقـدرت خریـد ومصرف پایان آمده اسـت . . . " چـون ۶۰ درصـــد پروتئیــن مصــرف غنائی ها از ماهی وفراورده های آن تامین میشود ، کاهش مصـــرف ماهی به علت افزایش قیمت ، سوی تغذیه را درکشور بسیار بیشـــتر کرده است . " . . .

" درسال ۱۹۹۰ مقدار حد اقل مزد روزانه ۲۱۸ سیدیس (واحد پول غنا) اعلام شد ، کنگره ي اتحادیه های کارگری با محاسبه ای نشان

داد که یک خانوار متوسط برای مواد غذائی فقط روزانه به ۲۰۰۰ سیدیس نیاز دارد . "

" بخش اعظم مردم برای کسب درآمد در خیابانها سرگردان هستند . برآوردشده است که درغنا بطورمتوسط ۱۵ نفربه درآمدیک فرد شاغل وابسته اند ." " برعکس وضع ثروتمندان غنا درنتیجه ی این سیاست ها بهتر شده است . . .

" ثروتمندان که پول برا ی خرید دارند به غذاهای گرانتر ومتنوعتر خارجی دسترسی دارند ، درحالیکه تعداد بیشتری از تهیدستان گرسنگی میکشند ، " وجالبتر این است که :

" پس از ۹ سال باز سازی اقتصادی ودریافت کمک های قابل توجه خارجی ، کل بدهی خارجی غنا که ۱،۴ ملیارد دلار بود به ۴،۲ ملیارد دلار افزایش یافته است . . . . ازسال ۱۹۸۷ پرداختی های غنا به صندوق بین المللی پول از دریافتی هایش بیشتر بود . " (۳۸)

بیشتر ازین نمیخواهم با مثال آوردن های اینچنین ونقل قولهای طولانی وقت خواننده ی عزیز را بگیرم ، فقط متذکر میشوم که این نمونه ومثالها که دراکثر نقاط جهان بوفرت دیده میشود ، میتواند هر کدام آن ماهیت واهداف غارتگرانه وعمق فساد وجنایت نظام سرمایه داری جهانی را به نمایش بگذارد وبلاتردید ثابت کند که تمام تبلیغات جارچیان سرمایه مبنی بر کارآئی این نظام به عنوان نظام دلخواه وآینده نگر انسان وبرتری اش بر سایر نظامهای اقتصادی ـ

اجتماعی ، تبلیغات میان تهی ، فریبگرانه وخاک به چشم مردم زدن است . هوچیان سرمایه فقط بلد اند از کوچکترین اشتباه دیگران کوهواره ی گناه بسازند وبرهمه خوبی های حریف خط بطلان بکشند ، ولی جنایت ، ویرانگری ، غارت و برده سازی کل جهانرا برای خود توجیه میکنند . بیشتر از نظام سرمایه داری وهمدستان ماقبل سرمایه داریش هیچکس جهانرا به فقر وفلاکت نکشیده است . بیشتر از نظام سرمایه داری وهمدستان ماقبل سرمایه داریش هیچکس انسانها را بخون نکشیده است .

هتلرها ، موسولینی ها ، پنوشه ها ، فرانکو ها ، سوهارتو ها ، مارکوسها ، ایدی امین ها ، ساموزا ها ، صدامها ، بوش ها ، بن لادن ها ، رامسفلد ها ، شارون ها ، و . . .وصدها دکتاتور وآدمکش دیگر که خون ملیونها انسان را ریخته اند ، تمدن هایی را بر باد داده وبخاک یکسان کرده اند ، وملتهایی را بزیر بار رنج فقر وفلاکت کشیده اند ، همه نمایندگان منافع سرمایه وسود ویا به اصطلاح دنیای آزاد بوده وهستند که نام هر کدام شان لکه ی ننگ دامان بشریت است .

یکی از نیرنگ های مدافعین سرمایه این است که همیشه دررویاروئی با حریفان حالت تهاجمی گرفته اند وحریف را به دفاع مشغول ساخته اند . این شیوه فرصت حمله وافشاگری فساد وجنایات سرمایه را ازحریف میگیرد وهمیشه حالت دفاع ازخودرا

بر او تحمیل میکند . درحالیکه دربرابر هر عیب وکمبود نظام حریف به قول مردم هزارویک عیب درسرمایه داری وجود دارد ؛ ولی هوچیان سرمایه همان یک عیب وکمبود را بیشتر از هزارویک عیب وکمبود خود بزرگ میسازند . بطورمثال درهرجایکه به مذاق امپریالیستها خوب نخورد درآنجا مسله ی " حقوق بشر " را مطرح میکنند که به فلان مخالف چرا اجازه ی اهانت وتوهین به دیگران ویا فروش مملکت را به غارتگران سرمایه نمیدهند . درحالیکه خود شان به انواع نیرنگ وفریب به مخالفین خود صدها اتهام را نسبت داده وآنها را از تمام حقوق شان محروم میکنند . چنانکه بدترین شکنجه ها وسلب حقوق انسانی بدست امریکا ومتحدینش صورت میگیرد . انسانها درزیر شکنجه ی امریکائی ها در بگرام وزندانهای دیگر امریکا درافغانستان جان داده اند ، درگوانتانامو به انسان کوچک ترین ارزشی قایل نمیشوند وعلیرغم اعتراض جهانی علیه امریکا هیچ حقی برای محاکمه ی عادلانه ودفاع از خود به متهمین داده نمیشود . درزندانهای عراق ـ منجمله زندان ابوغریب ـ بدترین توهین وشکنجه را درحق انسان روا داشته اند ، که حتی عده ی متحدین امریکا از آن خجالت کشیده اند . درپکتیا ، ارزگان ،فلوجه ، بغداد ، فلسطین وسایر جاها انسانها را دسته جمعی زیر آوار بمباردمانها به هلاکت میرسانند . متحدین امریکا درسر تاسر جهان بدترین دکتاتوری وفساد را اعمال میکنند . باز هم سرمایه با

پرروئی تمام اشتباه این و آن حریفش را میخواهد با بــزرگ ســازی درازهـان مردم جا بزند وخود را با این همــه جنایــات بــی حســابش مطلوب جلوه دهد و...

باید با چشم وگوش باز به جهان وپیرامون خود نگریست وفریــب تبلیغات میان تهی وظاهر پرزرق وبرق این وآن را نخورد ونگذاشــت که عده ی خود فروخته وطن مارا به همان راهی ببرند کــه دیگــران از تعقیب آن به چاله های خطر ناک وابستگی افتادند . اقتصاد شــان به غارت رفت ، سیاست شان دنباله رو شــد ، مــردم شــان بــه فقــر ودربدری کشیده شــدند وهمــه هســتی شــان دراختیــار وانحصــار اهریمنان سرمایه ی جهانی (دنیای آزاد) ومــزدوران بومــی شــان درآمد . فساد ، سود جوئی ، زیر پاکردن حقوق دیگران ، زیرپــاکردن تمام ارزشهای انسانی ، همسوئی وهمنوائی با هرگونه عقبگرائــی ، ارتجاع واستبداد ویژگی های انفکاک ناپذیر وذاتــی نظــام ســرمایه داری است که تاریخ وعملکرد آن به ملیون بار اثباتش کرده است .

همسوئی اصولی وتقابل جناحی

حال گوشه ای ازین تبانی وفســاد را درمــورد افغانســتان بــازگــو
ـم کــه چســان امپریالیســم وفئودالیســم / امریکــا
عقبگرائــی وفوندامنتالیســم درتبــانی
میکنند وتصادماتی هم کــه

میکنیــم ومیبیـ
وترور یسم ، تمدن امریکائی و
وه
ـماشات برای غارت کشو ر ما باهم عمـ

اینجا وآنجا صورت میگیرد ــ که یقیناً گاهی خونین هم است ، تصادمات جناحی است که برسر مقدار سهم بوجود میآید ورنه اساساً سیستم ها / امپریالیسم ــ فئودالیسم / یکدیگر را درافغانستان یاری میرسانند ودرچپاول وغارت مردم همدست عمل میکنند .

درآغاز تجاوز شوروی به افغانستان جناحهای مختلف فوندامنتالیست اسلامی شدیداً با امریکا همکاری داشتند . امریکا ازطریق CIA هم جناح " دیو بندی " را تقویت میکرد وهم جناح " الازهری " را ، اخوان المسلمین که درمصر ریشه داشت وهمچنان (مجمع جهان اسلام) یا " ربیطاط العالم لاسلامی " که نماینده ی وهابیت سعودی بود وکلیه ی مدارس ومراکز تربیه ی فوندامنتالیستها درسرتاسر جهان که به این دوجناح پیوند داشتند ، مراکزسربازگیری امریکا برای اعزام به افغانستان وتقابل باشوروی بودند . ISI و CIA با نیروها وامکانات گسترده ی شان شب وروزبه تربیت این فوندامنتالیستهای مسلح مانه مجاهدین کمر بسته بودند . دگروال محمد یوسف که یک افسرپاکستانی ومسئول دفتر افغانستان ورساندن کمک به این "مجاهدین" وتربیت شان بوده میگوید : " درسال ۱۹۸۰ م آی اس آی هزاران تن سلاح ومهمات را به گروهای مختلف مجاهدین (دیوبندی والازهری)

تحویل داد وبه همین ترتیب هزاران مجاهد (فوندامنتالیستهای ویرانگر) بخاطر کسب تربیت نظامی به پاکستان می آمدند ". (۳۹)

این هزاران تن سلاح ومهمات که به افغانستان سرازیر میشد ازطریق امریکا ومتحدینش تهیه شده وبه دسترس فوندامنتالیستها قرار میگرفت ، امریکائی ها پیوسته عملیات انتقال اسلحه وتربیت واعزام فوندامنتالیستها را به افغانستان کنترل میکردند ودرتشدید آن مقامات آی اس آی پاکستان را مورد تقدیر وتشویق قرار میدادند .

" درسال ۱۹۸۴ ویلیام کیسی (William Casey) رئیس اداره CIA امریکا از اداره ی I S I باز دید کرده واز حسن عملیات مجاهدین ، انتقال سلاح واز نظم درست تربیت چریکهای افغان (تروریستهای جهانی) به جنرال اختر تبریک گفت . به اثر گزارش کیسی ، امریکا درسال ۱۹۸۵ م وجوه خاص نظامی خویش رابه جهاد افغانستان به دوبرابر افزایش داد. " (۴۰)

شیخ های عرب نیز با دلار های نفتی شان دست در دست امریکا این پروسه را تقویت میکردند . واین نمونه ی کامل از زدوبند امپریالیسم وارتجاع بود که درافغانستان به نمایش گذاشته میشد .

این بعد ها است که بین جناح بندیهای مختلف درتقسیم غنایم اختلافاتی بوجود می آید وهمگونی وهمسوئی به مبارزه واختلاف بدل میشود. هم اکنون نیزدراختلاف بین دوجناح بنیادگرای عیسوی به نمایندگی بوش و بنیادگرای اسلامی دیوبندی به نماینده گی

ن لادن همگونی به مبارزه بدل شده است وچون هر دو (بـــوش و
ن لادن) نهایت افراطی هستند ، دود شان بــه چشــم عــالم رســیده
ست . درحالیکه جناح الازهر وحتی بخشهای از جناح دیوبندی کــه
ا امریکا سود مشترک دارند ، کماکان درهمســوئی وهمگونــی بــا آن
سر میبرند . نمود ایــن تبــانی وهمسـوئی درافغانســتان ســیافها ،
بانی ها ، مجددی ها وغیره هستند که با بوش وبه نمایندگــی از آن
ا خلیل زاد دور یک کاسه نشسته اند .

باتوجه به مسله ی فوق است که شاخه پریدنــهای هریــک ازیــن
جناح ها درمقاطع مختلف مفهوم میشود . زمانی امریکا ومتحدینش
هزاران ملیون دلار را دردسترس تنظیــم هــای جــهادی حکمتیــار ،
سیاف ، ربانی ، مجددی و . . . گذاشتند وایــن دســت پــروردگــان بــا
جمعی ازفوندامنتالیست های جهانی شان از تمام امکانات ولینعمتــان
بهره مند بودند . روزی دیگــر ایــن بخــش کــارآئی کمــتر نشــان داد
نتوانست خودرا باتحولات سریع جهانی به منافع ارباب دمساز کنــد
لذا مانند تفاله به کنار زده شد وبه جایش طالب وبن لادن وامثال آن
زیگر صحنه برگزیده شدند . گردش سریع روزگار منــافع دوجنــاح
سرمایه یعنی بن لادن وبوش را درتطبیق اهداف منطقــه ای امریکــا
، قبلا از آن ذکر کردیم ، درتصادم قرار داد . میدان این تصــادم نــیز
افغانستان بحیــث یکــی از گرهگاهــهای تضــاد ســرمایه ی جــهانی
موقعیت جیوپولتیکی ویژه اش برگزیده شد . بـــاز وازدگــان قبلــی

بمثابه نیروی پیاده شطرنج بکار گرفته شدند وربانی ها ، سیافها و . . . دوباره از سوراخها واز فرارگاهها کشیده شده واینبار بمثابه موجودات ناقص الخلقه ی نیمه کاره ، درنقش مترسک ، بمیدان آورده شدند .

مردم افغانستان شاهد صادق وقایع هستند وبه چشم سرخیمه شب بازی های امریکارا نظاره میکنند . کدام افغان آگاه خبر ندارد ویا نمیداند که ربانی را از تاجکستان ، سیاف را از سوراخهای پنهانی ... ، دوستم را از ترکیه ، اسماعیل خان را از ایران ، یونس قانونی را از لندن ، کرزی را از امریکا و . . . برگشتاندند ، بادشان کردند وبرکرسی ها ومقام ها قرار دادند . کابل بعد از فرار طالبان همچنان بدون حاکمیت بود ، یونس قانونی را به نام مسئول کمیسیون امنیت به اصطلاح از طرف ملل متحد آوردند . خودش همانزمان درمصاحبه اش به B B C گفت که از طرف ملل متحد آمده ونماینده ی " مجاهدین " نیست .

هرات بعد ازینکه بدست مردم فتح شد ، دوشبانه روز در حاکمیت مردم قرار داشت . هیچ اثری از اسماعیل خان و " نیروهایش " درهرات دیده نمیشد . جمهوری اسلامی ایران که باخریدن گروه محافظان زندان قندهار ، اسماعیل را از زندان فرار داده وبه ایران آورده بود . بعد توسط هلیکوپترهای نظامی آنرا با عده ی مسلح در ... غور پیاده کرد که برای تامین منافعش عمل کند . دوروز بعد

از فتح هرات بدست مردم ، پاسداران ایرانی از شهر های ایران ـ بویژه از مشهد ـ جوانان افغان را با پول ووعده وعید به اتوبوس ها سوار کردند ودرمرزآنها را مسلح ساخته بنام" نیروهای اسماعیل" به هرات پیاده کردند که عده ی از پاسداران ایرانی نیز با آنها همراه بودند . اسماعیل نیز از غور به هرات منتقل شده وبدست ایرانی ها در راس اداره ی هرات نصب شد . " مجاهدین " اسماعیل خان تا مدتها جرئت حرف زدن با مردم هرات را نداشتند ، چون به آنها بنام فراریان ترسو از طرف مردم برخورد خشن میشد . بعد ها به کمک جواسیس وپاسداران ایرانی سلطه ی شان در هرات تامین شد .

دوستم نیز روزگار بهتر ازین نداشت . اورا هم روسیه ، ترکیه ، ازبکستان وهند کمک کردند که از ترکیه برگشت . او درروز های اول تجاوز امریکا به افغانستان مانند یک سرباز مزدور درركاب نیروهای امریکائی ته وبالا میدوید ، تاشاید نیم نگاهی به او بکنند ، تا اینکه درقلعه ی جنگی ودشت لیلی امریکائی ها از ویژگی آدمکشی اش درقتل عام طالبان استفاده کردند .

چنین است داستان ورود این قهرمانان پقانه ای درتیاتر خونینی که امریکائی ها ساخته بودند . بعد هاست که امریکائی ها بنابر پلان دراز مدت شان از آنها به عنوان یک " واقعیت اجتماعی " انکار ناپذ·

یاد کردند . که باید در محاسبات بگنجند . چه·

امریکا به چند

چنین یک "واقعیتی" است که مردم افغانستان محتاج حضور امریکائی ها ومتحدینشان باقی میمانند واشغال کشور زمینه های تائیدی پیدا میکند . درینصورت است که امریکائی ها میتوانند با آرامش خاطربر نامه های اقتصادی استعمارگرانه ، برنامه های نظامی سلطه گرانه وبرنامه های سیاسی هژمونی طلبانه ی شانرا پیاده کنند .

کسی نیست بپرسد که مگرطالبان با آن هبوط وجبروت شان یک "واقعیت اجتماعی " نبودند ؟ وقتی دیگر به منافع امریکا کارآئی نداشتند چگونه به اصطلاح خاک وخاکستر شدند . حال چطور است که این " واقعیت اجتماعی " ساخته وپرداخته ، یعنی تفنگسالاران فراری را نمیشود سرجایشان نشاند ؟ مسله جای دیگری است ، برای تامین امیال واغراض امریکا به جنگسالار تابع امریکا نیاز است ولذا چه کسی بخواهد وچه نخواهد ، جنگسالاران برای گرفتن سرجوال باقی خواهند ماند . جنگسالاری که هم وسیله ی تهدیدی برای هرکسی که بخواهد فکر آزادی واستقلال میهنش را داشته باشد ، بشود وهم عامل توجیه حضور اشغالگران درکشور میشود وهیچ زیانی هم به نیروهای اشغالگر نه تنها نرساند که منافع او هم درکنار اشغالگران تامین شود ، باقی میماند . ولی اگر بخواهد از حد یک مزدور پایش را دراز تر کند سرکوب میشود وسرکشان آن

احتمالاً کشته هم خواهند شد . اصل واساس / تبانی وهمسوئی با منافع امریکا ومتحدینش است ونه هیچ چیز دیگر .

باز سازی ویرنگرانه

درصفحات قبل دیدیم وبا آمار نشان دادیم که کشور های امپریالیستی وموسسات بین المللی دست داشته ی شان مثل بانک جهانی وصندوق بین لمللی پول وغیره چگونه زیر نام کمک به کشورهای " جهان سومی " نفوذ میکنند وبعد با سرمایه گذاری درساحات مطلوب خود شان به غارت منابع آن کشور ها دست زده وآنها را دربردگی اقتصادی خود میکشند . مقاومت ومخالفت با چنین کرداری را هم با جنگ وسرکوب خونین واشغال نظامی پاسخ میدهند . اینجاست که " کسانی که میگویند امپریالیسم کنونی مستلزم اشغال نظامی سرزمین های دیگر نیست نه تنها خطراتی را که با آن مواجهیم دست کم میگیرند ، بل که با نادیده گرفتن تاریخ تحولات معاصر وگرایشات آن ، سطحی ترین وگمراه کننده ترین ظواهر را به عنوان ویژگی های تعیین کننده وبنیانی امپریالیسم میپذیرند . درحالیکه اولا ایا لات متحده لا اقل ۶۹ کشور را ازطریق استقرار پایگاه های نظامی خود درآن جا ، اشغال کرده است ؛

شماری را که با گسترش ناتو هر روز افزایش می یابد . این پایگاهها - برخلاف توجیه چندش آور ایدئولوژیک آن - نه برای حفظ منافع مردم آن کشور ها ، بل که درجهت حفظ منافع قدرت اشغالگر بر پا شده اند ، تا این قدرت بتواند سیاستهای خودرا آنچنانکه میخواهد به کشور اشغال شده دیکته کند ." (۴۱)

حال به بینیم در افغانستان " یاریگران " جهانی برهبری امریکا چه میکنند ؟ مردم افغانستان به چه نیاز دارند وسرمایه گذاران خارجی درچه عرصه های سرمایه گذاری میکنند ؟

درافغانستان به علاوه ی حضور به قول مردم ۳۰ کشور خارجی ، ۳۵ نهاد وموسسه ی بین المللی مصروف فعالیت هستند . مخفف انگلیسی نام این موسسات ونهاد ها قرارذیل است : AsDB , CP , ECO
FAO , G-77 ;GUUAM ; IAEA ; IBRD ; ICAO ICCT ; ICRM : IDA : IBD

IFAD ; IFC ; IFRCS ; ILO ; IMF ; Interpol , IOC ;10 M (observer);ITU

NAM ; OIC ; OPCW ; OSCE ; UN ; UNCTAD ; UNESCO UNIDO ; UPU

_ WFTU ; WHO ; WMO ; WtoO ;

برخی ازین موسسات زیر نام موسسات خیریه وبرخی بنام سرمایه گذاری وبازسازی درافغانستان کار میکنند .

درافغانستان هنوز آمارگیری دقیق از نفوس آن صورت نگرفته ولی جمعیت موجود درکشور را ۲۰ تا ۲۳ ملیون نفر تخمین میزنند ، طبق آمارگیری سال ۲۰۰۱ م که توسط CIA نیزنشر شد افغانستان

US military presence overseas

حضور نظامی امریکا در آنطرف دریاها



● Country with US Military Base

● Country with Access Arrangement

○ Country with other Forms of Military Cooperation

۱۱،۸ ملیون نفر نیروی کار دارد. از آنجمله ۸۰ درصد آن شاغل درزراعت، ۱۰ درصد در صنعت و۱۰ درصد در امور خدماتی مشغول هستند. درآمد سالانه ی هر فرد ۳۱۵ دلار تخمین زده شده که از آن میتوان به عمق فقر کشور پی برد.

وزارت مالیه ی افغانستان بودجه ی سال ۲۰۰۳ م را اینچنین محاسبه کرده است: عاید یا درآمد ۲۰۰ ملیون دلار است که عمدتاً از گمرکات ومحصول اموال بدست میآید، ولی مصرف ۵۵۰ ملیون دلار است که به این حساب درین سال ۳۵۰ ملیون دلار کسر بودجه ی عادی دارد. این پول گزاف عمدتاً صرف تجملات بروکراتیک ،تشریفات اضافی و رشوه دهی به باند های مسلح میشودکه عمدتاً ازطریق وزارت دفاع ووزارت داخله که درتصرف جنگسالاران است این پول را باج میگیرند.

تولیدات عمده ی افغانستان درساحه ی زراعت ومالداری عبارتند از: تریاک، غله جات، حبوبات، میوه، پنبه، گوشت گوسفند، پوست گوسفند، قره قل و بغنه.

دربین این اقلام عمده ترین آن تریاک است. درگزارشی که CIA درسایت انترنیتی اش درصفحه ی افغانستان نشر کرده چنین میخوانیم: "بزرگترین تولید کننده ی تریاک که ازآن هروئین بدست میآید، افغانستان است. درسال ۲۰۰۲ م مساحتی به اندازه ی ۳۰۷۵۰ هکتار زمین زیر کشت کوکنارمیرود که میتوان از آن ۱۲۷۸ تن

تریاک بدست آورد . علاوتا مقدار زیادی حشیش ومواد مخدر دیگر درتمام کشور یافت میشود که برخی گروههای دولتی نیز از آن سود میبرند . ۸۰ تا ۹۰ درصد هروئینی که در اروپا مصرف میشود ازافغانستان صادر میگردد که پول درآمد آن از طریق شبکه های سیاه وغیرمستقیم تبادله میشود . "

ما درین رابطه درجای دیگربیشتر بحث کرده ایم . درینجا به چند نکته ی این گزارش اشاره میکنیم . بی توجهی به زندگی مردم، درنظر نگرفتن نیاز های اولیه ، گسترش فقر وناتوانی ونبود ساحات کارسالم ، مردم را به چنین فلاکتی کشانده است ؛ با این حال نقش گروههای قدرت وجنگسالار در ایجاد وگسترش این پلیدی فوق العاده است وسودهای کلان آن به جیب صاحبان قدرت میرود . CIA درین نکته اعتراف میکند که برخی گروههای دولتی از آن سود میبرند . ولی نمیگوید که گروههای دولتی تحت اداره وتسلط CIA عمل میکنند . همچنان CIA مطمئن است که ۸۰ تا ۹۰ درصد هروئین تولید شده درافغانستان دربازار های اروپا مصرف میشود . مطمئناً ۱۰ تا ۲۰ درصد دیگر آن هم به مصارف داخلی وکشور های همجوارمیرسد ، لذا امریکا از آن زیانمند نمیشود . پول درآمد آنهم از طریق شبکه های سیاه وغیر مستقیم تبادله میشود ، که میتوان از آن بمقاصد پنهانی بهره گرفت . نتیجه اینکه فقط بد نامی این پلیدی نصیب مردم افغانستان است . که حاکمیت مزدور امریکائی

درافغانستان هرگزخودرا مسئول جلوگیری از آن نمیداند ، بویژه که بخش های مهم این حاکمیت وارباباب شان ازین معامله ی ننگین سودهای گزافی میبرند .

تولیدات صنعتی ومعدنی افغانستان عبارتند از : فراورده های کوچک نساجی ، صابون ، فرنچر ، کفش ، کودکیمیاوی ، سمنت وذغال سنگ که به مقدار کمی تولید میشود وتکافوی مصارف داخلی را هم نمیکند . علاوتا قالین دست باف ، گازطبیعی ، احجار قیمتی که عمدتاً به خارج صادر میشوند ، نیز از تولیدات مهم بشمار میروند .

افغانستان درسال ۲۰۰۱ درحدود ۳۳۴،۸ ملیون کیلووات تولیدبرق داشته درحالیکه درهمین سال مصرف برق آن به ۵۱۱،۴ کیلووات رسیده است که ۲۰۰ ملیون کیلووات برق ازخارج وارد کرده است . درسالهای بعدی مصرف برق ازین هم بالاتر رفته است وایران وترکمنستان با ایجاد شبکه های انتقال برق به مقدار زیادی برق به افغانستان صادر میکنند . درپهلوی مصرف برق درسال ۲۰۰۱ روزانه ۳۵۰۰ بیرل تیل یا نفت مصرف کشور تخمین شده است که عمدتا از ایران وترکمنستان وارد کرده اند .

طبق برآورد منتشر شده دراول جنوری سال ۲۰۰۲ م افغانستان ۴۹،۹۸ ملیاردمتر مکعب ذخیره ی گاز طبیعی دارد که مقدار کمی ازآن به مصرف داخلی میرسد ومقدار زیاد آنرا سالها ست که

دوستم جنگسالار چون میراث پدری اش به خارج میفروشد وپول آنرا صرف برده سازی مردم محل واندوختن سرمایه های گزاف خود وهمپالگانش میکند .

افغانستان درسال ۲۰۰۲ درحدود ۹۸ ملیون دلار صادرات داشته که عمدتا از صدور قالین ، پشم ، پنبه ،چرم ، جواهرات قیمتی ونیمه قیمتی بدست آمده است . درگزارشات رسمی ذکر نشده است که تریاک هم ضمیمه ی اقلام صادراتی محاسبه شده یا خیر؟ چون به قول CIAپول آن غیررسمی تبادله میشودوبه جیب منابع معلوم الحال میرود . از مجموع این کالاهای صادراتی ـ بدون تریاک ـ ۲۶،۱ درصد آن به امریکا (مطمئنا آنچه امریکائی ها خودشان به غنیمت برده اند شامل این محاسبات نیست) ، ۱۷ درصد به فرانسه ، ۱۷ درصد به پاکستان و۱۶،۱ درصد به هند صادر شده است .

واما واردات کالا به افغانستان تا آنجا که ازطریق گمرکات داخل شده درسال ۲۰۰۲ به ۱،۰۰۷ ملیارد دلار سر میزند که یازده برابر صادرات آن است . بهمین مقدار وشاید هم بیشتر از آن ازطریق غیر قانونی وقاچاق ـ بویژه ازکشور های همسایه کالا به کشور وارد شده است . کالاهای وارد شده به افغانستان عمدتا کالاهای سرمایه ای ، که زمینه را برای سرمایه گذاری امپریالیسم وکمپرادوریسم مساعد بسازد ، مثل وسایل ساختن واکمال مواصلات ومخابرات ،

فرنیچرومواد اداری ، موترهای لوکس ، کمپیوتر .کالاهای زمینه ساز دیگر که به درد مردم ما درشرایط موجود نمیخورد ، غذا ـ عمدتا گندم امریکائی و. . . ، منسوجات ، نفت وتولیدات آن ومواد تزئینی وساختمانی را شامل میشود .

کشورهای که مواد فوق را به افغانستان وارد کرده اند طبق آمار رسمی ۲۰۰۳ عبارتند از : پاکستان ۲۶،۸ درصد ، کوریای جنوبی ۱۲،۳ درصد ، جاپان ۸،۲ درصد ، آلمان ۷،۴ درصد ، ترکمنستان ۵،۸ درصد، کینیا ۴،۹ درصد ، امریکا ۴،۸ درصد . یقینا واردکردن اسلحه وتجهیزات نظامی شامل این ارقام نمیشود و الارقم پولی آن سرسام آور است که درآن مورد امریکا حرف اول را میزند . همچنان از ایران وچین درگزارش ذکری به عمل نیامده درحالیکه بازار های کشور سرشار از کالاهای ایرانی وچینائی است .

افغانستان بزعم روسها فقط ۸ ملیارد دلار از روسیه قرضدار است ؟ !!

درکنفرانس توکیو درجاپان نیز درجنوری ۲۰۰۲ م که به شرکت ۶۰ کشور دایر شده بود ، فیصله شد که ۱،۸ ملیارد دلار درسال ۲۰۰۲ و۱،۷ ملیارد دلار درسال ۲۰۰۳ و۴،۵ ملیارد دلار نیز تاسال ۲۰۰۶ به افغانستان قرضه پرداخت شود .

به این ترتیب کشور ما افغانستان تاکنون ۱۶ ملیارد دلار قرضدار است . اگرامریکائیهاومتحدینشان هم مثل روسها پول مصارف لشکر

کشی وبمباردمانی را که به افغانستان نموده اند ، از ما بگیرند (؟!) درینصورت نوک گراف قرض ما به آسمان خواهد رسید ـ کشوری که صاحب نداشت وسیاستمداران آنهم یابادشمن متجاوزهمراه و یاتوجیه گرتجاوز شوند وتجاوز را کمک بخوانند ، بعید نیست بجای اینکه خواهان غرامت ازمتجاوزشود ، مصرف تجاوز را نیز بپردازد .

باهمین محاسبات موجود هم هر فرد بالغ مستعد به کار درین کشور ، اعم از کارگر ودهقان وخرده مالک بدون اینکه بداند ویا نفعی برایش رسیده باشد ۱۳۵۶ دالر هم اکنون قرضدار است . یعنی نه تنها هیچ چیزی از خود ندارد وبرایش نمیرسد که چنین مبلغ گزافی بدهکار هم است . حال به بینیم این همه پولی که بحساب ما نوشته شده درچه عرصه های به مصرف رسیده وسود آن به کدام لایه ها وطبقات اجتماعی رسیده وقرض دهندگان درمصرف آن چه پلانها ومنافعی دارند .

عمده ترین سرمایه گذاری ومصرفی که شده واز آن به طمطراق نیز یاد میکنند ، ترمیم سرک کابل ـ قندهار وکابل ـ مزارشریف است . درقدم های بعدی بپذیریم که سرک قندهار ـ هرات وکابل ـ جلال آباد نیز ترمیم میشود . پلان امریکا ومتحدینش همین است که از افغانستان یک راه ترانزیت عبور کالا به آسیای مرکزی وبالعکس تابندرکراچی بسازند . ولذا ساختن این سرکها شرط اول وهدف اول تطبیق این پلان است که از زمان جهادی ها وطالبان روی آن کار

میکنند ، درست دهسال قبل این پلان راداشتند. "دراکتوبر ۱۹۹۴ ، یکماه قبل ازآنکه طالبان قندهاررابگیرند، وزیرداخله ی دولت بوتو، نصیراله بابر، شش سفیرکشورهای غربی رابه قندهاروهرات برد. این هیئت شامل مقامات ارشدراه آهن ، بزرگراههاوتلفن وبرق بود . بابرگفت که وی میخواسته ۳۰۰ ملیون دالرازآژانسهای بین المللی برای بازسازی بزرگراه کویته به هرات و ۸۰۰ ملیون دیگربرای یک راه آهن وسیستم تلفن ماهواره ای که ۱۰۰ شهررابه هم مرتبط سازد ، بگیرد . اسماعیل خان به هیئت اطمینان داد که میتوانند کاررا به محض برقراری صلح وامنیت شروع کنند." (۴۲) . اینک شرایط تطبیق آنرا مساعد ساخته اند وآنرا درعمل پیاده میکنند . این هیچ ربطی به منافع مردم ما وبه بازسازی افغانستان ندارد . ماهم فقط از قبل چنین پلانی شانس استفاده از آن سرکها را میبابیم .

دومین دست آوردی که درآمار وارقام همیشه یاد میشود ، برقرار ساختن سیستم تلفن است که شامل تلفن های دستی نیز میگردد .آنچنانکه هم اکنون خواندیداینهم پلان دهسال قبل است که حال پیاده میشود. بهرحال تاسال ۲۰۰۲ م درحدود ۳۳۱۰۰ خط تلفن توزیع شده بود که حال مطمئناً این رقم به چندین برابر افزایش یافته است . درپهلوی آن به هزاران دستگاه تلفن دستی نیز به کار افتاده است . در راه اندازی این تلفن ها از شبکه های Intalsat 1 - earth station Satellite مستقر در بحر هند و

Atlantic Ocean region (Sputnik) Inter ۱ بهره گیری میشود و یکی از مراکز تلفن هم بنام Commercial Telephone Center درغزنی مستقر است . شرکت های Roshan وافغان بیسیم بحیث نماینده های کنسرن های بین المللی وظیفه ی فروش وتوزیع تلفن های دستی را درافغانستان به عهده دارند .

حال به بینیم درکشوری که طبق آمار منتشر شده از جانب CIA یعنی استخبارات مرکزی امریکا درانترنیت ، ۸۰ فیصد مردم آن که میتوانند کار کنند در روستا ها ودرساحه ی زراعت مشغول کار هستند ، درکشوری که به ویرانه ی کامل بدل گردیده ومردم نان وسرپناه ندارند ضرورت اولیه ی آن چیست ؟

من قبل ازینکه درین مورد ازخود چیزی بگویم ، قسمتی از یک مصاحبه ی رادیوی بی بی سی باآقای دکتر رمضان بشر دوست وزیر پلان حکومت انتقالی کرزی را که از فرانسه آمده وبا سیاستهای امریکا روی خوش نشان نمیدهد ، باز گو میکنم :

آقای وزیر پلان درجواب سوال خبر نگار که پرسید شما چرا از عملکردموسسات خارجی وNGO ها انتقاد میکنید گفت : "هم اکنون دراطراف واکناف افغانستان نسبت خشکسالی ونداشتن آب ووسایل کشت وکار ، مردم از گرسنگی قریه های شانرا ترک میکنند . چون نان خوردن برای قوت ولایموت ندارند . آنها سرک ، تلفن دستی ویاکورس کمپیوتر ولسان انگلیسی را چه میکنند ؟ وقتی آنها

از گرسنگی به ترک منطقه مجبور میشوند ، ایجاد کلینیک ومکتب بیهوده است . برای مردم باید اول نان تهیه شود . " آقای بشر دوست علاوه کرد " مقدار زیاد آب از رودخانه های افغانستان به کشور های همجوار میرود ، اگر ما دلسوزانه چند تا بند آب بسازیم وزمین هارا زیر کشت قرار بدهیم افغانستان مارکیت غله ومیوه ی آسیا میشود و . . . " خبر نگار گفت شما چرا این پلانها را به دولت نمیدهید ؟ وزیر پلان گفت : " کسی به حرف ما نمیکنند ، پولی که بنام کمک به مردم افغانستان گرفته میشود صرف زندگی های لوکس وموترهای آخرین مدل میشود ویا بشکل معاش گزاف پس به خارجی ها داده میشود . مردم همچنان درگرسنگی وفقر میمانند وباز مجبور به مهاجرتهای در داخل وخارج میشوند ، آن وقت دیگر نه سرک به درد شان میخورد ، نه تلفن ونه . . . ."

آری چنین است برادر ! واما آنچه نباید فراموش کرد اینست که کشور ها وموسسات قرض دهنده هرگز برای نجات مردم افغانستان ازگرسنگی وفقر برنامه ی ئی دست نداشته وندارند ، پروژه هایکه آنها درآن سرمایه گذاری ومصرف میکنند همه وهمه درجهت برآوردن اهداف وتامین منافع سودجویانه ی خودشان است.

مواصلات ومخابرات ، یعنی سرک وتلفن را سوقیات نظامی وتجارت جهانی نیاز دارند . استعمار کهنه ونو درکلیه ی مستعمرات شان به این دو فاکتور توجه ورسیدگی کرده اند . انگلیسها درهند

خط آهن را برای سهولت مردم هند احداث نکردند . آنها آنچنانکه ثابت شد برای سوقیات نظامی سریع جهت سرکوب مردم هند وانتقال کالای تجارتی به بازار ها وبنادر ، آنرا ضرورت داشتند . بوسیله ی خط آهن ویا کلا خطوط مواصلاتی مواد خام ونیمه خام کشور مستعمره را به سرعت به بنادر منتقل میکنند وکالای تجارتی خودرا درآن کشور پخش میکنند . بوسیله ی تلفن وکلاً خطوط مخابراتی ، برای خود اطلاعات جاسوسی سیاسی ـ اقتصادی جمع میکنند وفرمانهای خودرا به سرعت همه جا میرسانند . انگلیسها درهند چنین کردند ، استعمارگران دیگر نیز در مستعمرات شان چنین کردند ، امریکائی ها نیز در افغانستان چنین میکنند .

بنابر تجربه وچشم دید خود مان روسها قبل از ورود نظامی شان به افغانستان ، ملیونها دلار صرف احداث سرک تورغندی ـ هرات وحیرتان ـ کابل کردند . همه شاهدیم که تانک ها ووسایل نظامی شان از این دوشاهراه به سرعت به کابل رسیدند وهمه جا پهن ومستقر شدند . از طریق همین شاهراه هابود که هرچه داشتیم وقابل انتقال بود ، اعم از مواد معدنی وزراعتی وآثار فرهنگی واشیای ارزشمند دیگر رابه شوروی انتقال دادند .

حال هم امریکائی ها ومتحدینشان جهت سوقیات نظامی وسود سرمایه ی مالی ، برای سهولت های خودشان در انتقال سریع کالاهای تجارتی به مراکز فروش ، به ترمیم راهها نیازدارندوبهمین

دلیل ترمیم سرکها رادردستورروزقرارمیدهند . درحالیکه درعراق به ترمیم لوله ها و دستگاه های استخراج وانتقال نفت ضرورت فوری داشتند ، لذا از اولین لحظه ی ورود به عراق به ترمیم وساختار وحفظ آن اقدام کردند .

امریکائی ها برای رساندن کالای تجارتی خود ومتحدینشان به دلال بومی افغانستان وفروش این کالا وهمچنان انتقال مواد مورد ضرورت شان مثل زمرد ، لاجورد ، قالین ابریشمی دستباف و... به اسرع وقت درسرتاسر افغانستان وکشورهای همجوار وبنادر تجارتی ، به سرک وراه ومیدان هوائی ضرورت دارند . ازینجاست که این کاررا در دستور روز قرار داده وشاهراه ها ومیدانهای هوائی را ، درقدم اول " بازسازی " میکنند .

امریکائی ها برای گرفتن اطلاعات از گوشه وکنار افغانستان وارتباط این کشور به تجارت بین المللی به وسایل ارتباطی ومخابراتی نیاز داشتند . برای تامین این ضرورت شان است که سیستم های پیشرفته ی تلفنی را درافغانستان فقیر ، ویران وعقبمانده بکار انداختند ، تاهم اطلاعات جاسوسی سیاسی ونظامی رابسرعت دریافت کنند وهم سرمایه اندوزان نرخ روزمره ی مواد واشیا ی مورد ضرورت را بسرعت معلومات بگیرند وبازار تجارت شا ن رونق یابد . برای تامین این اهداف پول گزافی را از وجوه "کمکی " افغانستان درین ساحات مصرف کردند . همه میشنویم که

امریکائی ها درفلان قریه به فلان گروه مخالف حمله کردند ویا آنـــرا بمباردمـــان کردنــد ، کشــف فــلان گـروه درفــلان محــل معجــزه ی امریکائیها نیست ویا اینکه به وسایل ماهواره ای از فضا بـــه چنیــن کشفی دست نیافته اند . کسی از همان محل به ازای مقداری ناچــیز پول واستفاده از تلفن دستی که دردسترســش قــرار داده انــد ، از آن محل را پور داده است وامریکائی ها آنرا بمباردمان کرده اند . بــهمین دلیل است که گاهی میشنویم ، فلان محل درنتیجه ی اطلاعات غلــط بمباردمان شده وعده ای مرد وزن وکودک بیگناه به شهادت رسـیده اند. درنتیجه ی تحقیق معلوم میشــود شــخصی کــه توســط تلفــن دستی به امریکائی ها اطلاع داده بــود ،بـا فــلان خــانواده درمحــل دشمنی داشته وازین قبیل . . . ازین جا میتــوان بــه یکــی از اهــداف تاسیس سیستم مخابراتی پیشرفته وتوزیع تلفن هــای دستی ستلایت درافغانستان پی برد . که به هیچ صورت نه بر اساس ضرورت مــردم ، بلکه براساس ضرورت هــای سیاسی ـ نظامی وتجارتی امپریالیسـم امریکا ومتحدینش وتامین منافع مشــتی تــاجر دلال بومــی صــورت گرفته است .

با طرح پروژه هــای مواصلاتی وعدم توجه به پروژه هــای تولیــد زیر بنائی صنعتی وزراعتی ، درقدم اول تاجر دلال (کمپرادور) بـــه کمک سرمایه خارجی متجاوز (امپریالیسم) میخواهد نیروی کـــار مزدور ایجاد کند ودهقان را درمضیقه ی کار قرار بدهد تا از بســـتر

کارش که زمین است به کار روز مزدی بکشاند تابعد با مزدکم از جمیعت ملیونی آن درساحات پروژه های مطروحه اش بهره برداری کند . ایجاد بازار فروش کالا هم فاکتور سومی است که هدف جهانی شدن سرمایه یا Globalisirung را میسازد .

مسله ی دیگری که هم اکنون جلب توجه میکند موجودیت موترهای لوکس آخرین مدل ژاپنی ، آلمانی وامریکائی درافغانستان وبویژه دردسترس ادارات دولتی وNGO ها وموسسات کمک رسانی خارجی است که همه از پول ملت غریب ما تهیه شده است . مجموع قیمت این وسایل لوکس سر به دها ملیون دلار میزند که عده ی از مقامات دولتی وموسسات از آن استفاده ی شخصی میبرند ، ولی قرض وسود قرض آنرا باید مردم رنجدیده ی ما بپردازند .

مورد دیگری که هم اکنون پیش از وقت به آن دامن زده میشود . ورود بی رویه ی کمپیوتر وایجاد کورسهای کامپیوتر وزبان انگلیسی به قیمت ملیون ها دلار به افغانستان است . وزارت انکشاف دهات افغانستان وبرخی NGO ها در روستاهاییکه از ابتدائی ترین امکانات ووسایل زندگی محروم اند ، برای شان کورسهای کمپیوتر وکورسهای تدریس زبان انگلیسی دایر میکنند . طرح چنین برنامه های را نمیتوان به جنون مقامات توجیه کرد . آنها آن چه خود میخواهند ومنافع ارباب ایجاب میکند ، انجام میدهند ، ودر مساعد ساختن زمینه برای ترویج فرهنگ استعماری مقداری شتاب نشان

میدهند . ورنه خوب میدانند که وظیفه ی اولیه ی وزارت انکشاف دهات تدویر کورس کمپیوتر ویاکورس انگلیسی درروستا نیست . این وزارت باید در روستا ها به تامین ضروریات اولیه ی مردم بپردازد . بامصرف پولهای کمکی درزمینه های مناسب زمینه ی کسب وکاررا در روستابه مردم مساعد به سازد تا مردم روستا را از بیکاری وگرسنگی ترک نکنند . آب آشامیدنی وبرق تهیه کند ، کورسهای سواد آموزی به زبان مادری مردم دایر کند ، برای مکاتب ساختمان تهیه کند ،تا روستا ها انکشاف پیدا کند واسم وزارت با مسما شود .

ازین مطالب چنین نتیجه نشود که نگارنده مخالف ساختن سرک راه ویاداشتن تلفن ویا کمپیوترهستم ،به هیچ صورت چنین نیست . ما به همه چیز ضرورت داریم ؛ ولی ضرورت های ما باید تشخیص وسره پایه شود ومشخص گردد که ضرورت اولیه چیست ؟ کسیکه کفش ولباس ندارد نکتائی ویاکروات را چه کند ؟ آنچنانکه آقای وزیر پلان گفتند وقتی مردم بخاطر نداشتن لقمه ی نان بخورونمیر ونبود امکانات کار وتولید ، به ترک منطقه مجبور شوند . آنها سرک وتلفن را چه کنند ؟ اول باید به مردم ضرورتهای اولیه را تهیه کرد . وقتی ۸۰ درصد مردم درروستاها زندگی میکنند، درآنجا باید زمینه ی کشت وکار برای شان فراهم شود ، منبع آبی تهیه شود ، زمین بایر قابل کشت شده وبه مردم بیچاره ی بیزمین

داده شود که روی آن کار کنبند واز کار خود شکم گرسنه ی زن وبچه ی خودرا سیر کنند. وقتی نان و آبش تامین شد، آنگاه برق، کلنیک سرک اسفالتی، مکتب، تلفن، تلویزیون، کامپیوتر وغیره نیز شامل خواسته ها وضرورتها میشود وانسان زحمتکش افغانستان حق دارد ازتمام دستاوردهای بشریت برای رفاه خود بهره بگیردوباید بگیرد.

به یک مثال توجه کنید. درکشوری که ملیونها انسان آن نمیتوانند شب باشکم سیربخوابند ،سرپناه ندارند واز نعمات اولیه زندگی محروم اند، قرض مملکت سربفلک کشیده است. درهمچو کشوری حدود یک ملیون تلفن دستی توسط کمپنی های سرمایه داری بفروش رسیده، هرتلفن با ضما یمش برای فعال شدن بطور متوسط ۱۶۵ دلار تمام میشود. به این ترتیب از جیب چنین ملتی درچنین وضع وخیمی ۱۶۵ ملیون دلار به بهای تلفن دستی کشیده شد. این تلفن دستی ها بطور متوسط که حساب شده هر کدام روزانه ۵ دلار فقط کارت مصرف میکند، یعنی روزانه پنج ملیون دلار وماهی ۱۵۰ ملیون دلار فقط مصرف کارت تلفن میشود که هیچ گونه درآمدی برای مردم ندارد. فکرش را بکنید! سالانه یک ملیارد وهشتصد ملیون دلار پول این مملکت ویران، گرسنه وقرضدار به جیب کمپنی های تولید کننده ی کارت تلفن میرود واز مملکت خارج میشود. حال موارد دیگری را درنظر بگیرید که هیچ گونه نفعی به بار نمی آورد وفقط مصارف کمرشکن وتوانفرسائی را بر دوش

ناتوان مملکت تحمیل میکند . تحمیل چنین پروژه هـــای درکشـــوری مثل افغانستان که مشکل نان ، آب وسرپناه درآن بیداد میکنـــد ، جـز استثمار وستمگری وچپاول چه معنائی دارد ؟ حـــال اگـر درپـهلوی ارباب قدرت عده ی خورده بورژوای نوبه دوران رسـیده نـیز ازیـن تکنیک بهره میبرند ،این به معنای رسیدگی به ملـک ویـران ومـردم دربـدر آن نیســت ، ملیونـــها انســـان فقـــیر ومحتـــاج مـــا هیچگونـــه دسترسی نمیتوانند به موبایل یا تلفن دستی داشته باشند . واقعیـــت همان غارت وچپاول است که زیـــر نـــام تکنیـــک وتمـــدن وبازســـازی صورت میگیرد .

در اقلام وارداتی ، موادغذائی رقم برجسته ای رابخود اختصـــاص داده است . مقداری ازین مواد درشرایط کنونـی لازم اســت کــه وارد شود . ولی چیز جالبی که به نظر میرسد وکشتکاران مانیز متوجـــه این امر شده اند که این بحث نگارنده نیز ملهم از صحبت آنها اســـت ، اینست که از امریکا مقدار زیادی گندم دررقابت به تولیـــد داخلـــی در افغانستان واردمیشود . گنـــدم امریکـــائی را بـــه نـــرخ پـــائین عرضـــه میکنند ، کشتکار افغان که درتهیه ی وسایل وامکانـــات کشـــت مـــانند ابزار کار ، تخم بـــزر ، کودکیمیـــاوی وحتـــی تهیـــه ی آب ازچـــاه بـــه مصرف تیل وواتر پمپ ، بدلیل بلند بودن نـــرخ ایـــن مـــواد کـــه اکـــثرا وارداتی است ، باید پول زیادی بپردازد ، نمیتواند به رقابت برخیزد . چون مصرف گندم بدست آمـــده ی او بـــالاتر از نـــرخ فـــروش گنـــدم

امریکائی میشود . اینجاست که کشتگر نمیتواند بـــه کشـت وکـارش ادامه بدهد . دو انتخاب برایش میماند . یازمینش را تـرک کـرده بـه شـهر هـا بـرای جسـتجوی کـار وبدسـت آوردن لقمـه ی بخورونمیرآواره میشود ، که درآنجا نـیز بنـابر تراکـم نـیروی کـار وکمبود زمینه ی کار بردامنه ی بیکاری ، شغل هـای کـاذب ،دزدی ، جنایت وغیره افزوده میشود ، وچه بسا کـه گروهـهای تروریسـت دربدل پرداخت پول عده ی از آنها را بخدمت بگمارند . ویـادرصورت زدوبند با قوماندان وولسوال وغیره زمینش را تریاک میکارد کـه از درآمد آن هم به اصطلاح خـود مـردم " ازگـاوغدودش " بـه کشـتگر نمیرسد ، فایده اش به جیب مقامات قدرت ومافیای مواد مخـدر کـه درزدوبند باحاکمیت است ، میرود .

بهره گیری از مواد مخدر

بارها وبار ها ازمقامات مختلف بشمول آقـای علـی احمـد جلالـی وزیرد اخله ی حکومت موقت کـرزی شـنیده ایـم کـه تفنگسـالاران وحتی مقامات بلند پایه ی دولتی درکاشت ، برداشت وانتقال تریـاک وتبدیل آن به هروئین وصدورآن ازمملکت نقش دارند . وزیـر داخلـه میگفت : " هیچ ممکن نیست که بدون دخالت مقامـات بلنـد پایـه ی حکومتی کسی بتواند هزاران تن تریاک وهروئین تولید وصادرکند."

دقیقاً همینطور است هیچ عقل سلیمی نمیپذیرد که دهقان بیچاره ی افغان که بخاطر کسب لقمه ی نانی اجباراً تن به کشت تریاک میدهد از عهده ی چنین کار بزرگی برآید . بویژه تا آنجا که از رسانه های گروهی میشنویم ، نیروی ویژه ای از نیروی کمک به امنیت یا ISAF وشاخه ی انگلیسی آن برای جلوگیری ازین کار توظیف شده اند . فقط با امکانات دولتی وپشتوانه ی قدرتهای نظامی ممکن است با چنین پهناوگستره ای به این کار اقدام کرد .

مسئول مبارزه با مواد مخدر درسفارت امریکا به تاریخ ۵ اکتوبر ۲۰۰۴ درمصاحبه با رادیوی بی بی سی گفت : " ۷۵ ٪ هیروئین جهان از افغانستان بدست میآید . " ولی او نگفت که چه کسانی درپس این تولید بزرگ که قیمتش به ملیاردها دلار میرسد قرار دارند .

من خودم ازمردم درمحل های مختلف شنیده ام که میگویند : " برادر ، خود امریکائی ها درپشت این کار هستند . " یعنی اینکه امریکائی ها ازکشت تریاک وتولید هروئین درافغانستان حمایت میکنند . چنین مطالبی چند دفعه درمطبوعات ورسانه های گروهی نیز مطرح شد که مقامات CIA را در " تجارت " هروئین دخیل میدانستند . استدلالی که درین مورد میشود چنین است که هروئین تولید شده درافغانستان به مصرف بازار های اروپا میرسد . مصرف امریکا را کولمبیا و . . . تامین میکنند . لذا اگر زیانی هم از

مصرف هروئین به محاسبات امریکائی ها بگنجد ، این زیان از افغانستان به امریکا نمیرسد . بازای آن ملیونها دلارازفروش هروئین افغانستان به جیب دست اندرکاران زبده وقدرتمند آن میرود . لذا CIA که درتهیه وفروش این ماده به شوروی سابق هم تجربه دارد ملیونها دلارسود به خود وزیانهای جبران ناپذیر ی به روسها رسانده است ، میتواند سودآور خوبی به امریکا باشد . (برای مطالعه ی بیشتربهره گیری از مواد مخدر به کتاب کمیته ۳۰۰ فصل سوم نوشته دکتر جان کولمن مراجعه شود) .

کشت جایگزین تریاک

اروپائی ها که از یکسو ضرر مستقیم متوجه آنهاست وعامل خطر را نیز درک کرده اند واز سوی دیگر توان رویاروئی با امریکا را بخود نمی بینند ویاحق رویاروئی را بخود نمیدهند به شیوه های خیلی پاسیو عکس العمل نشان میدهند . بطور مثال درروزنامه BILD که درآلمان منتشر میشود تصویری از یک کشتزار تریاک درافغانستان چاپ شده بود ودرزیرآن نوشته بودند : " تریاک بهتر است یاگلاب وزعفران ؟ "ودرزیر همین عنوان بدیل کشت گل گلاب وزعفران رابجای تریاک به افغانها توصیه میکرد .

پیشنهاد مشابهی را خبر نگار کانال اول تلویزیون آلمان درمصاحبه ی با افغانها که درجلال آباد صورت گرفته وبه تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۰۴ دربرنامه ی صبح این تلویزیون پخش شد ، تکرار کرد ، که بجای تریاک گل گلاب وزعفران بکارند . بدینترتیب گویا اروپائیها برای ازبین بردن کشت تریاک الترناتیف وکشت جایگزین میدهند . این نظر با ظاهر خوشبوی وخوشرنگش ، هم اکنون اگرقابل تطبیق هم باشد ، با تطبیق خود هیچ گونه سودآوری به دهقان افغانستان ندارد . گل گلاب و زعفران را درصورت تولید زیاد نمیتوان به مصرف داخلی درافغانستان رساند . باید آنرا به کار خانه های پیشرفته ی تولید عطریات وداروسازی عرضه کرد ، که آلمان ازین دست فابریکات دراختیار دارد ولذا طراح آلمانی افغانها را تشویق به تولید موادنیمه خام جهت مصرف کارخانه هایش میکند ، درینصورت طبیعتا نرخ گذاری مواد نیمه خام عمدتا دراختیار مصرف کننده ی عمده است . تولید کننده هرگاه نخواهد به آن نرخ بفروشد ، چون مصرف داخلی ندارد تولید بدون مصرف وعاید میماند ونگهداشت آن امکانات گسترده جهت جلوگیری از فاسد شدن وسرمایه ی زیاد برای باز تولید ضرورت دارد که هم اکنون کشتکاران افغان بهیچ کدام از آن دسترسی ندارند . ولی اگر درافغانستان کارخانه های دواسازی وتولید مواد عطری ساخته شد ، آنگاه این الترناتیو برای کشتکار افغان سود آور خواهد شد .

هم اکنون الترناتیو معقول کشت تریاک ، اولا کوتاه کردن دست سود جویان قدرتمند وباندهای مافیائی از سرزمین کشور ماست وبعد جایگزینی تولید زیر بنائی زراعتی ومواد صنعتی مورد ضرورت داخلی افغانستان اعم از مواد غذائی ومیوه جات است که برای تامین آن باید زمین های بیشتری را مساعد کشت ساخت وبه مردم داد تاهمراه بامساعدت های دیگر کاری ، با اطمینان روی آن کشت وکار کنند . درقدم بعدی درصورت ایجاد کارخانه های تولید روغن ، دانه های روغنی ودرصورت داشتن کارخانه های نساجی ، کشت پنبه ودرصورت ایجاد کارخانه های قندوشکر ، لبلبو ونیشکر وغیره است که توسط آن بتوان کشور را به خودکفائی رساند وازاحتیاج واردکردن مواد اولیه ی غذائی وارهاند . وبدین نحو ازخروج ملیونها دلار که برای خرید این مواد پرداخته میشود جلوگیری کرد وآنرا درجهت رفاه بیشتر جامعه به کار انداخت . فعلا عمده ترین منابع درآمد ودادستد ما قروض دولتی ، بورس وبازار ، گمرک ومالیه است . باورود کالا های خارجی ملیونها دلار به خارج ومقداری هم فقط به جیب تاجر دلال میرود . با ایجاد تولید ملی باید ازین فاجعه جلو گرفت . با بکاراندازی پروژه های بنیادی زراعتی مدرن وصنعت مفید میتوان سطح تولید ملی را بالا برد ه ساحات گسترده ی کار برای مردم بوجود آورد ، از ورود کالاهای اضافی وبی کیفیت وخروج ارز جلوگیری کرد وبه تامین

ضرورت های مردم پرداخت . تا دیگر شهروند افغانستان نیازی به گرفتن تفنگ کسی به عنوان مزدور ، نداشته باشد ونه هم اجباراً به کشت تریاک وادار شود . وفردفرد این مملکت زیر بار قرض وبورس بازی خارجی باقی نماند . باید با بلند بردن سطح تولید ملی از پروسه ی رشد قروض ملی ومخارج اضافی جلو گرفت . باری درتحلیل اوضاع فرانسه ، بنیان گذار فلسفه ی علمی گفته بود :

" . . . جاییکه میزان تولید ملی درمقایسه با قروض ملی بطور بی تناسبی پائین است ، جائیکه اوراق قرضه ی دولتی بزرگترین وسیله ی سوداگری است وبورس بازار اصلی سرمایه گذاری میباشد (سرمایه ی که میخواهد به شیوه ی غیر تولیدی ارزش افزائی کند) دریک چنین کشوری میبایست توده ی کثیری از مردم ، از کلیه طبقات بورژوائی ونیمه بورژوائی درقروض دولتی ، دربورس بازی ، درمالیه شریک باشند . . . " ودرادامه به نکته ی دیگری اشاره میکند :

" اینکه ثروت دولتی به چنگ سرمایه ی مالی بزرگ میافتد ، وابسته به چیست ؟وابسته به مقروض شدن دایماً فزاینده ی دولت . مقروض شدن دولت وابسته به چیست ؟ وابسته به بیشتر بودن دایمی مخارج آن نسبت به درآمدش ، عدم تناسبی که علت ودرعین حال معلول سیستم قرضه ی دولتی است . " (۴۳)

حال تقریبا بعد از یک ونیم قرن شبیه همین پروسه درافغانستان به شیوه ی مدرنتر درجریان است وسود جویان داخلی وخارجی میکوشند به شیوه ی غیر تولیدی ارزش افزائی کنند . وبا محدود کردن دیگرساحات کار وتمرکز عمده درین ساحه هزاران انسان دیگر را بخود وابسته ساخته اند. شما دراکثر نقاط افغانستان ، بویژه درشهر ها به صدها وهزار ها واسطه ی خرده پا ویا متوسط برمیخورید که درخرید وفروش کالای خارجی وتبادله ی ارز مصروف اند، که کار شان درواقع هیچگونه ارزش تولیدی ندارد . عمده ترین رابطه ویامعامله ی دولت نیز باآنها گرفتن مالیه ومحصول گمرک (بعضاً درچندین جا وچندین نوبت) از اموال وکالاهای وارداتی شان است . وآنچنانکه دربخش ارزیابی بودجه ی دولت دیدیم، این منبع عاید هم به تنهائی تکافوی مخارج گسترده ی دولت را بهیچ صورت نمیکند وهمین امسال دولت ۳۵۰ مليون دلار کسر بودجه ی عادی دارد که بازباید آنرا از قرض خارجی تمویل کند وبهمین نحو قرض روی قرض تلنبار میشود . ازچنین وضع نابسامانی فقط سرمایه ی بزرگ مالی درپیوند با سرمایه ی خارجی بهره جسته وروزبه روزخودرا درساحات بیشتری گسترده میسازد. تداوم این وضع به بدتر شدن اوضاع اقتصادی افغانستان منجر شده وباعث گسترش بیشتر فقر وبیکاری به عده ی زیاد

مردم میشود و کشور را همیشه دروابستگی واحتیاج عمیقتر به خارج نگهمیدارد وآنرا تشدید میکند .

یکی از جناحهای سرمایه ی مالی درافغانستان جنگسالاران هستند که از قبل جنگ وخونریزی وغارت اموال مردم ثروت فراوانی دست وپاکرده اند . اکنون یکی از موارد بکار گیری این سرمایه ی مالی خریدن زمینهای واقع درمراکز واطراف شهر ها است که بعضاً به جبرواکراه به قیمت نازل آنرا از مالکیت صاحبانش در میآورند وگاهی هم مناطق دولتی وپارکها را تصاحب میکنند وروی آن ساختمان وخانه بنا میکنند . نمونه های چنین تصرف وتصاحب وخریداریهای را درتمام ولایات افغانستان میتوان دید . درتمام شهرها مناطق خوب وساختمانهای لوکس آن اکثرا به قوماندانها ورهبران جهادی منسوب است . مواردی مثل تصرف منطقه ی شیرپور وسرای شمالی کابل هم که آوازه اش به دروازه افتادورسوائیش تارسانه های گروهی بین المللی رسید. مردم میگویند قسمت های زیادی از خیر خانه ووزیر اکبر خان مینه ی کابل را آقای ربانی واقاربش دراختیار گرفته اند ، از پشت کوتل خیر خانه ودشت چمتله را هم آقای سیاف ووابستگانش به کمک ملا تاج محمد والی کابل که یکی از قوماندانان تنظیم سیاف است تصاحب کرده ودرآن صدها خانه ساخته وبه فروش رسانده اند . سال گذشته دریکی ازجراید کابل شکایتی بنشر رسیده بود که شاکی میگفت آقای

مجددی حتی درقبرستان یک محل نفر موظف کرده بود که به کسی اجازه دفن مرده اش را ندهد ، شاکی میگفت نفر موظف آقای مجددی ادعا دارد که این زمین مال حضرت صاحب است ، درحالیکه مردم محل آنرا گورستان عمومی میخوانند وآباواجداد شان درآن دفن است . بهمین ترتیب درغرب وشمال وشرق وجنوب کشور به چنین مسایلی برمیخوری .

یکی از اهداف سرکسازی های موجود ، قبل از رفع مشکل مردم ، ایجاد تسهیلات ترانسپورتی به زمین ها ومناطق متصرفه ی این مراجع سرمایه ی مالی وقدرت است که باید درآن محل ها سرکسازی از طرف دولت بشود تا قیمت زمینها وساختمانهای غول های پول وقدرت بالا برود . ولی مصرف ساختمان این سرکها از پولی تادیه میشود که بنام کمک وقرضه به مردم افغانستان داده شده وماهمه ملزم به پرداخت آن هستیم .

باری جامعه شناس وسیاستمداری گفته بود :

" احتکار زمینهای واقع دراطراف شهرهای بزرگی که به سرعت درحال توسعه هستند نیز یکی از معاملات پر سودسرمایه ی مالی است . انحصار بانک ها اینجا با انحصار حق الارض وانحصار طرق مواصلاتی توام میگردد ، زیرا ترقی بهای قطعات زمین وامکان فروش مقرون آنها به طور قطعه قطعه وغیره پیش از همه

منوطست به خوبی آن طرق مواصلاتی که بــه مرکــز شــهر منتــهی میشود . " (۴۴)

جنگسالاران که خود هم سرمایه ی مالی را دراختیار دارند وهم بــر تفنگ وکرسی های قدرت دولتی تکیه زده اند ، بدون توجه به نقشه های شهری وآینده ی شهر ها ، هرجا بخواهند عمارت میزنند . وهرجا بخواهند به مصرف وامکانات دولت سرک کشی میکنند تاقیمت زمین وساختمان ها ی شان بالارود وسود بیشتر ی به جیب زنند . ولی جغله اندازی وصاف کاری سرکهای موردنیاز مردم مثلا مناطق غریب نشین شهر که عامل انواع مرض وبرهم زننده ی تمام زیبائی وویژگی شهری است موردتوجه مسئولین قرار نمیگیرد . دریک کلام آنچه این بندگان خدا به آن علاقه نمیگیرند منافع ملک وملت افغانستان است ، که دردوران جهاد آنرا به نوعی برباد وویران کردند وحال به نحو دیگری به آن دستبرد میزنند .

درپروژه های مواصلاتی (سرکسازی وراه سازی) پیوند منافع سرمایه ی خارجی (امپریالیسم) را با ارتجاع داخلی که سرمایه ی مالی را نیز دردست دارد بوضوح میتوان دید. چه همانطور که راهها درانتقال سریع کالا ی خارجی به بازار فروش وسوقیات سریع نظامی به امپریالیسم سود میرساند ، درعین حال دلالان داخلی نیز از آن سود میبرند . مالکان بزرگ و قدرتمدار زمین ها واملاک اطراف شهر ها وراهها از بلند رفتن قیمت املاک شان سود

سرشاری به جیب میزنند . درین رابطه نیز باید فورا متذکر شد که از طرح چنین مسله ای مخالفت نگارنده به ساختن راه وسرک برداشت نشود . هدف اینست که نشان بدهیم که درپروژه های مطروحه ی موجود، تکیه ی اصلی برسود جوئی ومنافع گروه خورده ودرپیوند باهم امپریالیسم وارتجاع داخلی مطرح است نه منافع وضرورتهای اولیه ی مردم ، چنانکه درسطور فوق تذکردادم که کوچه های خیر خانه ، شهرکهنه ، سرایغزنی ، دشت برچی خواجه بغرا و... بعضا قابل عبور ومرور نیست ولی کسی حتی آنرا جغله اندازی هم نمیکند . علاوه براین شما درحاشیه ی شهر کابل نظر اندازید ، درشهریکه خداوندان سرمایه ساختمانهای مدرن وسربفلک وقصر های فرعونی میسازند ، هزاران انسان را خواهید دید که باَ ایستاده کردن چند دانه چوب وزدن پارچه ها وتکه های کهنه ومندرس به دورآن ، گویابرای خود سرپناه ساخته اند . آنها حتی یک خیمه یاچادرهم ندارند که زیر سقف آن بنشینند . با اندک بارندگی محل زندگی شان به تالابی مبدل میشود واین انسانهای بیگناه دربین لای وگل میلولند . با سردشدن هوا وریزش برف ویخبندان طاقت فرسا هرگز قادر نیستند خود وفرزندان شانرا گرم بسازند ، اینها با شکم های گرسنه ونیمه گرسنه ی شان درهمچو شرایطی چه بهره ای از راه ها وتلفن های مدرن خواهند گرفت ، نصیب آنها ازین به اصطلاح "مدرنیزاسیون" چیست ؟ بهتر نبود

بجای مصرف مليونها دلار به سيستم های مدرن ستلايتی وحتی اسفالت راههای محل تفريگاه های اشراف ، اول غم اين مردم مظلوم خورده ميشد وحداقل سرپناهی برای شان تهيه ميگرديد ، تا جگرگوشه های شان روی دست شان از شدت سرما وگرسنگی جان ندهند ؟ جان کلام اينجاست !

فورمولبندی نظر مردم وبه تاسی از آن برداشت نگارنده چنين است که قسمت اعظم آنچه مقامات به عنوان کار خود بنام بازسازی برخ مردم ميکشند ، درجهت تامين منافع تجاوزگران خارجی وهمدستان بومی شان است که شامل اشرافيت جهادی تفنگسالار وبخش مزدور بوروکراسی وتکنوکراسی است . حال شکی نيست که درسرک پغمان کابل که به عنوان رشوت به سياف از طرف ارتش امريکا ساخته شده ، سرويس مردم پغمان هم رفت وآمد خواهد کرد . ولی مردم ما وروشنفکران ما بايد عمق قضيه يعنی زدوبند ارتش امريکا با سياف را نيز درمتن آن بدانند وبخوانند . ونگذارند ازآن وسيله ی اغوای مردم ساخته شود .

عده ای عادت کرده اند ، همينکه بخواهی بحثی را درهر زمينه پيرامون شرايط موجود بکنی ، فورا ميگويند " از وقت طالبان که بهتر است " وبه اينترتيب در انتخاب بد از بدتر رضايت کامل شانرا بيان ميکنند . توگوئی ما وملت ما . مادرزاد درسيطره ی طالبان به نيا آمده بوديم وسرنوشت محتوم ما همان بوده ؟ ! حال امريکائيها

ومتحدین شان فرشته ی نجات ما شده مارا ازین سیاه بختی نجات داده اند . ولذا باید دست بدعا شب وروز را به حمد وثنا وشکر گذاری از آنها بگذرانیم ؟ این قماش افراد به سادگی برخ آدم میکشند که در" وقت طالبان " زنان حق بیرون شدن از خانه را نداشتند وحالادارند . دختران به مکتب نمیرفتند ، حالا میروند و. . . ازین قبیل . این عمق فاجعه است که به تکرار تبلیغات امپریالیسم میپردازیم ، اینرا نفوذ استعمار تامغز استخوان میگویند ، اینرا دراصطلاح جامعه شناسانه اش تسلیم طلبی میگویند . یعنی تن دادن ، قبول ورضائیت دادن به‌آنچه استعمار میکند . این آرزوی امپریالیسم بود که ملت آزاده ، تسلط ناپذیر وانقلابی افغانستان را چنان سرکوب کند که دیگر توانی برای " نه " گفتن به ناروائی ها برایش نماند . این هدف امپریالیسم واستعمار است که مستعمرات را به " حداقل ها " راضی بسازد وخود هرچه بخواهد بکند .

درهند استعمار انگلیس چنین کرد . ودربرابر هرگونه زورگوئی ، نابرابری ونارسائی وستم ، کلمه ی "گذاره کرو بائی " را بزبان مردم تحمیل کرد وبا عمومیت بخشیدن این کلمه جلو هر گونه اعتراض وخواسته ی را میگرفت . چون بجای مقاومت واعتراض " گذاره کرو بائی " را درزبان وذهن مردم جاری ساخته بودند . تکیه بر این کلمه بود که انگلیس ها را چنان جسور ساخته بودکه درکنار پارکها وجا های تفریحی ویا درب ساختمانهای لوکس مینوشتند " ورود

سگ وهندی ممنوع است " ، اینرا نسل های باقی مانده از آن زمان درهند بیاد دارند وقصه میکنند ونسل موجود آن برای یادآوری ونفرت از دوران استعمار ازآن فلم ساخته اند . این درهم شکستن اراده ی مردم کشور اشغال شده واوج اشغال است . درچنین حالتی استعمارگرشعوروااراده ی مستعمره رادراشغال وتصرف خودمیآورد.

حال امریکائی ها هم دارند نفوذ شانرا تا اراده وشعور عده ی بسط میدهند . جمله ی " اززمان طالبان که بهتر است " معادل همان " گذاره کرو بائی " واشغال ذهنیت ها توسط استعمار است که برخی را تا مرز تن دادن وتسلیم به رژیم طالبی کشانده است که گویا نصیب وتقدیر شان همان بوده وحال ساده ترین تبارز زندگی طبیعی هم برایشان نعمت خداداد جلوه میکند واین قله ی استعمار یعنی استحمار است .

ازینها باید پرسید وطندار عزیز ! ملتی که شناسنامه ی هویتی اش به چندین هزار سال میرسد ، اولا چرا باید این تاریخ را درحکومت مستعجل وتحمیلی چند روزه ی طالبان خلاصه کرد وهمان دوره را هم مبدا وهم پایان تاریخ شناخت . مگر قبل از حکومت جهادی ها وطالبان زنان ما به بیرون نمی آمدند ؟ دختران ما درس نمیخواندند ؟ پس ما این همه زن تحصیل کرده ی دکتور ، انجینر، معلم واستاد ، شاعر ، ادیب ، سیاستمدار ، پولیس وصاحب منصب ، مدیرو مدبر، اقتصاددان ، هنر مندوهنرپیشه وحتی

استادان زن موسیقی وآواز ـ که حال برخی شان پیچه سفید شده اند ـ و. . . از کجا آورده ایم ؟ آیا واقعا امریکا ومتحدینش مارا چنان توسط جهادی ها وطالبان شان به تب گرفته اند که به مرگ راضی شده ایم ؟

من سر آن ندارم که حاکمیت های قبل از طالبان را تمجید کنم ، برعکس یکی از منقدان آن بوده وهستم ؛ ولی میخواهم بگویم علیرغم کمبودهای بزرگ سیاسی ـ اجتماعی آنزمان ، ما این حد اقل ها را داشتیم که از ما گرفته اند . حال چرا سوال نکنیم که کی باعث شد که مکاتب مارا آتش بزنند ؟ کی سبب شد که هستی حد اقل مارا نابود کنند ؟ کی تحریک کرد که روشنفکران ومتفکرین مارابکشند ؟ کی دستورداد که زنان مارا درخانه ها زندانی کنند ؟ وسرانجام کی یکی از عوامل عمده و موجد پدیده ای شومی بنام طالبان شد که چنین سیاهی را بردفتر تاریخ مارقم بزند ؟ وچرا وباچه حقی چنین روز سیاهی را برمردم وکشور ما تحمیل کردند ؟ ومارا به جائی رساندند که اگرزنان ما " حق بیرون شدن ازخانه " پیدا کردند کلاه خودرا به آسمان بیاندازیم وشادی کنیم .

من پیرامون نقش امریکا ومتحدینش درایجاد وتقویت وبه حاکمیت رساندن طالبان درصفحات قبل به اتکا به اسناد نوشتم وتکرارش نمیکنم . درینجا نقطه دیگری را یادهانی میکنم .

شما عزیزان وارجمندان برای یک لحظه تصور کنید که اگرجنبش مقاومت همگانی مردم آزادیخواه ما علیه تجاوز شوروی بدون مداخله ی امپریالیستها وسوای تحمیل اجباری مرتجعین جهادی ـ طالبی برگرده ی آن ، زیر رهبری نیروها وشخصیت های سالم ملی ، وطنپرست ومورد حمایت مردم به پیروزی میرسید ، آیا بعد از پیروزی انقلاب بازهم زنان حق بیرون شدن از خانه را نمییافتند ؟ بازهم مکاتب دخترانه بسته میشد ؟ ویا اگر خیل روشنفکراندیشمند ومبارزوطن (مربوط به کلیه ی گروههای غیروابسته) که تمام زندگی شان صرف خدمت به مردم ودفاع از استقلال ، آزادی ، دموکراسی وعدالت اجتماعی شده بود ودرراه همان هدف جان شانرا نثار کردند ، بدست امپریالیستهای رنگارنگ ومرتجعین به خون کشیده نمیشدند وحال اقلا عده ای از آنها دررهبری جامعه قرار میداشتند ، بازهم وضع ما چنین میبود ؟ آنها دررهبری جامعه اجازه میدادند ، با بیرون کردن خرس روسی از در، کفتار امریکائی ازپنجره به کشور شان داخل شود ؟ ویابازهم آن رهبری مردمی اجازه میداد که کشور ما بازدوبند امپریالیسم وارتجاع میدان تاخت وتاز وغارت قرار بگیرد ویا راه عبوری شود درجهت استعمار کشور های همسایه ؟ حال اگر رهبری مستقل مردمی میداشتیم بازهم همینطور میشد که ملیونها انسان درروستاها ازبیکاری وگرسنگی درفقر مزمنی بسر ببرند ، ولی ملیاردها دلار بنام شان مصرف

زندگیهای لوکس اجانب وعمال شان بشود ؟ وبیگانگان به پول مردم سیستمهای پیشرفته ی تخنیک جاسوسی را درخدمت تجارت وسیاست خود تهیه کنند ؟ ویاکشور را کشتزار تریاک بسازند .

یقیناً که پاسخ منفی است . حال وقتی باسناد ومدارک مثل روز روشن ثابت شده که همین امریکا ومتحدین آن با مداخله درجنبش مقاومت مردم ما علیه شوروی ، جنبش را به بیراهه کشانده وبه زورپول واسلحه وکارشناسان وجاسوسان ماهر بدترین فندامنتالیستها وتروریستهابه شمول طالبان وجهادی ها را برگرده ی جامعه تحمیل وهمه سیاستهای اعمال شده توسط این گروهها را دیکته کردند وچنین روزگاری را برسر ما آوردند ، پس چرا ماشکر گذار تحمیل چنین سیاستهای ظالمانه ی استعماری ـ ارتجاعی باشیم ؟ چرا هنوز هم بخود نیاییم ونفهمیم ونفهمانیم که یک عامل بدبختی های ما وویرانی مملکت ما ، عامل شهادت وترور عده ای ازرهبران ملی کشور ما وفرار اجباری مغزهای متفکر سرزمین ما ، عامل تحمیل حکومت جهادی ها وطالب ها همینهائی اند که حال به ما اشک تمساح میریزند . زنان مارا هم همین منادیان دموکراسی ابتدا توسط حکمتیار وهمپالکیهایش وبعد توسط طالبان زیر بقره برده وبه خانه ها زندانی کردند . امریکائی ها درآخرین روزهای حکومت طالبان زن ستیز ، برای شناسائی رسمی حکومت طالبان فقط یک پیش شرط داشتند وآنهم تحویل اسامه بن لادن بود ، چه

امریکا با حضور طالبان مطیع هم میتوانست به اهدافش درمنطقه دست یابد . امریکا بیهابا سیستم حکومتی طالبان ونقض حقوق زنان وستم وناروائی های که بر مردم ما تحمیل میکردند ، مخالفت نداشتند . کویتاشویکی هماً هنک کننده ی برنامه های کمکی امریکا به افغانستان به صراحت گفته است : " ما بخاطر خشکسالی یاقحطی یا موقعیت زنان درینجا (درافغانستان) نیستیم . ما بخاطر ۱۱سپتامبر اینجا آمده ایم ، بخاطر اسامه بن لادن " (۴۵)

آری وطندار ! هرکس بفکرخویش است ودرپی منافع واهداف خود عمل میکند ،توهم غلط مپندار وتاریخ ملت ومنافع کشور خودرا زیر پای مستبدین واستعمارگران عصر حاضر له مکن .

امریکائی ها دیروز گمان میکردند که طالبان منافع شانرا بهتر برآورده میسازند ، با طالبان یار وهمراه بودند ، امروز دموکراسی خواهی بهتر بسودشان است ، دم از دموکراسی میزنند . فقط سود است که سیاست شانرا تعیین میکند . ازینرو لازم نیست که ما خودرا گول بزنیم وبگوییم " حالا که ازوقت طالبان بهتر است " ، پس شکر خدارا بایدبجا آورد . آنهای که طالبان را برما تحمیل کردند ، ظلم کردند وحق نداشتند چنین بکنند . حال هم که جنگسالارن ومرتجعین را بر ما بنام دموکرات تحمیل میکنند ، ظلم میکنند وحق ندارند . دیروزکه مکاتب مارا بستند ، سوختاندند وویران کردند گناه کردند ، ستم کردند . امروزکه ملیاردها دلار را زیر نام کمک

وبازسازی به مصرف هـای بیجا میرسانند ومردم مارا کماکان محتاج میگذارند ، جفا میکنند ، ظلم میکنند وحق ندارند .

امریکائی ها ومتحدین شان مثل روسها ومتحدین شان بدهکاران جفاکار مردم ما هستند . باید آنها را وادارکرد که آنچنانکه خود کشور مارا ویران کردند دوباره مصارف آبادی اش را بپردازند . بااینحال ناگفته پیداست که ماهرگز نخواهیم توانست ارزشهای فرهنگی ، اخلاقی ، ملی واجتماعی مردم مارا که این دوجناح نابودکرده اند ، جبران کنیم . داغ ننگ این ویرانگری برای همیش بر جبین هردو جناح امپریالیست ومتحدینشان باقی خواهد ماند. مانمیتوانیم خلا ئی را که ازفقدان شخصیت ها ورهبران شهید جامعه ی ما که بدست این دو جناح بوجود آمده ، بزودی ها پر کنیم وسوگ آن عزیزان به سادگی از حافظه ی مردم ما پاک نمیشود ونباید بشود . مردم با این تجربه ی مستقیم وتلخی که از متجاوزین ومتحدین شان دارند نمیتوانند به دوستی شان باور کنند. اگر هم کسی از ما بتواند بر دشمنی اش با این نابود گران هستی اجتماعی ما وقاتلان پدران ما به قول ایرانی ها صلوات بفرستد ، آنهم نمیتواند ونباید به دوستی شان باور داشته باشد . ونباید بطور کاذب برمردم بقبولاند که گرگ وحشی درنده نیست ومیتواند چوپان شود ویا اینکه دزد را میتوان به قافله سالاری برگزید . هم اکنون امریکائیها دربهره گیری ازموادمخدرومعتادساختن مردم

درافغانستان همان کاریرامیکنند ، کـه انگلیسـهادروقت تسـلط شـان درچین میکردند ، با این تفاوت که امریکائیها موادمخدرراهم درخـود افغانستان تولیدمیکنندوازصدورآنهم به ملیونها دالرسودمیبرند.

ازتجاوز خونین تا نمایش مسخره

درصفحات قبل توضیح کردیم که امریکا بمنظور انتقال بحرانـهای اقتصادی اش دست تجاوز به کشور های دیگر میزند تاهم بحـران را به بیرون منتقل کند وهم باغارت منابع دیگران بـه اشتهای سیری ناپذیر باند های سرمایه ی خـودی پاسـخ دهـد ومنـابع سـود آور بیشتری دردسترس شان قرار دهد .

با آمار نشان د ادیم که بحران اقتصادی امریکا درحد بحران بـزرگ سالهای ۱۹۳۲ م است . ودرآمد شرکت های بزرگ سقوط غـیر قـابل کنترولی درحد ۴۴درصددر سال را نشان میدهد وخطـر آن مـیرود که ازین هم بیشتر شود . حکومت امریکا که نماینده ی ایـن شـرکت های بزرگ است میبایست بنحوی سـرمایه را ازیـن بحـران بـیرون آورد ، راههای قانونی وسفته بازی وغیره پاسخگوی رفـع بحرانـی بدین بزرگی نیست . ماکیاولیسم سرمایه هم کـه بکاربردهروسـیله ای را درجهت رسیدن به سود ، بـرای سـرمایه مجـاز میدانـد . لـذا

سرمایه سالاران مثل همیشه آشامیدن خون دیگران را وسیله ی ارضای خود قرار میدهند وجنگ را بهترین وسیله برمیگزینند .

درمقطعی از زمان این قرعه ی فال بنام افغانستان مظلوم میخورد که همه چیزش را به تاراج برده اند . بهانه ی یورش به این سرزمین هم وجود بن لادن درآن است . همان بن لادنی که خودشان ساخته اند وشب وروزش با نمایندگان I S I پاکستان و CIA امریکا سپری میشد .

گزارشاتی پخش شد که قبل از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ م یعنی قبل از حمله به برجهای World trade Center درنیویارک ، رژیم بوش فیصله کرده بود که دراکتوبر ۲۰۰۱ به افغانستان حمله وآنرا اشغال کند . به اساس این گزارشات حادثه ی ۱۱ سپتامبر هیچ ارتباط مستقیمی به اشغال افغانستان ندارد . چه این حادثه اتفاق می افتاد وچه نمی افتاد امریکائی ها تصمیم شانرا به اشغال افغانستان گرفته بودند ، عامل اشغال افغانستان بحران بزرگ امریکا است که قبلا توضیح دادیم وبی صاحب بودن افغانستان با آن موقعیت جیوپولیتکی آن ، حادثه ی ۱۱ سپتامبر آنرا رنگ وروغن توجیه پذیری داد وامریکائی ها از آن بهره ای اعظمی گرفتند . دراینکه حادثه آفرین ۱۱ سپتامبر نیز خود سرمایه است مدارکی منتشر شد که فورا جلو تکثیر آنرا گرفتند . مثلا درخبر گزاری ها اشاره شد که دست موساد اسرائیل را درعقب این حادثه میتوان دید ودلایلی که

ارائه میشد این بود که درهمان روز حادثه یعنی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ درحدود ۳۰۰۰ نفر کارمند یهود شاغل در World trade Center غیر حاضر بودند ، یعنی همان روز از ۳۰۰۰ نفر کارمند یهود یکی هم سرکارش نیامده بود . مطبوعات این مسئله را دلیل بر دست داشتن موساد یا سازمان جاسوسی اسرائیل درین حادثه میدانستند که قبل از وقوع به کارمندان یهود گوشزد شده که درین تاریخ به سر کار شان نروند . مسئله ی دیگری که درهمان روز ها زمزمه میشد این بود که ساختمانهای World trade Center را سرمایه داران عرب خریداری کرده بودند واسرائیل برای ضربه زدن به اعراب به چنین اقدامی متوسل شده است . حال اینها حقیقت داشته باشد یانداشته باشد ، ولی یک چیزروشن است و آن اینکه نیروهای امنیتی امریکا CIA FBI ، مشترکا از تحقیق قضیه طفره رفتند ، جالب اینکه هنوز کوچکترین مدرکی از قضیه بدست کسی نیافتاده بود ، یعنی فقط باشنیدن حادثه ، CIA اتهام آنرا به القاعده زد وبوش هم برهمان مبنا اسلام بنیادگرا را دشمن خطاب کرده واعلام جنگ سلیبی کرد یعنی جنگ عیسویت علیه اسلام وکلیه جهان غیر اسلام را بکمک فرا خواند. از آن به بعد خود را رئیس جمهور جنگ (War Prisedent) وکابینه اش را کابینه ی جنگی خواند وهمه شاهدیم که سه سال بقیه ی حکومت آن فقط در جنگ وخونریزی مردم بیگناه افغانستان وعراق وچپاول وغارت هستی ملتهای جهان

گذشته است . این عربده جوئی جنگی وعطش خونریزی بوش ویارانش مثل دیک چینی ، رامسفلد ، پاول ، رایز وغیره به حدی است که برخی از اروپائی ها را به وحشت انداخت واز دوست قلدر شان ترساند . هم اکنون بوش درسطح جهان به انزوا است وفقط بازور اسلحه اش تکتازی وبراندازی وخونریزی میکند ، وبرآ نست تا آقائی امپریالیسم امریکا را برکل جهان بزور تحمیل کند واین استراتژی جهانی سازی سرمایه است .

برگردیم به مسئله ی خود مان ، تجاوز به افغانستان طبق پلانی که قبل از ۱۱ سپتامبر طرح شده بود ، درهفتم اکتوبر ۲۰۰۱ م آغاز شد وکشور ویران شده ی ما زیر بمباردمان وحشیانه ی موشک های رنگارنگ از پایگاههای دریائی امریکا درخلیج فارس وبحر هند قرار گرفت وهواپیما های جنگی رنگارنگ بخصوص B 52 نیز از میدانهای نظامی پاکستان ، ازبکستان وعرشه های کشتی های نظامی به پرواز آمده وبرسر زمین نیمه ویران ما انواع بمب های آتشزا وحتی با مواد اتمی را فرو ریختند . هزاران انسان بیگناه وطن مارا بخون کشیدند وچند تا پل وپلچک وساختمان باقیمانده ازهجوم شورویها ، جهادی ها وطالبان را هم امریکائی ها ویران کردند ، محیط زیست رابرای سالها آلوده ساختند که گویا بن لادن را بدست آورند . درهمان آوان بمباردمان افغانستان ، هواپیماهای نظامی پاکستان به مناطق مختلف افغانستان به مشوره ی امریکا

پرواز میکردنـــد وهرکـس را کـه میخواستند بـه پاکستان منتقـل میکردند ، منجمله بن لادن را .

باری زمزمه هـای راه افتاد که به قول یـک ژورنالیست درهمـان زمانی که امریکائی ها مناطق " تـورا بـورا " را گویـا درجستجوی بن لادن بمباردمان میکردنـد ، بـن لادن دریـک بیمارستان پاکستان بستری بوده وبا نمایندگان CIA مذاکراتی داشـته است . اگـر ایـن گزارشات حقیقت داشته باشد ، انسان میتواند به عمق طینت امریکـا وپاکستان پی ببرد که چه صحنه سـازی هـای مسـخره وعملکـرد وحشیانه ی را پی گرفته اند .

درهر حال امریکائی ها افغانستان را به آتش ومردم آنرا بـه خـون کشیده اند تارژیم پوشالی خودساخته ی طالبانی شانرا که هیولائـی بی یال ودم ساخته بودند به کنار زنند وبا ژست دیگری جهت اعمـال اغراض واهداف شان وارد صحنه شوند .

این عمل برای هزارمین بار ثابت کرد که هیچ حاکمیت وابسته ای تحت هر نامی که بدست اجانب برجامعه اعمال شود ، به حکمرانـان دست نشانده بقائی ندارد . این اصل درافغانستان ظرف دو دهـه سه مرتبه تکرار شد . خلقی ـ پرچمی ها وجهادی ها به بازوی اجـانب به کشورما به حاکمیت رسیدند وبه دست اجـانب چـون آشـغال بـه زباله دان افتادند ، اینک رژیم پوشالی طالبان نیز به همان سرنوشت مبتلا شد ؛ آنهاییکه بازهم از طریق وابستگی هوای رسیدن به قـدرت

به سر دارند ازین تجربه ی تاریخ وگذشت روزگار اگر نیاموزند دیگر هیچ آموزگاری نمیتواند به آنها بیاموزاند .

آری امریکائی ها رژیم پوشالی طالبی خود را سقوط دادند ، ولی بن لادن را نگرفتند . هیچ عقل سلیمی نمی پذیرد که علیرغم پیوند نزدیک I S I پاکستان با بن لادن وطالبان ودرصورت موافقت پاکستان به دستگیری بن لادن ، بازهم امریکائی ها موفق نشدند اوو ملاعمر را دستگیر کنند . این معما است ، چون همه میدانند که ملاعمرو بن لادن هیچ چیز ، هیچ جا و هیچ پناگاهی پنهان از I S I پاکستان نداشتند . همه امکانات شانرا ISI تهیه کرده بود ودرساختن تمام پناگاهای شان مامورین ISI دخالت داشتند . پاکستانی ها همراه، همسو وبهترین وسیله ی رساندن کمک های جهانی ، بویژه کمکهای امریکا به بن لادن بودند . مدارس دینی پاکستان بهترین منبع تغذیه و تامین پرسونل برای بن لادن وطالبان بوده وهست . حتی زمانیکه بن لادن دراختلاف با جناح دیگر سرمایه یعنی شهزادگان سعودی قرار گرفت ، بازهم با ISI وجمیعت العلمای پاکستان که در دولت از نقش قابل توجهی برخوردار بود ، ارتباط نزدیک داشت . آنها از همه اسرار بن لادن وپایگاهایش اطلاع کامل داشتند . چگونه میتوان پذیرفت که اگرامریکائی ها میخواستند ، بازهم نمیتوانستند بن لادن را دستگیر کنند . قبول این چنین چیزی برای کسانی که از مناسبات بن لادن وپاکستانی ها از یکسو

ومناسبات امریکا وپاکستان از سوی دیگر اطلاع دارند بهیچ وجه مقدور نیست وآنرا نمایش مسخره ی وحشتناکی میدانند .

برخی ها کوهستانی بودن واثرات معجزه گر جنگ چریکی را دلیل ضعف امریکا ورمز بقای بن لادن وهمپالگانش درافغانستان برمیشمارند . این تئوری درین جا هیچ مصداق درستی نمی تواند داشته باشد چون جنگ های چریکی که دشمن را بیچاره میکند ، جنگ های انقلابی مستقل با پشتوانه وپایگاههای مخفی توده ای است . درآن جنگ ها دشمن پایگاههای اصلی چریکرا بدست خود نمیسازد وامکانات آنرا هم کمک نمیکند ، درپهلوی رهبران آن جنگ های انقلابی ، جواسیس ماهر ومتخصص دشمن ، اعم از کرنیل وجرنیل وغیره نشسته نیست وبرای شان سیاست نمیسازد . آن جنگ های چریکی از پشتوانه ی توده ای ملیونی مردم برخوردار است وبه قول معروف چریک توده ای در دریای بیکران توده ها چون ماهی شناور است وهرخانه وقریه ی برایش پایگاه وهرهموطنش مرجع اطلاعات است و . . .

بن لادن وملاعمر ازهیچکدام ازین ویژگی ها نه تنها برخوردار نیستند که دژخیمان مزدوری اند که به اشاره وامکانات امپریالیسم خون هزاران انسان بیگناه را ریخته اند ، عناصر فرسوده ی وابسته ای اند که فقط تالازم باشد باقی میمانند وهم اکنون نیز همچنان که پیدا است روز مرگ شان فرا نرسیده است . امریکائی ها هنوز از

آنها به عنوان مترسک بهره میگیرند . ورنه امریکائی ها صدام حسین وفرزندانش را که صد برابر بن لادن وطالبان توانمندی ، امکانات دولتی ونفوذ اجتماعی داشتند ، طی چند ماه توانستند از پایگاهای پنهان شان بدر آورند ، فرزندان را قصابی کنند وپدررا چون موش از سوراخ بیرون بکشند ؛ ولی بن لادن بی وطن وبی ریشه درافغانستان را که همه سوراخ سنبه هایش را بلد بودند ، نتوانستند بگیرند ؟ ؟ ! ! این عجیب وعجیبتر از عجیب است . واقعیت اینست که امریکائی ها برای تطبیق سیاست های ملتاریستی وسلطه گرانه ی شان به "هیولای بن لادن " ضرورت دارند . وروزتا روز آنرا بزرگتر میسازند تا باگرفتن نام آن جهانرا به وحشت بیاندازند وخودرا یگانه قدرت توانمند در رویا روئی با این هیولا معرفی کنند . وبه جهان بفهمانند که مجبور است هرچه امریکا بخواهد بکند ، والا" بن لادن "هستی را نیست میکند . آنچنا نکه در مورد" خطر شوروی " چنین کردند ، حتی مردم اروپا را معتقد کرده بودند ، که " خطر سرخ " از " ایدز " بدتر است . از همین ترس بود که اروپائی ها دهها سال دنباله روی امریکا را کردند وبه ملیاردها دلار برایش جزیه میدادند که دربرابر " خطر سرخ " از آنها حمایت کند . هکذا به نقاط دیگر جهان با ایجاد واهمه از " خطر سرخ " امریکا ملیاردها دلار اسلحه فروخت وبرهستی مردم آن دست برد زد .

حال که این خطر یعنی خطر شوروی به بازوی مردم افغانستان مرفوع شده ، با گرم کردن خطر بن لادن است که بازار فروش اسلحه وتسلط بر دیگران را نیز میتوان گرم نگهداشت . حضور امریکا را با ساختن پایگاههای نظامی دراکثر نقاط جهان توجیه کرد وملیاردها دلار از عرصه های مختلف نظامی واقتصادی به جیب سرمایه ی امریکا ریخت ؛ ولی اگر بن لادن نباشد بازیک وقفه در غارت وتصرف جهان بوجود میآید ، تا امریکا خطردیگری ایجاد کند. پس فعلا باید بازاربن لادن گرم باشد تا امریکا سود بیشتری ببرد . همه شاهدیم که با اشغال افغانستان شاهرگ منطقه بدست امریکائی ها افتاد . دهها پایگاه نظامی درآسیای مرکزی ، تصرف بازار اقتصادی ، دسترسی به منابع نفتی ، کنترل حریفان احتمالی مثل روسیه ، ایران و . . . اینها همه امتیازات اشغال افغانستان برای امریکا است . کسی که الفبای مسایل سیاسی را بداند میتواند آنرا بفهمد وکسی که حد اقل بصیرت اجتماعی را داشته باشد میتواند آنرا بداند .

جلسه ی بن ونیرنگ های سیاسی ـ دپلماتیک

امریکا برای توجیه اشغال افغانستان نیرنگ های سیاسی ـ دپلماتیک زیادی بکار گرفته است . با استفاده از حادثه ی ۱۱

سپتامبر توانست حمایت بین المللی وتائید سازمان ملل متحد را در تائید تجاوزش کمائی کند . در تداوم آن کوشیده است هر آنچه درافغانستان میکند رنگ وروغن" قانونی" بزند اولین گام درین راستا از سوراخ کشیدن فراریان جهادی بنام حکومت مجاهدین وگرفتن تائید این به اصطلاح حکومت ـ حکومتی که حتی یک آدرس پستی درافغانستان نمیتوانست داشته باشد ـ وعلاوتا استفاده از آن به عنوان نیروهای پیاده اش درجبهه ی جنگ کوتاه مدت با طالبان است . با این نیرنگ ازتلفات نیروی پیاده ی امریکا جلوگیری شد وافغانهای مظلوم ناآگاهی را که در گرو جهادی ها وطالبان بنام سرباز اسیر بودند ، قربانی کردند ، چه سرکردگان جهادی که پیش نرفتند ، شما درهیچ جنگی بیاد ندارید که یکی از سرکردگان جهادی کشته شده باشد . هفت " رهبر " تا اخیر میمانند واز قوماندانان زبده ی شان هم باید در اختلافات درون خودی کشته شده باشند . تلفات عمده را مردم بیچاره ی متحمل شدند که فقط بخاطر آب ونان خود درجبهات مزدوری کرده اند . با این تاکتیک امریکائی ها جلو سرکردگان جهادی را نیز در دست خود گرفتند واز آنها به حیث چماق بر سر مردم استفاده کردند که کسی جرئت اعتراض به عملکرد شانرا بخود ندهد والا باز همان روزگار بر سرش خواهد آمد که در دوران سیاه حکومت جهادی ها آمده بود .

این سیاست مزورانه چنان کارگر افتاده است که اینک بعد از سه سال هنوز مردم از آن درهراس اند واز آن هیولاها (جهادی ها) به حضور اشغالگران بهتر رضائیت میدهند . وبرخی ها اشغال افغانستان را به اصطلاح قانونی میدانند ؟ !

مسله ی دیگر تشکیل " جلسه ی بن " است که این همه برایش سروصدا وتبلیغات راه انداخته اند وفیصله هایش را اکسیر درمان جامعه ی بلا کشیده ی افغانستان میخوانند . درین جلسه ی پر سر وصدا امریکا کوشید حاکم امریکائی اش را کلاه وچپن افغانی بپوشاند . برای تحقق این امر نمایشی سرهم بندی کردند وگروههای معینی را که قبلا برای همچو هدفهائی ساخته وپرداخته بودند ، با ترکیب عجیبی دور هم نشاندند که گویا به نمایندگی از مردم افغانستان سرنوشت کشور را رقم بزنند ؟؟!

گروههای شرکت کننده درجلسه ی بن عبارت بودند از :

- جریان روم منسوب به سلطنت تحت ریاست ستار سیرت .
- هیئتی از به اصطلاح "حکومت ربانی " به ریاست یونس قانونی .
- جریان پشاور با ترکیب درهم برهمش از پاچاخان جدران تا تنظیم گیلانی وآقای انوارلحق احدی که بعدا رئیس دافغانستان بانک شد .
- جریان قبرس که به همین منظور به اشتراک چند آدم جاه طلب بریاست همایون جریر یاروفادار وداماد گلبدین حکمتیار ساخته شده بود .

همه ی این گروهها به انتخاب زلمی خلیل زاد مشاور ارشد رئیس جمهور امریکا به بن آورده شده بودند. یکی از گروههای روشنفکری کشور در ارتباط با نماینده ی ملل متحد خوشباورانه هیئتی از هواداران خارج کشوری اش را به محل کنفرانس فرستاد، ولی امریکاییها ازآنها خواستند که پشت سریکی ازچارگروه فوق بنشینند. ایشان هم نپذیرفته وجلسه راترک کردند. جلسه ی بن (آغازدموکراسی؟!) حتی حضوریک گروه مستقل راتحمل نکرد.

واما جریان جلسه : درجریان جلسه هئیت نمایندگی ها ی دیپلماتیک ـ سیاسی امریکا ، پاکستان ،روسیه ، ایران و . . . فعالیت های مداخله گرانه ای داشتند ، توگوئی بر سر تقسیم غنایم به عنوان فاتح جدل میکنند . هریک خواستار سهم بیشتر وگماشتن نماینده ی مزدور مورد اعتمادش درکرسی ها ومقامات قدرت در افغانستان شکست خورده میشد . هریک گروهی را ازچهار گروه متذکره زیر پوشش وحمایت خود میگرفتند .

گروه پشاور ، درحاشیه ی جلسه مرتب زیر کارودستورات پاکستانی ها وامریکائیها قرار میگرفت .

گروه قبرس که زاده ی پلان امریکا ـ ایران بود . از یک جهت از رهنمائی های خلیل زاد بهره میگرفت واز سوی دیگر دپلوماتهای ایرانی تغذیه ی شان میکردند .

گروه سلطنت سری با اروپائی ها میجنباند وبه اعمال نظر امریکائی ها مجبور بود .

قانونی وهیئتش هم که درپناه امریکا از فرار گاههای شان دوباره در راس امور قرار داده شده بودند ، علیرغم وابستگی روسی ومیل شخصی قدرت طلبانه ی شان که گاه گاهی تبارز میکرد ، تن به رضا داده ودرنهایت از دساتیر خلیل زاد حمایت میکردند ، قانونی وعبداله فقط برای خود چوکی های وزارت داخله ووزارت خاجه را بدست آوردند وربانی را نادیده گرفتند .

کسی که درین میان هیچ نماینده ی واقعی ونقشی نداشت مردم افغانستان بودند . وچیزی که هرگز درنظر گرفته نمیشد منافع این مردم بود . انتخاب رئیس دولت مؤقت صحنه ی خنده آور ودرعین زمان درد انگیزی بود که بر سرنوشت کشور اشغال شده وملتی سرکوب شده تحمیل میشد . ابتدا برخی ها تصور میکردند که ربانی رئیس جمهور بماند ، وجلسه ی بن صدراعظم را برگزیند ، ولی بعد قرار شد که فقط رئیس دولت مؤقت تعیین شود . اینجا بود که انگشت بر نقطه ی حساس برهان الدین ربانی گذاشته شد . او درتلفن مخالفت خودرا به برکناری اش بیان داشت ، لخضر ابراهیمی نماینده ی ملل متحد ویکی از کارگردانان این نمایش به همراه فیشر وزیر خارجه ی آلمان هرچه کوشیدند اورا راضی کنند ، سودی نبخشید تااینکه آقای خلیل زاد خشمگین شده وبه تلفن به

ربانی اخطار داد که فورا از به اصطلاح مقامش استعفا بدهد . بعضی از شاهدان درمحل از زبان خلیل زاد میگویند که اوبه ربانی گفته است " هم اکنون استعفا میدهی یا دستور بدهم تورا کف پائی بردارند ." چنین جمله ی به شوخی بیشتر شبیه است ، ولی عمق تسلط امریکا را درینجا باز گو میکند . ربانی با لند لند وغرغر های زیرلب یک مزدور به دستور خلیل زاد سر اطاعت گذاشت واز مقام به اصطلاح ریاست جمهوری اش استعفا داد .

چیز جالب دیگر این نمایش این بود که آقای خلیل زاد طی یک صحنه آرائی پیامی از یک همکار سابق خود بنام حامد کرزی را که درارزگان بود از طریق تلفن به سمع مجلس رساند وآنرا از طریق رسانه های گروهی مثل B B C وغیره نیز پخش کرد . مردم افغانستان هرگز حامد کرزی را در سطح یک شخصیت رهبری حتی دریک ولایت هم نمیشناختند . گاه گاهی هم که درسطح محافل معینی مطرح میشد بنام پدرش عبدالاحد کرزی که سناتور بود ویکی از بلی بلی گویان ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان، معرفی میگردید . او درحکومت مجاهدین معین دوم وزارت خارجه تعیین شده بود ، که با شکست مجاهدین از طالبان به پاکستان فرار کرد ودرآنجا با طالبان همراهی وهمکاری داشت . بعدا به شکل مرموزی شاید از طریق خلیل زاد به کمپنی های نفتی وابسته شد وبا آنها کار میکرد . با به قدرت رسیدن بوش ، خلیل زاد با تحرک

بیشتری به مسایل افغانستان برخورد میکرد ، چون میخواست ابتکار تامین امنیت را برای کشیدن پایپ لین نفت وگاز وراه ترانزیت کالااز طریق افغانستان بدست بگیرد .

من درینجا نمیخواهم وارد معرفی خلیل زاد که یکی از چهره های نفتی ـ دپلماتیک درحکومت بوش ویک عامل موثر مداخلات امریکا به افغانستان ومنطقه است بشوم ، واما خلیل زاد قبل از یورش امریکا به افغانستان دو نفررا با دلار وامکانات امریکا به کمک CIA جهت پیش برد سیاستهایش به افغانستان فرستاد . یکی ازین دونفرقوماندان عبدالحق بود که توسط طالبان دستگیر وکشته شد وحال بردرانش پستی درکابینه وحاکمیت ولایت ننگرهار را به میراث دارند . نفر دوم حامد کرزی بود که توسط هلیکوپتر امریکائی به ارزگان پیاده شد ، تاجبهه ای به طرفداری امریکا باز کند . هنوز چندی از حضورش درمحل نگذشته بود که طالبان به سروقتش رسیدند . کرزی از طریق تلفن ستلایت که امریکا دردسترسش قرار داده بود ، ازارتش امریکا خواستار کمک فوری شد ، هلیکوپتر ها وبمب افکن های امریکا به سرعت به ارزگان شتافتند وبا بمباردمان طالبان بایک عملیه ی کوماندوئی دیسانت ، کرزی را نجات دادند ونیروی محافظ برایش درارزگان پیاده کردند. بعد هم از طریق پخش اغراق آمیز خبرهای فتوحاتش اورا مطرح کردند .

نگارنده حدود یکماه قبل از اشغال کامل افغانستان توسط امریکا از رادیوی BBC طی خبری شنیدم که : " دپشتنو یو نامتو رهبر حامدکرزی په ارزگان کی . . . " با شنیدن این خبر به دوستی که درکنارم نشسته بود گفتم : امریکائی ها باز پهلوان پنبه سازی میکنند ، یک آدم بیکفایت گمنام را یک رهبر نامی پشتونها معرفی میکنند ، حتما زیر این کاسه نیم کاسه ایست واینبار آدمک های مثل کرزی بازیگر صحنه برگزیده میشوند . آن دوست بعد از مطرح شدن کرزی درجلسه ی بن ، همین مطلب را یاد کرد .

قرار گزارشاتی که ناظرین درجلسه ی بن میدادند ، در رای گیری مقدماتی که برای گماشتن رئیس دولت موقت افغانستان درجلسه بن صورت گرفت ، کرزی دو رای برده بود . ولی خلیل زاد آنرا نپذیرفته وبه همه شرکت کندگان قبولاند که کرزی را رئیس دولت مؤقت برگزینند وبعد به هرکس پستی ومقامی رسید . چنین بود کمدی پرسروصدای جلسه ی بن . که گویا آغاز پروسه ی دموکراسی واز نظر امریکائی ها پروژه ی دموکراسی درافغانستان است ، که توسط آن اشغال افغانستان رنگ به اصطلاح قانونی وتائید بین المللی گرفت.

ترکیب وعملکرد حکومت مؤقت

با نظر اندازی به ترکیب حکومت موقت ودرراس آن کرزی ،میتوان به تبانی وهمدستی امپریالیسم با فئودالیسم وعقبگرائی پی برد . و

بر این اصل بدون چون وچرا صحه گذاشت که امپریالیسم حامی ارتجاع وارتجاع جاده صاف کن امپریالیسم ویاساطور امپریالیسم درکشور ما افغانستان است . اگر بخواهیم به زبان جامعه شناسی صحبت کنیم درترکیب حکومت نمایندگان امپریالیسم یعنی تاجران دلال ومدافعان عقب مانده ترین مناسبات اجتماعی فئودالیته سرهم بندی شده اند .

کرزی خود از پایگاه اجتماعی زمینداری برخاسته ویک دیوان سالار شده است او درپیوند باکمپنی های نفتی وتامین منافع امریکا امتیاز قرار گرفتن در راس حکومت را کمائی کرده وخلعت چپن وکلاه را بدست آورد ودرراس حکومتی قرار گرفت که در آن عده ای از نمایندگان سلطنت با جهادی ها ومدافعین سرمایه ی جهانی گردآورده شده اند .

عده ی از وزرای کابینه از کشور های اروپا وامریکا مستقیما برای وزارت کردن آورده شده اند . اکثریت این وزرا خود پایه های اجتماعی اشرافیت فئودالی یا قبیله ای دارند که با تربیت در دامان غرب متخصص پیوند زدن سرمایه جهانی واشرافیت فئودالی بومی هستند ودرجهت تامین منافع این دو نیرو عرق میریزند . برخی ازین ها که خواستار جلب اعتماد بیشتر بیگانگان مسلط بر کشور هستند ، با ایجاد شبکه های قومی به رقابت با جناح های عقبگرا بر خاسته ودرین راستا از عقبماندگی های مردم ، خویش و قوم

بازی ، رشوت دهی وغیره نیز استفاده میکنند . ضمن اینکـــه از یـاد فردای خود غافل نیستند و بوجی پس انداز شان را نیز پر میکنند .

وزرا وحکام جهادی که عمدتا از تنظیم های بنیادگـرای جمیعـت اسلامی برهبری ربانی ، اتحاد اســلامی برهــبری سـیاف ، وحـدت اسلامی برهبری خلیلی ، حرکت اسلامی برهبری شیخ محسنی و . . به علاوه جنبش ملی ـ اسلامی دوستم هستند سالهاست کـه از قبـل مقام وقدرت به جان مردم افتاده وهمه هستی مردم را قاپیده انــد . توانمندی شان در قتل وویرانی ، غارت ، تفرقه اندازی ، عقبگرائـی ، مفاسد اجتماعی و . . . بارها به آزمـون گذاشـته شـده وحدوانـدازه ندارد. درین حکومت نیزتا آنجا که مقدور بود ازین ویژگی های خود بهره گرفته وازرروزور وتزویر خویشتن خویش را تکمیل کرده اند .

امریکائی ها نیز که دربرخی صفات با ایـن " بـرادران " همسـانی دارند ، گاهی دست دردست همراه شان عمل کرده اند . نمونه ای این عمل مشترک امریکائی ـ دوستم را درقلعه ی جنگی ودشت لیلی بـا قتل عام طالبان دیدیم . دوستم آنچنانکه توانسته بود با پرچمی هـا " کمونیست " شود ، جهادی ها اورا به مقام" خالد بن ولیـد " ارتقـا دهند ، اینک با امریکائیها نیز" دموکرات " شد ویک باردیگروظیفه ی " گلم جمی " را با امریکائیها مشترکا انجام داد .

حال با این حکومت مؤقت که آش درهـم جوشـی اسـت از چنیـن ترکیبی که ذکرش رفت چه انتظار کار نیکی میتوان داشـت ؟ وهمـه

شاهدیم که اتفاق افتاد آنچه باید میافتـــاد ، یعنـی تحکیـم هـر چـه بیشتر نیروهای اشغالگر خارجی به بهانه ی بیکفایتی دولت موقـت درتامین امنیت . و ویژگی های از قبیل حیف ومیل کردن پول کشـور به راههای غیرمشـروع وغـیر ضـروری ، فسـاد ، رشـوه خـواری بیعدالتی ، گسترش فقر ، تاحدی که وطنداران ما از طریق مصاحبـه های شان در رادیو ها میگویند : " ازین زندگـی مـا بـه مـرگ بـهتر راضی هستیم ، اولادهای ما را پیش روی ما یخ میزند ، ماتوان گـرم کردنش را نداریم ، از گرسنگی میمیرند ، مانان برایشان تهیـه کـرده نمیتوانیم و. . . ازین زندگی مرگ برای ما بهتر است ".(۴۶)

درپهلوی همین زندگـی هـا ی رقتبـارمردم عـده ی از اعضـای حکومت ، قوماندانها ووابستگان شان میلیونر شده اند وحساب موتـر های لوکس وبیلدنگ هـــای لوکـس شـان از انـدازه گذشـته اسـت . درتمام دوران حکومت موقت کرزی که مثل تره کی باصدور فرمانـها حکم صادر میکرد ، این فرمانها حتی در دایـره ی شـورای وزیـران عملی واجرا نمیشد ، بهمین دلیل بـود کـه برخـی نشـرات اروپـائی کرزی را پادشاه کابل یـاحتی پادشـاه ارگ کـابل میخواندنـد . وزرا وحکام حکومت موقت هم وغم شان متوجه تامین منـافع گروهـی ، شخصی واجراآت دساتیر اربابان خارجی شان بود . بی جهت نیسـت که کرزی درکمپاین انتخابی اش گفت " بعد از انتخابـات اگـر برنـده شوم حکومتی میسازم که وزرایش دراتـاق اسـتخبارات کشـورهای

بیگانه نشسته نباشند " . این ادعا خود بیانگر واقعیت تلخی است که کرزی بعد از سه سال ، آنهم فقط برای تبلیغ انتخابات به آن اعتراف میکند وگناه تمام کارهای نکرده را به گردن چنین " کابینه ی ائتلافی " می اندازد . با اینحال او نمیتواند بگوید که کدام وزرایش در اتاق های استخبارات کشور های بیگانه نشسته بودند ؟ وآن کشور های بیگانه کدام اند ؟ کرزی نمیتواند این مسایل را به مردم بگوید ، چون آن وزرا هم خواهند گفت اگر ما از اتاق استخبارات کشورهای که به آن وابسته هستیم دستور میگیریم . کشوری که کرزی به آن وابسته است استخباراتش در درون اتاق آقای کرزی برایش دستور وحکم صادر میکند .واین است واقعیت وخصوصیت حکومت موقت ائتلافی ساخت بن که امریکا ومتحدینش ، علیرغم اراده ی مردم افغانستان ، آنرا بر کشور ما تحمیل کرده اند .

لویه جرگه ی ا ظطراری وحکومت ا نتقالی

یکی از وظایف حکومت موقت کرزی تدویر لویه جرگه ی اظطراری بود که از آن طریق بتوانند رئیس دولت انتقالی دوساله را تا انتخابات ریاست جمهوری برگزینند . تدویر این لویه جرگه نیز از کمیدی ـ تراژیدی های تاریخ افغانستان است . برای تدویر این لویه

جرگه کمیسیونی از افراد مطمئن به امریکـا وبـا سـازش بـه ایـران ،پاکستان وروسیه بوجود آمد که در راس آن شخص بیکفایتی صـرف بنام قرارگرفت . این کمیسیون بـا صـرف ملیونـها دلار پـول حتـی نتوانست افراد دلخواه مقامات زرو وزور را با یک نظـم داخـل لویـه جرگه بسازد. نحوه ی برگماری افراد شرکت کننده درلویه جرگـه ، نمایشی از اوج ابتـذال وتمسـخر " انتخـاب " بـود . هـر قدرتمـدار وتفنگ سالاری ، هرکـه را میخواسـت نمـاینده ی محلـی معرفـی میکرد . چنین نمایندگانی حق داشتند به ملت مظلوم افغانستان سـر نوشت وحاکمیت تعیین کنند . رهبران تنظیم هـای بنیادگرا وویرانگـر جهادی وقوماندانان زور مدار شان علیرغم رشوتهای گزافـی کـه از امریکا گرفته بودند هرکه را خواستند بدون هیچ گونه پرنسیبی بـه لویه جرگه فرستادند. درروزتدویرلویه جرگـه هـم بـرای کنـترول وتسلط بیشتر بر آن بدون کارت ومجوز ، عده ی مسـلح بـزور وارد خیمه ی لویه جرگه شدند و برتمام جریان آن مداخله ی زورگویانـه کردند . رئیس نام نهاد لویه جرگه نه توان کنترول وانتظام جلسـه را داشت ونه جرئت نظم دادن آنرا . درحضور بنیادگرایان وتفنگسالاران مسلح بی پرنسیب ، ترکیب لویه جرگه هرگونه تصور دموکراتیـک بودن را ازآن ذایل میکرد . عده ی از افراد نیمه مستقل که با اسـتفاده از روابط قومی ویا نفوذ در تنظیمها توانسته بودند وارد لویه جرگه شوند ، کوشیدند حد اقل رنگ وروغن دموکراتیک به آن بزننـد ولـی

لویه جرگه چنان در سیاهی تیره ی غرق بود که رنگ دیگری را نمی پذیرفت . ازسوی دیگر این افراد نیمه مستقل که دراقلیت ناچیزی بودند تجربه ی مبارزه در اپوزیسیون را هم نداشتند که به حیث یک فراکسیون مخالف درجرگه موضعگیری میکردند . لذا صدای شان همچنان ناشنیده ماند ویک تجربه ی ناکام را پشت سر گذاشتند .

فضای لویه جرگه ی اظطراری به حدی تیره وتار بود که با کوچکترین تبارزی از خواستن حق زنان درجامعه ، بنیادگرایان فریاد برآوردند " اینها کمونیست هستند که فلان کس آنها را به داخل لویه جرگه آورده است . اینها حق صحبت کردن ندارند ، جرگه باید فیصله کند که چپی ها دیگر درافغانستان جای ندارند و..." وبا چنین هیاهووغوغائی فضای رعب وترس را برجرگه حاکم ساختند. درتداوم همین مسایل بود که دوتن ازشناخته ترین بنیادگرایان که درهمه ویرانی ها وکشتار های وطن وهموطنان دست شان دخیل است . پیشنهاد کردند که نام دولت انتقالی را باید " دولت انتقالی اسلامی " بگذاریم وبرای رای گیری برحاضرین فریاد زدند که " هرکس مسلمان است درتائید این مسئله بپا بخیزد" حاضرین درجلسه از ترس اینکه متهم به کفر نشوند ، همه به پا خاستند ودرپسوند نام دولت انتقالی کلمه ی " اسلامی" هم افزوده شد.

برای روشن شدن فضای استبدادی لویه جرگه ی اظطراری توجه تانرا به نکته ی جالبی جلب میکنم. میگویند یکی از نمایندگان لویه جرگه ی اظطراری ازوطنداران اهل هنود مابود وقتی محسنی وسیاف برجرگه فریاد زدند که "هرکس مسلمان ست ایستاده شود" این نماینده ی هندو هم بپاایستاد. بعدا جرگه از او پرسیدند که توچرا ایستاده شدی تو که مسلمان نیستی، گفت: "برادر آنها قبل از آنکه از من بپرسند که چه دینی دارم مرا بجرم مخالفت با گپ شان میکشتند." این نمونه ی از نمایش های مسخره ی است که امریکائی ها در زدوبند با بنیادگرایان افغانستان اجرا میکنند. ونام آنرا دموکراسی میگذارند. از درون چنین نمایشی و بادادن رشوه های گزاف به بنیادگرایان، امریکا کرزی را رئیس "منتخب" دولت انتقالی اسلامی افغانستان ساحت. وکابینه ی ائتلافی از نمایندگان امپریالیسم ونمایندگان زمینداران بزرگ وارتجاع بوجود آمد که نمونه ی تیپیک فساد، رشوت خوری، گروه گرائی، قوم بازی و ... بود.

این حکومت ائتلافی که وزارتخانه هایش به عنوان غنیمت ورشوت به احزاب بنیادگرا داده شده بود. تقریبا همان ترکیب حکومت موقت را داشت. که طی دوسال حاکمیتش به قول خود کرزی مانعی در راه پیشرفت وبازسازی افغانستان بوده وکرزی آنرا عامل عمده ی ناکامی اش بحساب می اورد. عده ای از وزرایش

از سواد کافی برخوردار نبودند . فقط بخاطر تعلق بنیادگرائی وتفنگسالاری شان به پست وزارت رسیده بودند . هدف شان تامین منافع گروهی وتکیه زدن بر قدرت وجمع کردن پول وسود بیشتر بود که عمدتا از طریق زورگوئی ، رشوت ، اختلاس و . . . بدست میآوردند . این حکومت انتقالی نیز مثل حکومت موقت ، فقر مردم را بیشتر وفاصله های طبقاتی را عمیقتر ساخت . ونمونه ی بود از جنجال درون کابینه برسر خورد وبرد ها ودامن زدن به تفرقه های قومی ، محلی ، زبانی ، مذهبی برای تامین مقاصد کرسی نشینان . ازدستاوردهای این حکومت تقویت بیشترقوماندانهای محلی ، کشت بیشترخشخاش (تریاک) وتعمیق اشغال کشور را میتوان نام برد .

لویه جرگه ی قا نون ا ساسی و قا نون اساسی آن

این جرگه همچنان که از نامش پیدا است میبایست برا ی افغانستان " قانون اساسی " بسازد . تا درپرتو آن بتواند شهروند افغان (شامل کلیه ی مردمی که درحوزه ی جغرافیایی بنام افغانستان زیست میکنند) یک زندگی قانونمدار را بگذراند . قانون اساسی در هر کشوری مبنا واساس کلیه ی قوانین دیگری میشود که درتنظیم امور زندگی آن کشور مطرح میشوند . لذا قانونگذارانی

که قانون اساسی را مینویسند وتصویب میکنند عمدتا باید قانون دان باشند ، جامعه ی خودرا علماً بشناسند ، براوضاع جهان وقوانین بین المللی درحد معینی وارد باشند . وسعت نظر داشته باشند تابتوانند حقوق تمام شهروندان را در عرصه های مختلف حقوقی ، سیاسی ، اقتصادی ، مدنی ، عقیدتی و . . . درین قانون اساسی در نظر بگیرند. وقتی شما نگاهی به ترکیب کمیسیون تسوید قانون اساسی جدید افغانستان بیاندازید میبینید که درآن عمدتاً اشخاصی گماشته شده اند که بتوانند منافع نیروهای مداخله گرخارجی را باخواسته هاومنافع بنیادگرایان جامعه ی افغانستان پیوند بزنند . کمیسیون تسوید معجون مرکبی از کلمات با آرایش مدنی و ردای بنیادگرائی را بنام قانون اساسی سرهم بندی کرده است که هدفش این بوده که به قول مردم " هم لعل بدست آید وهم یارنرنجد " . یعنی هم به قول خود شان "خواسته های جامعه ی جهانی " درنظر گرفته شود وهم احکام وسنت ها وعنعنات جامعه ی افغانی پابرجا بماند . یعنی سرمایه ی جهانی با فئودالیسم دمساز شود . چه، وقتی به عمق قضیه بنگری این احکام مطروحه ی شان چیزی نیست جز همان قرائت وتفسیر بنیادگرایان ازاحکام وسنت ها ی جامعه که هیچ ربطی به فرهنگ وبرداشت مردم ندارد . هدف ازسنت ها وعنعنات افغانی بنیادگرایان هم فقط همان" سنت ها وعنعناتی" است که حاکمیت ارباب زروزور وتزویر را پایه ی

آسمانی میدهد . وتابعیت خلق اله را ازآن برای ابد میخواهد . وآن چیزی نیست جز حفظ وتداوم سنت ها وعنعنات مستبدانه وغیر انسانی فئودالی که نه حقی برای زن میشناسند ونه به " رعیت " ویا به تعبیر قانون اساسی افغانستان برای " اتباع ". بحث روی قانون اساسی را بجایش میگذاریم ومیپردازیم به تدویر وعملکرد لویه جرگه .

عمدتاً شرکت کنندگان درلویه جرگه از بین همان ۱۵ هزار نفری برگزیده شدند که در لویه جرگه ی اظطراری با آن شکل مبتذلی که ذکرش رفت گماشته شده بودند . . یعنی اکثرا همان گماشتگان تنظیم های بنیادگرای مسلح وحکام محلی شان وعده ی محدودی هم عناصری که به شکلی خودرا به همین جریانات وفق داده بودند . پنجاه نفر را هم " حق شاهانه " به رئیس جمهور داده بودند تا او افراد دلخواهش را به لویه جرگه انتصاب کند . تمام ناظرین - صرفنظر از نحوه ی دید وبر داشت شان - فکر میکردند که کرزی برای آرایش شکلی مسله هم که شده ، این پنجاه نفر را از متخصصین قانون شناس وقانوندان با صلاحیت و"روشنفکر" بر خواهد گزید . همه میدانستند که ترکیب لویه جرگه ی که ازهمان پانزده هزار نفر گماشته ی تنظیم ها وقوماندانهای جهادی وحتی طالبان بوجود آمده نه چیزی از قانون گزاری میدانند ونه هم توان وحق فکر کردن برای آینده ی مردم وجامعه را دارند ونه هم برای

شان مهم است که این قانون اساسی برجامعه وزندگی مردم چه تاثیری خواهد داشت . به آنها دستور داده شده که چنین بکن وچنان نکن ،ووعده داده شده که چه مبلغی ویا چه درجه ای از قدرت برایشان خواهند داد. واین برای موجود بیسوادوعقبمانده ی که درجنگ بزرگ شده واز قبل جنگ نان خورده وحکم رانده است ، همه چیز است وکافی کافی است . سرنوشت دیگران، سرنوشت ملک وملت به اومربوط نمیشود. او فقط به منافع خودش میاندیشد وحزب وتنظیم مربوطه اش اورا چنین چیزی تربیت کرده است . آنچه او میداند ودرآن تخصص یافته است جنگ وویرانگری است وبا اخم ابرو دست به کشتار زدن وبرای تامین منفعت خود وگروهش هرکسی را نادیده گرفتن ویا ازبین بردن است . با اینحال رخ دیگرسکه تابعیت از زور ، دمسازشدن با هر قدرتی که منفعت اورا هم در نظر بگیرد ومعامله گری روی همه چیز وهمه ارزشها ، منجمله دین ، وطن ومردمش است . لویه جرگه یکی از مراکز معامله گری است ونماینده ی گماشته شده ی تنظیمی به هر معامله ی سود آوری پشت سر استادانش (رهبران جهادی) قرار میگیرد .

این ویژگی را اکثر کارشناسان بیطرف مسایل افغانستان میدانستند ، با اینحال تصور بر این بود که اقلا اعضای انتصابی از کار شناسان قانون خواهند آمد . ولی این تصور باطلی بیش نبود چون این تصورگران گمان میکردند کرزی که گویا رئیس جمهور

است حق دارد ومیتواند ویا میخواهد معقول فکر وعمل کند ، حق انتخاب آزاد را دارد . اینان معنی دست نشانده بودن را دغیق نمیفهمند . کرزی آنچنا نکه باید ، طبق مقتضیات تبانی امپریالیسم وبنیادگرائی ، کلیه ی رهبران بدنام جهادی وجنگسالاران ویرانگری را که به نحوی بیرون از جرگه مانده بودند بطور انتصابی به لویه جرگه ی قانون اساسی داخل کرد . ربانی ، مجددی . شیخ آصف ، گیلانی و . . . همه در زمره ی پنجاه نفر انتصابی بودند که گویا کرزی آنهارا انتصاب کرده بود . با حضور این افراد درلویه جرگه تمام تصورات وامیدهای که عده ی ساده اندیش به لویه جرگه بسته بودند به خط روی آب بدل شد . شما وقتی در تلویزیون تصویر لویه جرگه را تماشا میکردید ، از ترکیب آن به کنه تبانی وزدوبند ها میشد پی برد ، بویژه صف اول آن که کریه ترین چهره ها را در حود جای داده بود .

جریان مباحثات وعملکرد لویه جرگه نیز از کمیدی های چندش آوری است که درحد تهوع میرسد . جلسه را شاه سابق افتتاح میکند ، چون هودارانش چنین امتیازی را طالبند (سلطنت) او رئیس موقت جلسه ، سید احمد گیلانی رهبر تنظیم جهادی محاذ اسلامی را بر میگزیند ، که نماینده ی اشرافیت روحانی زمیندار است ودربین قبایل از نفوذ سنتی برخوردار است .

بعد برای انتخاب رئیس لویه جرگه صحنه سازی میشود وعده ی نامزد این مقام میشوند ، برخی از این نامزدها سخنرانی های پرطمطراقی به نفع خود میکنند درین صحنه آرائی نیز ترکیب جالبی به چشم میخورد که ظاهرا دموکراتیک است ولی عملا تثبیت شد که نمایشی بیش نبود . درترکیب نامزدها صبغت اله مجددی روحانی سنتی زمیندار رهبر تنظیم جهادی جبهه نجات ملی اسلامی واولین رئیس جمهور حکومت جهادی ها ، حفیظ منصور بنیادگرای سیاسی عضورهبری ایدئولوژیک تنظیم جهادی جمیعت اسلامی برهبری ربانی ، عزیز اله واصفی بیروکرات سلطنت طلب ، کبیر رنجبر پرچمی که درهرزدوبندی میخواهند شریک شوند .

درین ترکیب نامزدهای ریاست ، کوتاهترین سخنرانی تبلیغاتی را صبغت اله مجددی کرد وهیچ تبلیغ وتاکیدی برای انتخاب شدنش ننمود وهیچ وعده ای هم ، آنچنانکه دیگران میدادند ، به جلسه نداد ، ولی بازهم او رئیس لویه جرگه از صندوق برآمد ، صبغت اله مجددی که دوره ی شش ماهه ی اولین رئیس جمهور حکومت مجاهدین را نیز گذشتانده است به بیکفایتی وسوی اداره ونوعی حمق ذاتی شهرت داردوزبانزدهمگان است، با آنهم رئیس لویه جرگه قانون اساسی " انتخاب " میشود . چون درتبانی که صورت گرفته امریکائی ها وجهادی ها چنین فیصله کرده اند ، صلاحیت کاری موضوع بحث نیست . که عملا افتضاح این ریاست را هم دیدیم .

ازتعقیب قدم به قدم عملکرد لویه جرگه که بگذریم چند نکته ی قابل یادآوری دارد که باید آنرا یاد دهانی کنم . درجریان بحث ها وفنی بحث سر نوع نظام که آیا ریاستی باشد یا پارلمانی ، فدرالی باشد یا مرکزی ، موضوع دیگری نیز بروز کرد که آیا پساوند اسلامی نیز برجمهوری اضافه شودیا نه . فرمولی ساختند که هر مسله ی که ۱۵۲ امضا از اعضای لویه جرگه را نداشته باشد حق طرح کردن به بحث عمومی را نمی یابد وداخل آجندا ی بحث نمیشود . عده ی مسله ی بحث پسوند اسلامی را به امضای بیش از ۱۵۲ نفر به ریاست جرگه ارائه دادند . مجددی رئیس جرگه با همان چهره ی مسخره وبرخورد مسخره ترش این مسله را ویتو کرد وگفت : " اینکار ملحدین است ، حالا دیگر مسلمانی مارا زیر سوال میبرند " . وبه اینترتیب با زیر پاکردن لایحه ی تصویب شده ای طرزالعمل لویه جرگه مسله ی بحث روی پسوند اسلامی را که آیا " جمهوری افغانستان " بگوییم یا " جمهوری اسلامی افغانستان " اجازه ی ورود به بحث عمومی درجرگه نداد . وهیچکس هم به این اصول شکنی اش جرئت اعتراض کردن بخود نداد . اینجا دیگر دموکراسی قربان تبانی وسازش میشود و۱۵۲ نفر امضا کنندگان آن طرح به هیچ گرفته میشوند . آنها هم چون از یک طرف مبنای کار شان بر سازش وبه اصطلاح خودشان گذاره کردن است وباوضعیتی که دارند بحق از عاقبت خود میترسند ،واز سوی دیگر تجربه ی کار

درایوزیسیون قانونی را ندارند ، مسله را همچنان بدون اعتراض ویا مطرح کردن در رسانه ها ، مسکوت میگذارند وعملا از جریان حـاکم اطاعت میکنند .

مسله ی جالب دیگر ترکیب کمیسیونهای کاری متشکله از اعضای لویه جرگه است . که دارلانشای لویه جرگه افراد رابه حساب الفبای نام شان نوشته وبعد بحساب شماره به کمیسیون ها تقسیم کرده بود . بدین شکل که مثلا نفر شماره یک درکمیسیون اول وبهمین ترتیب تا (۱۱) کمیسیون وبعد نفردوازدهم باز درکمیسیون اول وتابیست دوم والی اخیر . ولی جهادی ها به آن قانع نبودند ومیخواستنداین کمیته ها نیز زیر سیطره وانحصار شان باشد تا مبادا ذره ای خدشه به منافع شان وارد شود . ولذا خواستند هر کدام شان بحیث وسیله ی تهدید دریک کمیسیون باشند وچهره های مخالف را در همه جا شناسائی وتهدید کنند . سیاف به نمایندگی از آنها پیشنهاد کرد که کمیسیون ها باید طوری ساخته شود که هریک از" رهبران معظم جهادی " و " علما " دریک کمیسیون حضور داشته باشند . سخنگوی دارلانشا نیز که مجری تمام عیارپلان بود بدون لمحه ی درنگ ویا نظر خواهی از دیگران با ذکر این عبارت که " بزرگان ما هر هدایتی که بدهند به خیر ماست " فورا طبق دستور سیاف عمل کرد . درهمین جا بود که فقط یک زن متهور بمیدان آمد وگفت : " اینها حق ندارند درراس کمیته ها قرار

بگیرند ، اینها جنایت کاران جنگی هستند ، اینـها ملـک مـارا ویـران کردند ، اینها را ملت ما نمیبخشد ، و . . . این ها بـاید درمحـاکم بیـن المللی جنا یات علیه حقوق بشر سپرده شوند . . . ."

ایـن گفتـه دراول بـا اسـتقبال وکـف زدن مواجـه شـد ، امـا بـا عکس العملی که رهبران تنظیمهای جهادی وجنگسالاران وابسـته ی شان نشان دادند ، جلسه را بهم ریختند وهیاهو راه انداختند .

از آنجا که هیچ اپوزیسیونی وجود نداشت وهیچکس دربرابـر فعـال مایشائی بنیادگرایان وحامیـان خـارجی شـان حتـی جرئـت طـرح اعتراض قانونی را هم بخود نمیداد ، فریاد این زن به تنـهائی چـون بمبی در درون لویه جرگه وبیشتراز آن در بیرون لویه جرگه طنیـن اندازشد ومردم حداقل خواسته ی دل شـان را دریـن فریـاد یـافتند وهمه جا ازین زن به عنوان قهرمان یاد میشد . چیزی را که نهاد ها وشخصیت ها ی ملی طی سالها وبا خود گذری ها بدست می آورند این خانم شجاع دریک لحظه وبا چند جمله ی احساسـاتی بدسـت آورد . ازین حادثه به چند مسله باید دقت کرد :

اول اینکه دل مـردم چقـدر از دسـت جنایتکـاران بنیـادگـرا ایـن نمایندگان مسلح فئودالیسم دلال شده پر درد است ومردم چه نفـرت عمیقی از آنها دردل دارند که با شنیدن چند جملـه علیـه شـان ایـن چنین سرتاسری شادی میکنند .

دوم اینکه مردم چقدر به سخنگوی وبیانگر درد های شان نیاز دارند ودنبال آن میگردند ، ودرعمل نشان میدهند که از کسی که بتواند بازتاب دهنده ی خواستهای شان ودردهای شان باشد چه بیدریغ ونترس وهمگانی به دفاع بر میخیزند وعملا به کمک وحمایت آن ـ حتی از دورترین روستاها ـ میشتابند .

سوم اینکه مردم به سخنگوی ونماینده ی واقعگرا ، مبارز ونترس نیاز دارند که درصورت لزوم بتواند خلاف جریان آب شنا کند وبرای بدست آوردن حیات جاودان بستیزد . آنانیرا که چون ماهی مرده فقط همسوی جریان آب برده میشوند نماینده وسخنگوی خود نمیدانند ، ولوکه این ماهی مرده ها سرخ وپرخط خال وزینتی هم باشند . مردم میدانند که ماهی مرده به اعماق دریا نمیتواندشناکند ، خودرا به موج نمیزند ، نمیستیزد ودرپی بدست آوردن حیات جاودان هم نیست که حتی آبرا گنده میکند سرانجام هم خوراک لاشخواران ویا حرام خور دیگری میشود .

چهارم اینکه چندجمله ی ملالی جویادر لویه جرگه به همه باید آموخته باشد که نفوذ یا کارکردن درنهاد ها وجرگه های ارتجاعی زمانی مفید ، موثر ومردم پسند است که از درون آن نهاد فریاد حق طلبانه ی مردم ، حتی اگر توسط یکنفر ودرچند جمله هم باشد ، بلند ورسا به بیرون برآید وبه دیگران وبه همه حالی شود که اینجا چه میگذرد وماهیت این نهاد چیست ؟ وماچه میخواهیم ؟

پنجم اینکه اگر مسایل مطروحه درچنین جرگـه هـا و جلسـاتی هماهنگ وسازمان یافته مطرح شود ونـهاد منظمـی بتوانـد ضمـن سازماندهی یک اپوزیسیون ، ولو کوچک وحتی یکنفـر ، درتبلیـغ و بهره برداری از آن مسایل ، منظم عمل کند وآنرا به عنوان یک انگـیزه درافشای مسایل دیگر سیاسی ، اجتماعی در جهت منافع مردم بکـار بگیرد . درینصورت نتیجه وفرایند چنین مسله ی چند چندان است ، اینجاست که طبقه ولایه های محروم جامعه نیز سـخنگوی خـودرا درمسایل مطروحه ی روز هم دروجود یک جمع میبیننـد ودرصـف بندی ها ی اجتماعی نیز موقعیت ها مشخص میشوند ، و. . .

درجامعه ی ما متاسفانه ظلم وستم بی وقفه ی نیروهـای حـاکم ستمگر ، اکثریت نیروهـای اجتماعی دیگر را به دنباله رو ، بلـی بلـی گـوی وحتـی زایـده ی حـاکمیت بـدل کـرده اسـت . امپریالیسـم ونیروهـای اشغالگر نیز چنین کاری را دامـن مـیزنند تـا مـردم را از تشکل نیروهـای رزمنده ی سیاسی پیشرو ورهنمای شان محـــروم کنند . حتی هم اکنون نیروهـای کـه خـودرا نمـاینده ی بـورژوازی ودموکرات میدانند در بسیاری از عملکردهای شان بـه دنبالـه روی از تفکرات ، عنعنات ومنافع گروههای پیش بورژوازی در میغلتنـــد ، ونیروهـای بینا بینـی نـیز وضـع بـهتری از آن ندارنـد . بخشـی از نیروهـای هم که ادعای پیشـروبودن دارنـد وخـودرا مدافـع منـافع طبقات پیشرو ومحروم جامعه قلمداد میکردند ، هـم اکنـون بعضـا

توجیه گر وقایع موجود میشوند ویک قلم سر درآستان آنچه هست فرو میگذارند ، آنچه باید باشد برای شان دیگر " واقعبینانه " نیست واین قماش رمقی هم برای شنا کردن خلاف جریان آب بخود نمی بینند . باکمال تاسف که اینان ضعف وتمایلات انحلال طلبانه ی همه جانبه ی شانرا میخواهند بر دیگران هم اعمال کنند . بخش دیگری هم با زدن اشاره ی چپ فقط نق نق میکنند و برخوب وبد خط بطلان میکشند ، آنچه درین قماش دیده نمیشود عمل سازنده وموثر است . عده ی ازین نیروها که درمتن جنگ آزادیبخش ضدشوروی سیاسی شده اند واز نهادهای مختلف ، تفنگی بدست آورده بودند ، تجربه ی مبارزاتی شان درهمان جنگ وتفنگ بدوشی خلاصه میشود . یا به یک خاطره ی پیروز نبردمسلحانه ی شان دلبسته اند وآنرا اصولی ترین شیوه وتفکر درمبارزه میشناسند ، یااینکه الگوها وایدآل های رزمنده ی ازنهادهای انقلابی در دوران مبارزه ی مسلحانه ی شان را بر گزیدند واز آنها پیامبران نامرسل ساخته اند. هر شیوه وروش دیگر مبارزاتی را به همان محک میزنند . وچون با آن همنوائی نداشت مهر بطلان را بر آن میکوبند . این "چپروان بیمار کودک " هرگز به خود زحمت نمیدهند که شرایط واوضاع مختلف را به مطالعه بگیرند ومتناسب با شرایط شیوه ها وتاکتیک های مبارزاتی وتشکیلاتی خودرا سازماندهی کنند . لذا در لاک خود

میپوسند وهجویه گویان بیماری از آب در میایند که فقط کنج عزلت ویکی دوهمنشین همانند ارضای شان میکند .

از مطلب دور نشویم ، بعد ازسخنرانی کوتاه ملالی جویا درلویه جرگه مدتی نظم جلسه بهم خورد واز حکم اخراج وزندانی کردن این زن نماینده توسط رئیس لویه جرگه تا پیشنهادات مشابه آن توسط تفنگسالاران دیگرمیتوان به عمق طینت دیکتاتور منشانه وظالمانه ی این ستمکاران پی برد . بعد سیاف که جنایت او وحزبش وتفکر قرون وسطائی وهابی شان برهمه روشن است بلند شد وبا بیشرمی تمام خود وهمقطاران خودرا مجاهدینی خواند که گویا افغانستانرا از وحشت شوروی رها نیده اند وچرندیاتی که کذب شان بر همه اظهر من الشمس بود ، تحویل جلسه داد . درینجا هیچگونه دموکراسی ای بدرد نخورد ونمایندگان امریکا ، اروپا ، ملل متحد ونهادهای بین المللی دیگر نیز نظاره گر" بیطرف" بودند چون چنین تعهدی سپرده بودند .

آنچه قابل تذکر است اینست که علیرغم حضور عده ای که دعوای دموکرات بودن وروشنفکر بودن دارند ، درجلسه ، هیچ کس حاضر نشد حتی یک کلمه هم درتقابل با سیاف ویا عملکرد غیر دموکراتیک جلسه بگوید . چنین برخوردی به هر دلیلی که باشد بمعنی تائید همان جریان است واگر ومگر هم ندارد . چون وقتی در چنین مواردی موضعگیری علنی نشود ، دیگر معنی حضور

نیروهای ملی ، دموکرات درچنین مجالسی از بین میرود وعدمش به ز حضور . واین دومین تجربه ی ناکام حضور درجلسات ارتجاعی ، اما بدون پلان وبرنامه وهدف است .

در مورد حقوق زنان نیز بحث های کوتاهی بین زنان ورئیس جرگه درگرفت ، اوبه صراحت گفت که هیچ قانونی وتمدنی را نمیپذیرد فقط آنچه در مقررات خودما آمده ، زن فقط همان قدر حق دارد و بس . درین مورد هم هیچ اعتراضی نه ازجانب نمایندگان اروپا وامریکا وحقوق بشر ونهادهای دیگر صورت گرفت ونه هم ازطرف" اپوزیسیون " داخلی دموکراسی .

بحث را به درازا نکشیم خلاصه اینکه موادواصول قانون اساسی را درکمیته های تشکیل شده زیر نظر جهادی ها (که بتوانند هم افراد خودرا زیرکنترل داشته باشند وهم مخالف احتمالی را نشانی کنند) به تصویب رساندند واز بحث عمومی روی آن جلوگیری کردند . سر انجام قانون اساسی ای به تصویب رسید که سراپایش تناقض و مهمل گوئی وفریب است .

قانون اساسی که از این لویه جرگه ی نمایشی تصویب شد ، رونوشت جمهوری مآب شده ای همان قانون اساسی سلطنت پدر وپسر (نادرخان وظاهر خان) است درزدوبند با گروههای عقبگرای جهادی وتحمیل بنیادیترین اصول مذهبی بر جامعه که قبل ازآن به عنوان اصول قانون اساسی سابقه نداشته است .

مطالبی هم که بعنوان حقوق مردم مطرح شده یک فهرست است و نه محتوی ، " آزادی فردی ، آزادی مطبوعات ، آزادی بیان ،آزادی اجتماعات ،آزادی مذهب و . . . این ستادکل ثابت آزادی ها . . . " که حق مسلم هر فرد است درقانون اساسی اعلام میگردد ؛ ولی باقید اینکه در تناقض با قوانین مطروحه ی دیگر قرار نگیرد وقوانین دیگر نیز هرکدام هزار ویک بند به اصطلاح شرعی ، عرفی وحتی قرائتی وتفسیری دارد که دست وپای مردم را تابخواهی می بندد . هر گفته وعملی که به مذاق یکی از ارکان قدرت خوش نخورد ، به تفسیر وقرائت فلان قدرتمدار درحکومت یا ستره محکمه یا گروههای قدرت خارج دولت مثلا (شورای علما) خلاف خوانده میشود وگوینده یا مجری را گرفتار عذاب عظیمی خواهد کرد . نمونه های عملی آن را تاهم اکنون دیده ایم که به اشاره ی" شورای علما" که معلوم نیست کی هستند خلاف قوانین مطبوعات ، که حکومت وضع کرده وخلاف قانون اساسی که آزادی بیان ونشرات را وعده میدهد ، تلویزیونهای کبلی را تعطیل کردند ، واز پخش موسیقی به آواز زن در تلویزیون هرات جلو گرفتند .

برخی ازین " آزادی ها " یک دام گرفتاری وشناسائی برای افراد ونیروهائی است که واقعا به آزادی انسان ودموکراسی باور دارند . مثلا ماده ی سی وچهارم فصل دوم قانون اساسی که درمورد تاسیس جمیعت ها واحزاب صحبت میکند وبعدا در قانون احزاب نیز

هدفش به تفصیل توضیح شده است ، زنجیر دست وپاگیری است که علاوه برا ینکه نام تمام مبارزین آزادیخواه را دردفتر اطلاعات وجاسوسی ثبت میکند ، همه حرکات شانرا نیز تحت کنترل میگیرد . درجوامع مدنی این امر تاحدی توجیه دارد ، ولی درینجا با این شرایط اختناق وکین توزی وستیزه، دادن لست نیروی مخالف به دولت یعنی خودکشی ، یعنی جاسوسی . به اینترتیب قوانین موضوعه دهها اگرومگر وچون وچرا پیش روی فعالیتهای سیاسی گذاشته است . اتهام " اخلال امنیت عمومی " یا " خلاف شرعی " را میتوانند هریک از مخالفان آزادی ودموکراسی به تعبیر وتفسیر خود به کسی به چسپانند وتحت این نام واتهام همه حقوق مدنی شهروندان را سلب کنند (آنچنانکه درموردمحصلین پوهنتون کردند). هیچ نهاد مدنی وغیر مدنی ، داخلی وخارجی ، به یاری چنین سلب حق شده گانی نمی آید .

حال چند ماده ی این قانون اساسی را نمونه وار به ارزیابی میگیریم :

اول ـ پاره ای از تناقضات قانون اساسی : ماده ی سوم فصل اول قانون اساسی میگوید : " درافغانستان هیچ قانونی نمیتواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام ودیگر ارزشهای مندرج این قانون اساسی وضع شوَد . "

درجای دیگر درفصل دوم ماده ی بیست ویکم میگوید : " هرنوع تبعیض وامتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است . اتباع افغانستان اعم اززن ومرد ، بدون درنظر داشت لسان ، قومیت ، مذهب ،محل سکونت وموقف اجتماعی دربرابر قانون ، دارای حقوق ووجایب مساوی میباشند . " (تکیه روی کلمات از ماست) . دقت کنید، میگوید " اتباع افغانستان ، اعم از زن و مرد دارای حقوق مساوی میباشند ." درحالیکه واقعیت حاکم درتناقض آنست .

حال ببینیم تناقض درکجا است وچگونه چنین تناقضی را میتوانند حل کنند ؟ درقوانین اسلامی یک مرد حق دارد چار زن بگیرد . این حق مرد به هیچ صورت شرعا قابل سلب شدن وحتی تردید نیست . چنانکه ستره محکمه یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری را به خاطر اینکه این حق مردرا " قابل بحث " خواند ، به کفر متهم کرده وخواستار سلب کاندیداتوری ومحاکمه ی او شد . پس چگونه میتوان درقانون اساسی کشوری که نامش با پسوند اسلامی همراه است ، د،راولین فصلش تاکید کرد که" هیچ قانونی نمیتواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام وضع شود " ، ولی درفصل دومش گفت : " اتباع افغانستان اعم از زن ومرد . . . دارای حقوق . . . مساوی هستند . " این دوماده درتناقض صریح وآشکار وناقض یکدیگر اند ، مگر اینکه این حق از مرد نیز سلب شود که این باز خلاف اسلام است .

علاوتا درقوانین اسلامی زن نمیتواند قاضی ، امام ورهبر جامعه بشود . ولی درهمین ماده بیست ویکم فصل دوم قانون اساسی " هرنوع تبعیض وامتیاز بین اتباع افغانستان " (شامل مرد وزن) ممنوع قرار داده شده است که این دو نیز در تناقض آشکار قرار میگیرند . یا اینکه طبق قوانین اسلامی درمحاکم بجای یک مرد دو زن باید شهادت بدهند ، یعنی درین مورد زن نیم مرد حق دارد . آنچنانکه در بردن میراث نیز برادر (مرد) دوچند خواهر (زن) میراث میبرد ، یعنی مرد دوبرابر زن حق میبرد . حال طرح حقوق وامتیازات برابر اتباع ، اعم از زن ومرد ، را درقانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان که کاملا مغایر ودرتناقض این احکام اسلامی است ، چگونه میتوان توجیه کرد ؟ نمیدانم مجریان چه خواهند کرد ؟ مطابق قانون اساسی عمل کنند یا مطابق احکام اسلامی ؟ فقط میتوان گفت که مصلحت ها یا بهتر بگوئیم زدوبند سرمایه ی جهانی وارتجاع به چنین زیر پاکردن " اصول ها" منجر میشود ووقتی منافع دنیوی ارتجاع یا کلا فئودالیسم ایجاب کند از دین شان هم دربرابر امتیاز دنیوی میگذرند واینکار را بار ها کرده اند . حال بخاطر حفظ قدرت وموقف شان درحاکمیت ردای تمدن پوشیده اند که به تن شان نمیزیبد .

درماده ی هفتم فصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان از رعایت منشور ملل متحد واعلامیه ی حقوق بشرتوسط

دولت صحبت شده است . این نیز در تناقض با اساسات اسلام است . در اعلامیه ی حقوق بشر چیزهای مطرح است که اسلام نمیتواند آنرا بپذیرد واینرا بارها علمای دین درکشورهای مختلف اسلامی گفته اند . مثلا دراعلامیه ی حقوق بشر انتخاب آزاد دین ومذهب ویاتغییر آن وحتی نداشتن دین مجاز است . در اسلام هرگاه کسی از مسلمانی اش بگذرد وبه دین دیگری برود مرتد است وبخشوده نمیشود ، چه رسد به اینکه کسی " دین نداشته باشد " ؟ ؟ . . . چگونه میتوان اصول اعلامیه ی حقوق بشر را رعایت کرد که ناقض اساسات اسلامی نباشد ؟ ویا چگونه میتوان این دورا باهم ترکیب کرد ؟ درجوامع سکولار یا غیر مذهبی چنین مسایلی را توجیه میکنند ،ولی در " جمهوری اسلامی " چنین مسایلی به تناقض بر میخورد وپرابلم آفرین است . میتوان چنین نتیجه گرفت که کلمات حقوق بشر و . . . برای خوش کردن دل خارجی ها ومتمدن جلوه دادن حکام غیر متمدن افغانستان است . علتش هم اینست که هم اکنون خارجی ها در افغانستان مسلط هستند وتوپ وتفنگ وپول شان حاکمیت میکنند . آنها چنین تبارز میدهند که برای متمدن ساختن افغانستان وتطبیق حقوق بشر درینجا آمده اند وطرح چنین مسایلی درقانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان از دستاوردهای شان است وآنرا دموکراتیزه کردن افغانستان قلمداد

میکنند . طراحان قانون درینجا نیز نفع خود را درین زدوبند ودرچنین معجون مرکبی بنام قانون اساسی میدیدند .

دوم – " حق شاهانه ی " رئیس جمهور :

درین قانون اساسی افغانستان برخلاف مبادی دموکراسی تفکیک واستقلال قوای سه گانه وجود ندارد . یعنی درینجا هر سه قوه ای اجرائیه (حکومت) ، مقننه (پارلمان) وقضائیه (ستره محکمه یا دیوان عالی) بنام دولت یاد میشود ودرراس همه رئیس جمهور قرار دارد . از همین جهت آنرا بنام " رئیس دولت " میگویند یعنی رئیس قوای سه گانه . رئیس جمهور درینجا فقط هماهنگ کننده ی سه قوه نیست ، رئیس هر سه قوه است . این دقیقا کاپی یا رونوشت نظام سلطنتی است که شاه را درراس هرسه قوه قرار میداد . همان سنت فئودالی درین قانون ونظام نیز پابرجا مانده است .

ماده ی پنجاه وهفتم فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان میگوید " رئیس جمهور در راس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته ، صلاحیت ها ی خودرا درعرصه های اجرائیه ، مقننه وقضائیه مطابق به احکام این قانون اساسی اعمال میکند " . این خود ناقض سیستم های دموکراسی است که غرب منادی آنست وادعای تطبیق آنرا در افغانستان دارد . چنین موقفی مخصوص شاهان در نظامهای قدرتمدار فئودالی است .

مادہ ی شصت وچهارم فصل سوم قانون اساسی صلاحیتها ووظایف رئیس جمهور را برشمرده است . ما چند بند آنرا که دقیقا " حق شاهانه " است تذکر میدهیم :

بند ۲ ـ قیادت اعلای قوای مسلح افغانستان (همان چیزی که شاه داشت) .

بند ۸ ـ حق منحل ساختن شورای ملی .

بند ۱۳ ـ تعیین رئیس واعضای ستره محکمه .

بند ۱۴ ـ تعیین ، تقاعد ، قبول استعفا وعزل قضات ، صاحب منصبان قوای مسلح ومامورین عالیرتبه . (دقیقا حق "شاهانه ")

اینها همه کاپی اصول اساسی است که در ۸ عقرب سال ۱۳۱۰ ش درحکومت نادر خان ، پدرظاهر خان تصویب شده بود . درماده ی ۷ آن اصول اساسی میخوانیم :

" . . . منظوری وزراوعزل وتبدیل شان ،تصویب (درینجاتوشیح) اصولات مصوبه ای شورای ملی . . . ، قوماندانی عمومی قوای عسکری افغانستان واعلان حرب وعقد مصالحه ، علی العموم معاهدات (در ینجا نیز شامل حقوق رئیس جمهور است) عفو وتخفیف مجازات . . . از حقوق جلیله ی پاد شاهی شمرده میشود ." (۴۷)

خوب دقت میکنید ! که درقانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان تمام این "حقوق جلیله ی پادشاهی " به رئیس جمهور داده شده

واین قانون را نمونه ی دموکراسی قرن بیست ویکم قلمداد میکننـــد . درین قانون پارلمان تابع رئیـس جمـهور اســت . چـون زیـر فشـار انحلال قرار میگیرد . قوه ی قضائیه از رئیس تــا قـاضی آن توسـط رئیس جمهور تعیین وعزل میشوند . لذا نمیتوانند اسـتقلال خـود را داشته باشـند ، چـون یـک اداره ی تـابع رئیـس جمـهور هسـتند . درارتباط با مسئولیت رئیس جمهور فقط در ماده ی شصت وپنجـم فصل سوم گفته شده کـه " رئیـس جمـهور دربرابـر ملـت مسـئول میباشد " . ملت هم درینجا مرجعی است که هیچ نهادی برای اعمـال حق خود دردست ندارد . مراجعی هم کـه درمـاده شـصت وهشـتم فصل سوم به ملت نسبت داده شده ، همه به نحوی ازتوابــع رئیـس جمهورهستند . لذا نمیتوانند دربرابـــر اولـی الامـر خـود بایسـتند وعلاوتا هیچکدام ازین مراجع نماینده ی رای مـردم نیسـتند . پـس ماده ی ۶۵ که ذکرش رفت غیر عملی وفقط روی کاغذ اسـت . عمـلا هیچ مرجعی برای باز خواست رئیس جمهور درجمـهوری اسـلامی افغانستان وجود ندارد ؛ واین همـان چـیزی اسـت کـه درنظامـهای توتالیتر(قدرتمدار یا زورگوی) معمول است .

انتصاب یک ثلث اعضای مجلس سنا یـا مشـرانو جـرگـه توسـط رئیس جمهور ، درماده ی هشتاد وهشتم فصل پنجم قانون اساسـی جمهوری اسلامی افغانســتان نـیز حقـی اسـت کـه بـرا ی شـاهان اختصاص داشته وحال حاکمان قدرت گرا ایـن امتیـاز را بـه رئیـس

جمهور داده اند . ومسایل ومواد زیادی که صحبت روی همه ی شان مثنوی هفت من کاغذ میشود ومن از آن خود داری میکنم . نتیجه اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را کوشیده اند متناسب با قرار ومدار های که بین نیرو های اشغالگر خارجی به نمایندگی از امپریالیسم جهانی وفوندامنتالیستها ی جهادی به نمایندگی از سیستم ارباب رعیتی، صورت گرفته، به نفع وسلیقه ای مشترک این نیروها ترتیب و تدوین وتصویب کنند ، وطوری سیاه روی سفید بریزند که " برد با هر دو باشد " . چیزی که درآن به هیچ صورت درنظر گرفته نشده ونمیتوانست درنظر گرفته شود ، منافع کشور ومردم افغانستان وحقوق دموکراتیک این مردم است که هم اکنون متاع بازار مکاره ای جهانی شدن سرمایه گشته است .

انتخابات

انتخابات ، انتخاب کردن و انتخاب شدن اموری است جالب ودلنشین که درتحقق واقعی شان میتواند به اصطلاح مردم " حق به حقدار برسد " وهرکس به هرکسی که میخواهد رای بدهد واورا دراجرای امرویا امور معینی وکیل وذیصلاح خود بسازد ، تا آن وکیل منتخب وذیصلاح که بر اساس شایستگی اش برا ی پیش برد امور محوله برگزیده شده بهتر بتواند در تامین منافع رای دهنده یا موکل عمل کند وآرزوها وآرمانهای موکل ویا موکلینش را بر آورده

بسازد . هرگاه ازعهده ی چنین کاری برآمده نتوانست انتخاب کننده ازاوسلب اعتمادمیکندووکیل ، نماینده یارئیس جمهور شایسته تری انتخاب میکند . انتخاب میتواند درعرصه های مختلف صورت بگیرد ؛ ولی انتخاباتی که ما درینجا به آن اشارتی خواهیم کرد انتخابات ریاست جمهوری وقسماً پارلمانی است .

جوامع غربی ازین کلمه (انتخابات) هم مثل بسیاری ازمسایل دیگرچماقی برای زدن هرحریفی ساخته اند ، ودرباره ی انتخابات چنان هیاهو راه می اندازند که توگوئی فقط اینان هستند که چنین نعمتی را به مردم ارزانی داشته اند . درحالیکه انتخاب کردن وانتخاب شدن از حقوق اولیه ی مردم است که هرگز نمیتوان از آن به عنوان متاع اعطاشده ای کسی یاد کرد . حال ببینیم با این حق طبیعی ، مسلم واولیه ی مردم چگونه برخورد میشود . میرویم به سراغ مراکزی که خود را " مهد دموکراسی وانتخابات " میدانند .

امریکا را درنظر بگیرید ، کسانی که به سیستم سیاسی امریکا آشنائی دارند میدانند که درآن کشور سیستمی بوجود آورده اند که به طور عمده فقط دو حزب بزرگ تمام امتیازات سیاسی را در کنترل خود گرفته اند . احزاب دیگر به هیچ صورت قادر نیستند که در برابر این هیولاهای قدرت وسرمایه به رقابت برخیزند .

حزب جمهوریخواه امریکا (حزب بوش) عمدتا به کمپنی ها و سرمایه داران بزرگ نفتی ونظامی یاملیتاری(تولید کنندگان اسلحه)

تعلق دارد وگردانندگان آن عمدتا روئسا وسیاستمداران حرفه ای موسسات عظیم سرمایه داری هستند . ازآنجائیکه معاملات وسودآوری موسسات شان سر به ملیاردها دلار میزند ، مصرف چند ملیون دلار یا چند صد ملیون دلار در رقابتهای سیاسی وزدن حریف به منظور کسب امتیازات سیاسی ـ اقتصادی واداری برایشان امر خیلی پیش پا افتاده ای است . چون باکسب آن امتیاز سیاسی ـ اقتصادی واداری که برای بدست آوردنش پولی مصرف کرده اند ، میتوانند دهها وصدها برابر پول مصرف شده را دوباره بدست آورند . این حزب به علاوه ی بدست داشتن سرمایه های ملیارد دلاری ، درتبلیغات خود از مذهب نیز استفاده ی اعظمی میبرد و صدها وهزاران روحانی کلیسا نشین عمدتا کاتولیک را درخدمت گرفته است که در پای سیاستهای حزب جمهوریخواه امریکا مهر مذهب وگویا تائید آسمانی میزنند وملیونها انسان را با تزویراغفال کرده وبه بردگی اربابان زروزور میکشند . به این ترتیب میبینیم که حزب جمهوریخواه ترکیبی است از صاحبان زرو زوروتزویر که قادرند برای رسیدن به اهداف شان ازسرمایه ، قدرت ودین به شکل وسیع وگسترده ی آن بحیث وسیله استفاده کنند .

نمونه ی چنین استفاده ی را درهمین انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ به نفع جرج بوش پسر دیدیم . بنابه قول خبر گزاریها بیش از ۶۰۰ ملیون دلار مصرف تبلیغات انتخاباتی امریکا شده است(زر)

، خبیث ترین چهره های خشونت وجنگ از بوش حمایت کردند به علاوه ی کمپنی ها وموسسات نظامی (زور) وتعدادی از کشیشها فتوا دادند که هرکس به Kerry رای بدهد به شیطان رای داده است وگناه کار میشود (تزویر) .

* حزب بزرگ دیگر حزب دموکرات امریکا است که درآن طیف دیگری از سرمایه داران ، ملیاردرهاوکمپنی های بزرگ انحصاری گرد آمده اند . کمپنی های حامی این حزب عمدتا دررشته های صنعتی وتجارتی وقسما در امورنفتی ونظامی سرمایه گذاری دارند وکشیشان حامی این حزب عمدتا پروتستان هستند . یعنی دراین حزب نیز اربابان زروزور وتزویر درجناح دیگر ی تجمع کرده اند . رقابت این دو حزب نیز وابسته به رقابت جناح بندیهای سرمایه ی انحصاری است . وقتی قرار باشد جناح سرمایه ی نفتی ـ ملیتاری برامریکا وجهان حکومت کند ، حزب جمهوریخواه باید به رهبری دولت قرار بگیرد . اینجا باید همه بدانند که جنگ ، تجاوز ، ویرانگری ، اشغال به شکل برهنه ی آن دردستور کار سرمایه ی امریکا است . وباید بازار مصرف ابزار جنگی بوجود آید. وقتی قرار بود به شیوه ی نرمتر اقتصادی ـ سیاسی ودپلوماتیک جهانرا زیر سیطره ی سرمایه ی امریکائی بکشند ، نوبت حاکمیت به حزب دموکرات امریکا میرسد ، وصاحبان سرمایه ی متمرکزشده درین حزب فرمانروائی امریکا وجهانرا بدست میگیرند . چناکه دیدیم

درسالهای اخیر جنگ سرد که میبایست به شیوه ها ونیرنگ های دیپلوماتیک عمل شود ، حزب دموکرات حاکمیت داشت . البته نباید چنین تصور شود که بین این دو حزب وشیوه های عمل شان دیوار چین واقع است ونمیشود یکی به دیگری عبور کند . هروقت منافع سرمایه ایجاب کند میتواند حزب جمهوریخواه نیز نیرنگهای نرمتر بکاربرد ویا حزب دموکرات نیم رخ خشن وجنگی سرمایه را به نمایش بگذارد ، چنانکه گاهی چنین شده است . ولی از نظر تعلق ، حزب جمهوریخواه بیشتر به سرمایه ی نفتی ـ ملیتاری تعلق دارد ومسئول تامین منافع آن بخش سرمایه بطور ویژه ونفع کل سرمایه به طور عموم است .

حال چگونه میتواند حزبی ویا گروهی از مردم زحمتکش امریکا که زندگی مشقتباری را بسر میبرند (درصفحات قبل با آمارنشان دادیم) دربرابر این غول های وحشتناک زروزوروتزویر بایستند ، رقابت کنند ورای ببرند . چنین چیزی درسیستم امریکائی مطلقا ناممکن شده است ، چنانکه درهمین انتخابات شخص دیگری که برای نمایش دربرابر بوش وکری کاندید شده بود و Nader نام داشت ، حتی مطرح نشد وشاید بسیاری حتی نفهمیده باشند که این انتخابات سه کاندیدا داشت . دراین سیستم بوضوح دیده میشود که حق انتخاب از مردم سلب شده وفقط مردم میتوانند رای شانرا به صندوق بریزند ، اما به یکی از دو نماینده ی سرمایه ، قدرت

وتزویر که برای مدت چار سال مردم امریکا وجهان را بچاپد . هیچ امریکائی نمیتواند ویا شانس ندارد که فرد ویاحزب مطلوب خودرا انتخاب کند چون این فرد وحزب مطلوب یارای کاندید شدن ورقابت یا بهتر بگوئیم حق کاندید شدن ورقابت در برابر سرمایه را ندارد و نمی یابد . این حق مطلقا از شهروندان امریکائی سلب شده است . بگذریم ازینکه سیستم انتخاباتی امریکا با ایجاد " کالج انتخاباتی " اش چقدر کهنه وظالمانه است که هرگز برای مردم اعتنا نمیکند وعده ای نخبگان هستند که انتخاب نهائی را میکنند ونه مردم .

در انگلیس ، فرانسه ، آلمان ،ایتالیا ، ژاپن و . . . نیز وضع به همین منوال است . وفقط دو حزب قدرتمند وابسته به سرمایه های بزرگ به نوبت درراس امورقرار میگیرند . احزاب بینا بینی سرمایداری مانند حزب سبز ها ، لیبرالها فقط در ائتلاف با این احزاب بزرگ میتوانند سهمی از قدرت ببرند . ولی احزاب وشخصیت های مردمی هیچ شانسی ندارند ومردم هم هیچگونه حق انتخابی ندارند فقط میروند وبه یکی رای میدهند . حتی گاهی دادن این رای نیز جالب است واین مسایل در مطبوعات غربی بیرون میریزد . در آلمان دودوره است که حزب سوسیال دموکرات (S P D) یا به اصطلاح جناح چپ سرمایه ی بزرگ حکومت میکند . طی این مدت مقدار زیادی از حقوق وامتیازاتی را که مردم وبویژه کارگران طی سالهای متمادی مبارزه بدست اورده اند ، باطرح رفرمهایی پس

گرفته است ومردم دروضع بدی قرار گرفته اند ، از شرح اوضاع آلمان که به عنوان یکی از مراکز " شگوفای " سرمایه درقعر بحران دست وپا میزند میگذریم ومیبینیم که تاثیر این بحران بر انتخابات چیست ؟ مردم که از سوسیال دموکراتها ناراض هستند حق ندارند ونمیتوانند حزب دیگری را برگزینند ، فقط حزب دموکرات مسیحی ((CDU یا جناح راست سرمایه دربرابر شان قرار دارد . سیستم را طوری ساخته اند که درآن حق انتخاب آزاد مردم سلب شده است . دریک انتخابات محلی / CDU یا دموکرات مسیحی ها برنده شدند . خبرنگار تلویزیون از مردم میپرسید چه امتیازی به CDU دیده اید که رای خودرا به آن داده اید ؟ انها درجواب میگفتند که : مابا این رای نفرت خویش را از S P D بیان کرده ایم نه اینکه CDU را تائید کنیم . یکی گفت چون الترناتیف دیگری نیست خواستم رای خودرا فقط در تقابل SPD بدهم . لذا من انتخاب نکرده ام فقط رای مخالف داده ام (آنچنانکه در افغانستان نیز مردم کرزی را انتخاب نکرده اند، بلکه به جنگسالاران رای مخالف داده اند) . اینست ماهیت" انتخابات آزاد " درجوامع سرمایه داری که با حیله ونیرنگ وپول وزور حق انتخاب را از مردم سلب میکنند وبعد پیرامون آن که انتخابات گویا عطیه ی سرمایه داری است سروصدا وپروپاگند میکنند .

حال برگردیم بــه انتخابــات درافغانســتان ، بایداذعــان کنیــم کــه افغانستان درطول تاریخش پدیده ی بنام انتخابات رئیس جمــهوری نداشته است . تاحدود سه دهه پیش شاهان مستبد وخود رای در آن حکومت میکردند و بعد از آن هم که به اصطلاح جمهوری شد کودتــا پشت کودتا آمد وانتخــاب رئیــس جمــهور اگــر بــه مســالمت امکــان میداشت ، بر اساس یــک عنعنــه ی مــاقبل ســرمایه داری از طریــق تجمع عده ی مقربین حاکمیت ومتنفذین سنتی ، بنام لویــه جــرگــه صورت میگرفت . این اولین بار است که درچنین مــوردی بــه مــردم حق رای دادن قایل میشوند ، ولی آیا دریــن انتخابــات هــر شــهروند افغان حق انتخاب شدن وانتخاب کردن را دارد . یا اینجا هم کپی چتل نویس انتخابات کشورهای غربی با کمی پیه وچربوی فئودالی بنــام انتخابات آزاد پیش کش مردم میشود .

ابتدا نگاه کوتــاهی بــه قــانون انتخابــات بیــاندازیم ؛ ایــن قــانون انتخابات به تاریخ هفتم جــوزای ســال ۱۳۸۳ شمســی طــی فرمــان بیست وهشتم رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان برای نشر بــه جریده ی رسمی سپرده شده است .

درفصل چهارم ماده ی سیزدهم این قانون زیر عنــوان " شــرایط اتنخاب شوندگان " دربند یکم آمده است :

" هرافغان واجد شرایط میتواند خودرا درانتخابات ریاست جمهوری ... کاندید نماید " ولی درفصل پنجم ماده ی شانزده هم بند ۱ همین قانون میگوید :

" اشخاص واجد شرایط مندرج ماده ی شصت ودوم قانون اساسی میتوانند خودرابه ریاست جمهوری کاندید نمایند ، ... "

درماده ی شصت ودوم قانون اساسی هم که ضمن شرایط دیگر مسلمان بودن نیز مطرح است . درینجا باید از قانونگذار پرسید که وطنداران اهل هنود ، یا مذاهب دیگر غیر مسلمان را افغان میداند یاخیر ؟ اگر آنها هم افغان هستند ـ که بدون تردید هستند ـ پس چرا با تبعیض مذهبی که آنرا ماده ی بیست ویکم فصل دوم قانون اساسی ممنوع قرار داده است ، حق شهروندی شانرا سلب میکنید ؟ وذکر کلمه ی هر افغان درینجا چه معنی میدهد ؟ اینجا دیگر بنیاد گرائی مذهبی درتدوین این قانون بر دموکراسی غربی غالب شده واصل شهروندی را قربانی تبعیض مذهبی کرده است .

سرمایه ی جهانی ونمایندگانش درافغانستان به نفع فئودالیسم وبنیادگرائی عقب نشینی کرده اند ودرین تبانی حق شهروندی هموطنان مارا که به اقلیت های مذهبی غیر مسلمان تعلق دارند مطلقا نادیده گرفته اند ، چون سودشان چنین تقاضا میکرده است .

درفصل هشتم ماده ی چهل وچارم قانون انتخابات مذکور گفته شده که" کاندیدای ریاست جمهوری باید قبلا کاپی ده هزار کارت

رای دهندگان به سطح ملی که از اقوام وولایات مختلف کشورباشد "
تهیه کند وبه مقامات مسئول انتخابات بدهد ، وکاندید پارلمـــان ۵۰۰
کارت را تهیه نماید .

اولا که چنین کاری بطور مطلـق نـاقض مـاده ی دوم فصــل اول
همین قانون است که میگوید : " انتخابات ازطریق رای آزاد ، عمومی،
سري ومستقیم مردم صورت میگیرد ." ارائه ی کاپی کارت برای یک
کاندید معنی اش اینست که صاحب کارت به همیــن کـاندید رای داده
است وچنین مسله ی اصل سري بودن را منتفی می کنــد . لــذا رای
ده هزار نفر در برابر هر کاندید ، دیگر ســری نیسـت ودرانتخابــات
هجدهم میزان ۸۳ که هجده کاندید دارد رای ۱۸۰ هــزار نفــر علنــی
شده است که کشته های هم بجاگذاشت.

دوما آیا قانونگذار متوجه است که برای تهیه ی این ده هزار کپـی
کارت چه طریقه هـای بکار خواهد رفت . جامعــــه ی کـه درآن هیـچ
گونه تجربه ی دموکراسی وجود ندارد وامریکائی ها دموکراســی را
به عنوان یک پروژه ی عاجل میخواهند درآن بنمایش بگذارنــد ونـه
یک پروسه ی دراز مدت برای تطبیق ، بازهم همان شیوه های پیش
سرمایه داری مورد استفاده قرار میگیرد ، خریدن کارتها بــه پــول ،
برگزاری "مهمانی ها ونذر وخیرات ها " ودادن شوربا وپلو بــه ازای
کارت ، دادن وعده های سرخرمن از قبیــل نمــره ی زمیــن ، گرفتــن
کمکهای موسسات خیریه ، بخشیدن فلان پست اداری . . . که چنیــن

کاری فقط از عهده ای ثروتمندان وارباباان زروزور برآمده میتواند ومردم مظلوم ومحروم ما با تمام شایسته سالاری شان قادر نخواهند شد چنین محافلی را برگزار کنند وچنین پولی را برای مصرف به تهیه ی کارت بپردازند تاحق کاندید شدن بیابند . مضاف بر اینکه در همین ماده ی چهل وچارم قانون انتخابات گفته شده " حق الشمول برای کاندید ریاست جمهوری پنجاه هزار افغانی". این دیگر کار را دشوارترمیسازد ودروازه های امید تمام تهیدستان افغان را در رسیدن حتی به کاندیدا شدن هم میبندد . حال مصارف تبلیغاتی را هم که به آن علاوه کنی معنی اش اینست که هزاران شهروند افغان علیرغم شایستگی ها وتوانائی هایشان در اداره ی امور ، فقط بخاطر نداشتن پول مصرف کاندید شدن از چنین حقی محروم ساخته میشوند ولذا میتوان گفت قانون مطروحه ی انتخابات خود وسیله ی است برای محروم کردن مردم ازحق انتخاب شدن وانتخاب کردن شان وفقط درخدمت اربابان زروزور قرار دارد . نمونه ی عملی آنرا در انتخابات هجدهم میزان دیدیم . نگاهی به لیست کاندیداها بیاندازید ، یاخود جنگسالار اند ، یاوابسته به تنظیم های جنگسالاران جهادی ، یا وابستگان خارجی ها :

کرزی ، سیرت وهمایونشاه آصفی ـ سلطلنت طلبان ملاک تاجر وبروکرات وابسته به کشورهای غربی . قانونی ، محقق ، دوستم ، منصور ، دبیر ، احمدشاه احمدزی ، گیلانی — وابسته به تنظیم های

جهادی ونمایندگان فئودالیسم در پیوند با امپریالیسم . لطیف پدرام درپیوند به ترکیبی از پرچمی ها ، ستمی ها ، ودرائتلاف با بنیادگرایان (خرده بورژوازی سرگردان) .

چند کاندید دیگر هم که توانسته بودند کارت وپول را تهیه کنند ، درکارزار تبلیغاتی از غولان پول وسرمایه (جهادی ها وغربی ها) عقب ماندند وقادر نشدند صدای شانرا به کسی برسانند .

مصارف تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری افغانستان به حدی بود که زلمی خلیل زاد نماینده ی رئیس جمهور بوش در افغانستان در مصاحبه ی رادیوئی اش گفت : باید مشخص شود که این همه پول را برای مصرف تبلیغات برخی کاندیدا ها ازکجا آورده اند؟ حال چگونه به یک سیاستمدار مردمی استادومتخصص حقوق یااقتصاد، انجینر کارشناس یا دکتورلایق ، ژورنالیست ، جامعه شناس یا هر متخصص دیگری که وابسته نیست وبه قول مردم ا زراه حلال زندگی کرده است ،امکان دارد در همچو گیروداری حتی کاندید شود ، چه رسد به اینکه بتواند محیطی را بوجود آورد که مردم بدون ترس از دیگران به اورای بدهند . این خواب است وخیال ومحال .

واما انتخابات هجدهم میزان که این همه رسانه های گروهی برایش تبلیغات کردند چگونه بود ؟ درین انتخابات هیچکس شک نداشت که کرزی برنده است . این مسله را هم درخارج وهم در داخل چیز فهمان می فهمیدند . چرا؟ به دو دلیل ساده ، اول اینکه

امریکا وغربی های حاکم بر افغانستان که کشور را در اشغال خود دارند وسرنوشت آنرا به دلخواه خود رقم میزنند ، کرزی کاندیدای شان بودوازاوحمایت میکردند . درزدوبند با آنها به ازای تقسیم قدرت ، دادن پست ومقامات معینی وقبول حضور بنیادگرایان ، این طیف مرتجع نیز یک قلم پشت سر کرزی ایستادند وحتی ربانی ، سیاف وخلیلی از کاندیدا های احزاب شان حمایت نکردند . همه میدانید که یونس قانونی وحفیظ منصور دوچهره ی برجسته ی جمیعت اسلامی هستند ولی ربانی وجمیعت از کرزی اعلام حمایت کردند . احمدشاه احمدزی معاون سیاف یعنی معاون رهبری تنظیم "اتحاد اسلامی" است . ولی سیاف واتحاد از کرزی پشتیبانی کردند . محقق یار غارخلیلی ویکی ازرهبران حزب وحدت است، اما خلیلی و حزبش پشت سرکرزی قرارگرفتند . به لیست حامیان کرزی نظری بیافگنید به وضاحت به تبانی وزدوبند امپریالیسم وفئودالیسم ، دموکراسی غرب وبنیادگرائی اسلامی، پی میبرید . حامیان داخلی کرزی که رسما پشتیبانی شانرا از او اعلام کردند قرار ذیل است :

۱ـ جمیعت اسلامی افغانستان برهبری برهان الدین ربانی بنیادگرای جنگ طلب .

۲ـ اتحاد اسلامی افغانستان برهبری عبدالرسول سیاف ، بنیادگرای وهابی جنگ طلب .

۳ـ جبهه نجات اسلامی برهبری صبغت اله مجددی بنیادگرای سنتی ـ فئودال .

۴ـ محاذ ملی اسلامی برهبری پیر گیلانی اشرافیت روحانی سلطنت طلب ـ فئودال .

۵ ـ حرکت انقلاب اسلامی به سخنگوئی مولوی جلیل اله بنیادگرای سنتی فئودال .

۶ـ کمیسیون رهبری وقوماندانان حزب اسلامی حکمتیار بنیادگرای جنگ طلب وویرانگران معروف .

۷ ـ حرکت اسلامی برهبری شیخ آصف محسنی بنیادگرای شیعه .

۸ ـ حزب وحدت اسلامی برهبری کریم خلیلی بنیادگرای شیعه .

۹ ـ سلطنت ووابستگانش که حمایت شانرا از آصفی وسیرت گرفتند وبه کرزی دادند .

۱۰ ـ افغان ملت ، سوسیال دموکرات غربی متهم به پشتونگرائی .

۱۱ ـ بقایای پرچم درنهادهای جدیدالتاسیس .

۱۲ ـ اسماعیل خان والی سابق هرات تفنگسالاروبنیادگرای طالب نما.

۱۳ ـ برادران احمد شاه مسعود .

۱۴ ـ قاضی امین وقاد معاون گلبدین ، بنیادگرای دیوبندی .

۱۵ ـ عده ای رهبران واعضای طالبان .

درین لیست تمام تنظیم ها ی جهادی پشاوری ورهبران شان ـ تمام بنیادگرایان مسلح بدون استثنا ـ وتنظیم های مشابه مطرح

شیعه ی ساخت ایران که مشترکا وطن مارا ویران کردند ، مردم آنرا بخون کشیدند وحوادث خونین کابل ، مزار، هرات وجاهای دیگر را آفریدند ونمایندگان تیپیک متشکل وآگاه فئودالیسم وفوندامنتالیسم هستند ، به حمایت از کرزی برخاسته اند وکرزی هم کمافی لسابق در زدوبند وتبانی با آنها کار کرده وکارمیکند . تا بهترین نمونه ی تبانی امپریالیسم وفئودالیسم ، دموکراسی غربی وبنیادگرائی اسلامی ، وهمسوئی سرمایه ی جهانی وتروریسم جهانی را به نمایش بگذارد . حال هنوزهم اگر کسی درین پیوند ناميمون شک دارد، دیگر یقینش محال است ، چون اویا نمیخواهد واقعیت را بپذیرد ، که درینصورت غرضی دارد ویا مشکل فهم ودرک دارد ونمیتواند به فهم مسایل گویا وروشن اجتماعی دست یابد ، که درین حال مرضی دارد ، والا بدون غرض ومرض میتوان این پیوند را واضحاً دید . این حمایت گسترده ی حاکمیت تفنگسالار ومتشکل ارباب ودلال با همدستی وحمایت گسترده ی سیاسی ـ اقتصادی امپریالیسم از کرزی ، دلیل اصلی است که از پیش معلوم بود که کرزی برنده ی انتخابات است . بد نیست درین رابطه به تبصره ای یک نشریه ای آلمانی گوش فرا دهیم :

نشریه ای Die Welt Kompakt که درآلمان با تیراژ وسیعی پخش میشود تبصره ی تحت عنوان " رسوائی درافغانستان " به تاریخ

۱۱،۱۰،۰۴ به قلم خانم Sophi Mühlmann نوشته است . خانم نویسنده درمورد انتخابات ریاست جمهوری افغانستان مینویسد :

" این یک رسوائی بود ، ملل متحد وامریکا ، علیرغم سرو صداهای زیاد شان در باره ی انتخابات ، حتی نتوانستند گروه گردانندگان انتخابات رسوای شانرا به مبادی کار آشنا بسازند . "

" قبل ازینکه نتیجه ی همین انتخابات قابل اعتراض معلوم شود حامد کرزی خودش از پیروزی خود صحبت میکند . "

نویسنده ی تبصره می افزاید : " غرب وبویژه امریکا سیاست افغانستان را چون بازیچه ای در دست خود گرفته اند . دربازی انتخابات شان بدون اینکه نتیجه ی بازی به پایان رسیده باشد ، برنده ی مطلوب شانرا اعلان میکنند . با آنکه مردم افغانستان بیخبر از پشت پرده با شور وشوق داخل بازی شدند ، ولی امریکا وهمراهانش حق رای دهقانان افغان را به بازی گرفتند . "

نشریه مینویسد : " افغانستان هم اکنون در چنگال امریکا است و اوست که برای ملت افغانستان سرنوشت تعیین میکند ."

دلیل دوم" پیروزی کرزی" با وجود تمام تبصره ها ، حال چه مردم از پشت پرده باخبر باشند ویا نباشند ، استقبال مردم از انتخابات وریختن رای شان در ضدیت با تفنگسالاران درصندوقها است . با آنکه به قول اعلامیه ی " سازمان حقوق بشر ودفاع از محیط زیست " ، " درانتخابات مردم تهدید به رای دادن به این وآن

شده اند واز احساسات قومی مردم استفاده شده " ، ونقلبهای فراوانی صورت گرفته (اگر غیر این میشد عجیب بود) ، با آنهم به هر شکل وقیمتی که میشد باید کرزی از صندوقها بیرون می آمد . اما آیا رای مردم واقعا برای کرزی داده شد ؟ پاسخ این سوال را از مصاحبه های مردم به وضاحت میتوان یافت . آنها به صراحت میگویند : بخاطرنفرت از جنگسالاران وتنظیم های مربوطه ی شان، بخاطر ترس از بقدرت رسیدن تنظیم ها وآمدن دوباره ی حکمهای تنظیمی ، فقط در تقابل با جنگسالاران وتنظیمهای شان رای داده اند ، نه به خاطر کرزی . هم اکنون تصور بر این است که امریکا ومتحدینش بخاطر تامین منافع شان به صلح نسبی درافغانستان نیاز دارند ، لذا جلو جنگسالاران سر کش را میگیرند ، کرزی هم مطمئن ترین وگوش بفرمان ترین مهره ای امپریالیسم درین مقطع است . لذا مردم برای آرامش نسبی خود ومهار کردن جنگسالاران به کرزی رای داده اند . به عنوان تخیل اگر الترناتیو دیگری که توان مهار کردن جنگسالاران را میداشت وکشور را دور از تسلط بیگانگان به آرامش سوق میداد ، چه بسا که رای مردم نصیب او میبود .

واما چنین رای دادن های که درضدیت با یکی ، به دیگری که آنهم مطلوب نیست ، رای داده شده درجاهای دیگرنیز اتفاق افتاده است. باری در انتخابات ایران در اولین دوره ی ریاست جمهوری خاتمی ، مردم میگفتند ما میدانیم که خاتمی هم آخند است ولی هم اکنون

در ضدیت با عبداله" نوری" که تندرو است به خاتمی رای میدهیم ، چون کس دیگری در میدان نیست ، به این ترتیب با رای خود انتخاب نمیکنیم فقط تندروهارارد میکنیم . یاامورد CDU و SPDرا که از آلمان مثال آوردم ، مردم میگفتند درضدیت با یکی به دیگری رای داده اند واین بمعنی تائید آن دیگری نیست .

بنأ حضور نسبتا گسترده ای مردم در انتخابات ودادن رای شان به کرزی ، نفرت مردم مارا از تنظیم های جهادی وجنگسالاران بیان میکند نه تائید کرزی را ، وما شاهد خواهیم بود که باز کرزی جز در زدوبند با همین ها (شاید با تعویض مهره ها) وتامین منافع مشترک دوطرف تبانی ، کار دیگری از پیش نبرد . یقینا اگر کسی بیش از حدش پایش را دراز کند ویا زیاده خواهی کند ، نماینده ی بوش آقای خلیلزاد آنرا تحمل نکرده وبه قول خودش " قف پائی ور خواهد داشت " . ورنه در اساس همه رنگ ونیرنگ است .

وبه قول شاعری :

همه جا دوکان رنگ است ، همه رنگ میفروشند
دل من به شیشه سوزد ، همه سنگ میفروشند

دل کس به کس نسوزد ، به محیط ما به حدی
که غزال چو چه اش را ، به پلنگ میفروشد

....

وضیعت نیروهای سیاسی ـ اجتماعی

افغانستان قبل از کودتای ثور ۱۳۵۷ ش خلقی ـ پرچمی ها ، کشوری بود عقب نگهداشته شده که درآن نظام سلطنتی خانوادگی حاکمیت میکرد (جمهوری داؤدخان نیز ادامه ی آن است) . این نظام کشور را در بد ترین شرایط زندگی سوق داده بود که برمبنای یک جامعه ی فئودالی ـ قبیله ای استوار بود . نفوذ سرمایه های خارجی استعماری درین کشور نطفه های از صنعت مونتاژ ، بانکداری وتجارت خارجی وابسته را ایجاد کرده بود که درکنترل تاجران دلال وواسطه قرار داشت . این نفوذ خصلت جامعه را به یک جامعه ی نمیه فئودالی ـ نیمه مستعمره تغییر شکل داده بود. از نهادهای اولیه ی که سرمایه ی دلال به کمک دولت در دست داشت میتوان از "شرکت سهام افغان " نام برد که به کمک دولت نادر شاه توسعه ی بیشتر یافت تا آنجائیکه بر تجارت داخلی مسلط شد وآنرا درانحصار گرفت . رشد این شرکت وانحصارگرائی آن عملا مانع رشد تاجر ملی شد . همچنان " شرکت اصلاح " که صدور گیاهان طبی وکیمیاوی ومیوه را درانحصار گرفت و" ازکار سایر تجار وحتی مردم عادی درین زمینه شدیدا جلو گیری کرد . " این شرکت ها کاملا در پیوند با استعمار وتابع منافع آن بودند ودرداخل ازحمایت دولت نادرخان به طور کامل برخوردار میشدند . این شرکتهای وابسته به امپریالیسم عامل ورشکستگی تعداد زیادی تجار ملی

وخرده مالک شدند ونفوذ امپریالیسم را درکشور تسریع کردند . هکذا انحصارات بانکی نیز در پیوند با امپریالیسم درکشورما فعالیت داشتند . شرح تفصیلی این موارد درحوصله ی این نبشته نیست . غرض از اشارت مختصر این بود که بدانیم حاکمیت کشور در سیطره ی ارباب زمین وتاجردلال وابسته به امپریالیسم قرارداشت .

درافغانستان در دوران سلطنت از احزاب سیاسی رسمی خبری نبود وظاهرشاه تاآخرین روزهای سلطنتش قانون احزاب را توشیح نکرد. اتحادیه های صنفی هنوز شکل نگرفته سرکوب میشد . درنهایت جامعه در یک نوع رکود همه جانبه ی سیاسی ، اجتماعی واقتصادی بسر میبرد ، مردم از ابتدائی ترین آزادی های سیاسی محروم بودند .مبارزات مشروطه خواهی سرکوب ومشروطه خواهان اعدام شدند . بعدامبارزات دمکراتیک درسالهای ۳۰ هجری شمسی نهادهاوحرکاتی رابوجود آوردولی سرکوب شد . در دهه ی ۶۰ میلادی یا دهه ۴۰ شمسی که جنبش های رنگارنگ سیاسی ـ اجتماعی جهانرافرا گرفته بود واز گوشه وکنارجهان شوروهلهله ی آزادیخواهی سر داده میشد . درکشورماهم قانون اساسی نیمه بندی بوجود آمد که درآن از برخی آزادیها نام برده شد . مردم بویژه نسل جوان که خواسته هایشان درگلوگره شده بود ، به بیرون ریختند واینجاست که به حضور جریانهای سیاسی علنی وتظاهرات

خیابانی وسیع برمیخوریم . ولی هیچ یک ازاین جریانات تشکیلات لازمه ی شانرا نداشتند .

مالکان بزرگ ارضی وارباب ان که درین کشور تیپ خاص وعقبمانده ای خودرا دارند ونباید آنرا با فئودالهای اروپائی قرون وسطی مقایسه کرد ، به نحوی پایه ی سلطنت را میساختند وسلطنت نیز تامین منافع شانرا به عهده داشت . مناسبات ایجاد شده در روستا معجون مرکبی بود از مناسبات فئودالی ـ بردگی استعمار زده . دربسیاری از مناطق دور از مرکز دهقان نه تنها کشتمند که برده ی ارباب هم بود . دهقان مثل ابزار دراختیار مالک زمین قرار داشت واز کار توانفرسایش حتی لقمه ی نان شکم سیر هم به او وفامیلش داده نمیشد . اومجبور بود همه ساله از اربابش جهت قوت لایموت " قرض " بگیرد وبدین ترتیب مقدار زیادی گویا قرضدار میشد که آنرا دربرخی جاها" ته قاوی " مینامید ندودهقان هرگز امکان آنرا نمییافت که این قرض را بپردازد ، لذا مادام لعمر در گرو خان وارباب محل میماند . با کوچکترین سرپیچی از فرامین ارباب لت وکوب میشد ، به زندان ارباب که درداخل دیوارهای قلعه ها وداخل طویله ها ساخته شده بود ، انداخته میشد . وبعضا زیر جزاهای غیر انسانی ارباب جان میداد . بتابرروایات مردم محل حتی نمونه ی را داریم که دریکی از ولایات غرب افغانستان ، رعیت مظلوم به جرم نا فرمانی از ارباب بردرختی نشانده شده وبسته شد

وزیر درخت را به امر خان مواد سوخت گذاشته آتش زدند ، آن انسان بی پناه پیش چشم جماعت زنده زنده میسوخت وسردار یعنی خان یافئودال با سازوسرنا آنرا به تماشا نشسته بود ولذت میبرد . همین سردار وخان به دربار سلطنت پیوند داشت وسناتور انتصابی شاه بود . او در برابر هیچ قانون ویا مرجع قانونی هم حساب ده ومسئول نبود ومراجع دولتی هم به کارش " مداخله " نمیکردند ؟ !

فئودالها برای پیشبرد مقاصد شان تشکیلات ویژه ی سیاسی نداشتند ، تبلیغات وپیامهای شان را از طریق عده ای ازامامان مساجد که نان خوروتوابع گوش به فرمان وتوجیه گرشان بودند ، با رنگ وروغن دینی به مردم میرساندند . نادرشاه با نهادینه ساختن تبلیغات ازین کانال این امتیاز را برای فئودالها ودربار خود جنبه ای دولتی وبه اصطلاح قانونی داد ودر" چاردهم قوس ۱۳۰۸ جمیعتی بنام / جمیعت العلما/ درکابل تاسیس کرد . " وبعد از آن در اوایل ماه دلو۱۳۰۸ ش لایحه ی تبلیغ را از طرف وزارت عدلیه نشر کرد که درآن " هرگونه تبلیغ وخطابه را دراجتماعات مذهبی بخصوص روزهای جمعه ازوظایف روحانیون (روحانیونی که اهلیت آنها به تصویب جمیعت العلما رسیده باشد) میدانست ومحدود به آنهامینمود." (۴۸) .و روحانیت مبارزحق تبلیغ نداشت.

اینجاست که سلطنت حامی فئودالیسم وروحانیت مرتجع وسیله ی توجیه آن میشود . هم اکنون نیزعین همین نمونه را داریم تنها فقط نام آن از جمیعت العلما به "شورای علما" تغییر کرده است . شورای علما هم عملا در خدمت توجیه عقبگرائی ودفاع از ارباب قدرت قرار گرفته وابزار تبلیغاتی شان است . دربرابر هر دگر اندیشی ای اعلامیه میدهند وحکم تکفیر صادر میکنند وستره محکمه هم پشتوانه ای دولتی شان است . یقینا اگر اهداف شان بطور دلخواه شان عملی نشد مثل سابق آنرا با نیروی مسلح شخصی یا دولتی اعمال میکنند . جای داردکه درینجا ازروحانیون مبارزی چون ملا محمد سرورواصف ، این پیشتازمشروطیت ، به بزرگی یادکنیم وبه روح شان درود بفرستیم .

گفتیم درگذشته فئودالها برای پیشبرد مقاصد شان تشکیلات ویژه ای سیاسی نداشتند . در دهه ی قانون اساسی تلاشهای از طرف اخوان المسلمین بین المللی صورت گرفت که در افغانستان نیز شاخک های برایش بسازد ، در دوران جمهوری داود خان ، جماعت اسلامی پاکستان وحکومت پاکستان عده مثل گلبدین ورفقایش ... را دور هم جمع کرده وآموزشهای تروریستی داده به افغانستان صادر نمودند ؛ ولی درپنجشیر ولغمان بدست مردم ضربه خورده وواپس به پاکستان فرار کردند .

فقط کودتای شوم وبدفرجام ۷ ثور پرچمی ـ خلقی ها که باخصلت غلیظ وابستگی اش خشم همگانی را برعلیه خود بر انگیخت زمینه ی سرباز گیری از اقشار ولایه های عقبمانده ی جامعه را با سوی استفاده از احساسات مذهبی مردم ، برای وابستگان سیاسی فئودالیسم وتاجران دلال مساعد ساخت . آنگاه است که سمارق وار تنظیم وگروپ ساخته میشود وتوسط امپریالیسم وارتجاع منطقه سازماندهی شده وتا دندان مسلح میگردد . از آن به بعد تنظیم های جهادی مدافعین متشکل ومسلح منافع فئودالها بوده وهستند ودرزدوبند با بورژوازی دلال وامپریالیسم برای چاپیدن جامعه عمل میکنند . حکومت جهادی ها وطالبان نمونه ی تیپیک حاکمیت فئودالیسم ودلالان اجانب بر زندگی کشور ما بحساب میآید که ثمرات تلخ این حاکمیت هابه قول مردم " برای هفت پشت ما " کافی است ، تا مایه ی نفرت شود .

ولی گاهی اوقات خیره سری عده ای وفراموشکاری عده ای دیگر بحدی است که فرمولهای جامعه شناسی ونورمهای منطقی از محاسبه ی آن عاجز میماند ونمیداند که باز برچه مبنا ومعیاری خیره سران آزمون شده از همه میخواهند که گذشته را نا دیده بگیرند وبه باورهای آنها وعملکرد آنها صحه بگذارند ؟ وحتی میخواهند که جلوداری ساختن آینده را به‌آنها بسپارند ؟ ؟ وباز عده ای چگونه به همین زودی ها ممکن است این همه رنج

ومصیبت تحمیل شده برخود وجامعه ی خودرا فرموش کنند وبار دیگر آزموده را بیازمایند ؟ نه ! نباید چنین کرد .اینها همانند که بودند ،منتها بعداز این دوران بیش از دو دهه جنگ قشر طفیلی جنگسالاریکه فقط از قبل جنگ وغارت به مال وزمین وسرمایه ی دست یافته اند به آنها اضافه گردیده است که خطر را بیشتر میکند .

نیروهائی که وابسته به سرمایه داری جهانی هستند وحیثیت دلال را درجامعه ی ما دارند ، آنچنانکه تاحال دیدیم درزدوبند با مالکان بزرگ زمین واشرافیت قبیله ای وروحانی عمل کردند وعده ای زیاد شان درهمین تنظیم های جهادی بسیج شدند . عده ای هم درکنار سلطنت باقی ماندند ونقش وساطت بین طبقات حاکمه ی جامعه ی ما وامپریالیسم جهانی را بازی میکنند که گاهی شریک حاکمیت هم میشوند .

ولی یک قماش ازین دلالان واسط دیروزهمان حاکمان جبار وخونریز خلقی - پرچمی هستند که برای تامین منافع ارباب شوروی شان وتحمیل اجباری حاکمیت خود بر جامعه ی ما شهر وروستا را ویران کردند وبخون کشیدند وهیچ دست کمی از تنظیم های جهادی ندارند . تجربه ی حاکمیت وحشی آنها نیز باید برای نسل ها در حافظه ی تاریخ ما بماند ومبادا بابیماری فراموشی به تکرار آن جنایات اجازه داده شود . این قماش هم اکنون در تلاش چسپیدن به استعمارگران ، بویژه متجاوزین امریکائی ، هستند

وحاضر اند پای هر سندی را امضا کنند . وبه انجام هر عملی تن بدهند . اینان که یکی از عوامل عمده ی بدبختی های موجود درکشور ما هستند ، با ظاهر فریبگر ومدرن، با دریشی ونکتائی ، باطنی بسیار وحشی به نمایش گذاشتند ، تا پای دامن زدن به آتش قوم بازی وتامرز تجزیه ای افغانستان پیش رفتند وهم اکنون نیز چنین میکنند . بخشی از آنها بازهم تحت حمایت خارجی ها تشکلاتی را به رهبری جنایتکاران معروفی چون تنی ، وجنرال علومی وغیرة سرهم بندی کردند تا بتوانند درمعاملات وزدوبندها سهیم شوند . مردم ما ، بویژه نسل جوان ما باید این خطر را جدی بگیرند ، با لاخص صفوف سابقه ی پرچمی ـ خلقی که درگذشته فریب خورده بودند ، نگذارند که رهبران جنایتکار خلق وپرچم از میان شان سر بازگیری کنند وآنهارا قربانی اغراض شوم خود بسازند . این صفوف باید با دوری از رهبران درعمل به صف مردم به پیوندند ورهبران جنایتکارومعامله گررا افشاکنند .

بنأ اگر بخواهیم از ترمنولوژی جامعه شناسی علمی استفاده کنیم با درنظرداشت واقعیت کنونی،جامعه ی ماخصلتأیک جامعه ی مستعمره ـ نیمه مستعمره ونیمه فئودالی است . که درآن تسلط امپریالیسم مشهود است ، بحدی که قضایای ولسوالی های دورافتاده ی مثل شیندند را هم آقای خلیلزاد سفیرکبیرونماینده ی

رئیس جمهور امریکا شخصاً ودرسفر به آن منطقه حل وفصل میکند ، مسایل مهم کشوری را که کاملا وبلا استثنا .

خلیل زاد بدون هیچ شبهه وشکی " حاکم امریکائی افغانستان" است . اما این حاکمیت درزدوبند با نیروهای حاکم بومی یعنی مالکان عمده ی زمین (واشرافیت جنگی همراه شان) وتاجران بزرگ دلال ، که همه یا درتشکلات معینی منظم اند ویاتشکلات ویژه ی خودرا میسازند ، اعمال میشود . لذا فورمول ساده ای حاکمیت فعلی درافغانستان چنین است :

امپریالیسم + مالکان عمده ی زمین + تاجران دلال وابسته = حاکمیت

این سه نیروی ذکرشده درپیوند باهم تمام شاهرگ های اساسی اقتصادی کشوررا دردست دارند . سیستم سیاسی ، قضائی مثل حکومت ، قوه ی قضائیه ، ارتش ، پولیس ، موسسات فرهنگی و ... درزیر سیطره ی شان است وکشور را درهمه عرصه ها درجهت منافع مشترک خود رهبری میکنند ولذا نیروی مسلط حاکم برکشور هستند .

نیروهای بینا بینی خصلتاً متزلزل که درجریان حوادث بعضاً از نطر اقتصادی متضرر شدند وبرخی هم ازحاشیه ی نیروهای حاکم بهره مند گردیدند . در ساحه ی سیاسی نیز متناسب با طبیعت شان پیوسته جبهه عوض میکنند وطی سالهای متمادی نتوانسته اند یک تشکل کارآ و دوامداری را برای خود سرهم بندی

کنند ، یا اینکه یک سیاست وخط مشی پایداری را تدوین وعرضه کنند. درپراکندگی وسرگردانی گاهی عده ی شان به دامن تنظیمهای جهادی ـ ملیش میافتادند وبرخی از سلطنت معزول هواداری میکنند . درین تازگی تلاشهای صورت میگیرد که جمعی از آن دورمحور کرزی خودرا جمع وجور کنند . قشر معینی از نیروهای بینا بینی حزب افغان ملت را محور میدانند واز دیگران میخواهند که به آنها به پیوندند ، ولی چون از یک جهت متهم به گرایشات قومی هستند وازجهتی هم در وابستگی به حاکمیت قرا رگرفته اند ، برای جذب وسیع توفیقی ندارند .

گروههای خوردوریزی هم ازین طیف ، بویژه بخش متعلق به خورده مالکیت آن ماشااله همه روزه متشکل میشوند وپراکنده میگردند ، تاهنوز قادر نشدند با یک برنامه ی روشن ویک تشکل واحد داخل معادلات ومناسبات اجتماعی بشوند . عمده ترین خصیصه ی این نیروها اینست که درتشخیص خصلت جامعه ناتوان هستند ولذا نمیتوانند جای خودرا درست بیابند . نمیدانند که درکنارحاکمیت قرار بگیرند ویا دراپوزیسیون آن . به کارهای پرسروصدا ، بویژه کنفرانس ها ی مطبوعاتی ومصاحبه های رادیوئی دلخوش میکنند وطرح مشخصی ندارند . عده ای محدودی ازینها حزب سازی وتدویرکنفرانس هاراوسیله ی معاش ساخته اند ، حزب شان دوکان تجارت وسخنرانیها یشان متاع این دوکان است .

درین میان هستند عده ای زیادی که دل شان واقعا برای وطن شان میتپد ودردرا هم میدانند . اما با مطلق ساختن اوضاع جاری یعنی مطلق ساختن قدرت حاکمیت ومطلق ساختن ضعف مردم ، دچار نوعی یاس ،دلشکستگی وناامیدی میگردند . هم اکنون نمیتوانند باور کنند که نیروی تحول طلب میتواند با کار درست ومنظم ، متناسب باشرایط، نیروی بدرد بخوروعملورزی را ایجاد کند وبا آن درجامعه مؤثرواقع شود . این تیپ دلسوزنیز با این مطلق سازی اش به سردرگمی افتاده است ، چه واقعیت موجودرا جاودانه میپندارد وجرئت رویاروئی جهت تغییر آنرا بخود نمیدهد ولذا وارد عمل مناسب ودگرگون ساز نمیشود . این طیف اجتماعی چند مسله را نادیده میگیرند :

اول اینکه هر واقعیت حاکم ومسلطی برجامعه ، به دلیل تسلطش برحق وپایا وجاودانه نیست . چه بسا واقعیات فاسد وخلاف حرکت وروند تکاملی زمان به زوروناحق برجامعه تسلط پیدا کرده باشند . چنین واقعیتی علیرغم تسلطش ناحق ، میرنده ، ومحکوم به نابودی است . هرچند که ظاهر بالنده نشان میدهد وچنگالهایش را محکم کرده است . نمونه های آنرا طی همین بیست سال واندی بوضوح دیدیم . " انقلاب شکست ناپذیر ثور" را مگر عده ای درسرآغازش ابدی نمیپنداشتند ؟ چه شد وبه کجا رفت ؟ قدرت ها وحکومات زورگوی ، وحشتزا وساطور بدست جهادی ها که درآن زمان

" کلمه را سر مردم چپه میخواندند " وپشتوانه ی امریکا ومتحدینش را هم داشتند ، چه شدند ؟

طالبان با ادعای حاکمیت خدائی وپشتوانه ی وسیع خارجی ها به چه سرنوشتی مواجه شدند ؟ درآغاز تسلط هیچ کدام شان ، کسی این گونه زوال شانرا پیش بین نبود . ولی تاریخ مهرزوال را برپیشانی شان کوبید . شرایط موجود هم اینچنین نمی ماند وبه قول مردم " اینهم میگذرد " .

دوم اینکه نباید فراموش کرد که رسالت نیروی تحول طلب آگاه درجهت دهی اوضاع بسود مردم وعملکرد درجهت منافع بالنده ی مردم است . واین کار آسانی نیست . جریان عمل دگرگون ساز است که جرئت وشهامت بر خورد به واقعیت فاسد را بوجود میآورد وانسانرا به دگرگونی های سازنده تررهنمون میشود ،وحتی راه تازه میگشاید . ازین سخن هرگز " آب را ندیده موزه کشیده " تعبیر نشود . واقعبینانه وواقعگرایانه ولی درحرکت موثر ومفید ، نه درایستائی وبه خود فرورفتن یاواقعیات فاسدراسجده کردن.

نیروهای بینا بینی زمانی میتوانند به عمل مؤثردست زنندکه پشتوانه ی مردم محروم ونیروهای ترقیخواه جامعه را باخود داشته باشند واین میسرنیست ،مگر اینکه درجهت منافع اکثریت خودرا توجیه وسازماندهی نموده وعمل کنند . هم اکنون که جامعه از وجود تشکلات واتحادیه های صنفی وتشکلات ترقیخواه کاراَ

محروم است ودادستد کوچک حاکم دربازار نیز بر تعداد خورده مالکان افزوده است ، نیروهای بینا بینی زمینه ی مساعد ایجاد تشکلات متعددرادارند که درصورت ایجاد چنین تشکلهای بسودمردم گام بزرگی درجهت کارهای سازنده تر درآینده بر خواهند داشت .

نیروهای که خود را نیروهای پیشرو ومترقی مینامند وروزی وروزگاری مدعی بودند که نماینده ی منافع زحمتکشترین وانقلابی ترین گروهها ولایه های اجتماعی هستند درنتیجه ی عوامل متعدد متحمل ضربات فراوان شده اند واکنون دربدترین حالت پراکندگی تشکیلاتی ، بحران فکری وسردرگمی سیاسی ویک حالت انحلال همه جانبه بسر میبرند . حریفان شان هر گونه شکستی دربخشی از جنبش را ویا درسطح جهانرا ، شکست ایدئولوژیک این نیروها میشمارند وآنرا بحدی بزرگ میسازند که برخی از درون خود این نیروها نیز به چنین تبلیغات سوئی تن در میدهند وکاسه وکوزه را برسر فلان متفکر ویافلان اندیشمند متوفی که سالهاست ازجهان رخت بسته است میشکنند . بطور مثال عده ای مطرح میکنند ، همینکه سازمانها ونیروهای انقلابی نتوانستند جنبش رهائیبخش مردم مارا برضدشوروی سابق وعمال خلقی پرچمی اش رهبری کنند وبالاتر از آن الترناتیو قدرت شوند ، این خود شکست اندیشه وسیاست وآرمان وراه رسم نیروهای انقلابی است . ولی مدافعین این نیروها میگویند : منقدین توجه نمیکنند که درجریان مقاومت

مردم ماعلیه شوروی، افغانستان بزنگاه ونقطه ی تلاقی وتصادم تضادهای جهانی شد . دریک جناح سوسیال امپریالیسم شوروی ومتحدینش ودر جناح دیگرتمام امپریالیستها ی غربی برهبری امریکا بامتحدین مرتجع جهانی ومنطقه ای شان قرار گرفتند وبا مسلح ساختن وتمویل هزاران هزار ویرانگر وتروریست بنیادگرا ازسرتاسرجهان به همراهی شقی ترین وعقبگرا ترین عناصر بومی دروجود تنظیم های بنیادگرای جهادی ، جلواین جنبش را ازدست مردم ونیروهای مردمی بزور ربودند . وآنرا به گمراهی ها وانحرافات متعدد کشاندند .اینها میگویند نیروهای تازه دم پیشرو وبدون هیچ امکان مالی ـ تسلیحاتی مانند کودکی بودند که درمسیر سیلاب لجن قرار گرفته باشند . این سیلاب لجن همه چیز جامعه ی مارا ویران کرد ونیروهای پیشروجامعه نیز آماج این سیلاب ویرانگر بودند . اکثریت تشکیلات شان ، شخصیت های شان وسیاست های شان زیر ضربت قرار گرفت وترور شد . انقلابی که نیروهای پیشرو درنظر داشتند وبخاطر تحقق اهداف آن جان نثاری کردند وقربانی های بزرگی را متحمل شدند " به سمتی چرخید که ضدانقلابیترین وقایع روزگار شد " . ولی این پایان تاریخ نیست وجامعه هم به آخرین نقطه ی تطوروتحول خود نرسیده است . تازندگی وهستی باقی است ، تطور و تحول را بخود همراه دارد ، نیروهای پیشرونیز میوهٔ ای ازاین اوضاع برچیده اند "،ولی ازدرخت معرفت ونه از

درخت حیات " . این نیروهامیگویند درنتیجه ی چنین معرفتی دریافته ایم که نیروهای ترقیخواه نه ازدنباله روی وسر فروگذاشتن در برابر حوادث موجود بجائی میرسند ونه از جهیدن از واقعیات وبا آرمانگرائی حاشیه روانه وصوفیانه . فقط با درنظر داشت وشناخت واقعیات وبهره گیری از مساعدت ها ومبارزه با آنچه نارواست میتوان به بالندگی رسید وادعای پیشروبودن وترقیخواه بودن کرد .

چه میتوان کرد ؟

نتیجه اینکه : بزبان ملی دموکراتیک کشورما درسیطره ی نیروهای اشغالگرخارجی ونیروهای عقبگرای وابسته به آنهاست . این نیروهای حاکم بوسیله ی زروزوروتزویر ودرحمایت یکدیگر کشور را زیر سیطره گرفته اند هیچ یک از آنها به منافع ملی ما عمل نمیکنند ، بلکه خصلتا وعملا درپی چپاول وغارت آن هستند . هیچ یک از این نیروهای حاکم به دموکراسی باور ندارند ونمیتوانند به نیروهای ملی ودموکرات اعتماد واطمینان کنند . برعکس به شیوه های مختلف جلو رشد وتکامل نیروهای ملی ودموکرات را میگیرند. تجربه ی همین سه سال واندی نیزاین امر را اثبات کرده است . لذا تصور اینکه از حاشیه ی این حاکمیت به نیروی واقعا ملی

ودموکرات چیزی برسد ،تصوری واهی وخیال باطلی بیش نیست .
واگر کسی بخواهد نیروی ملی ودموکرات باشد واین نام با ماهیت
وعملکردش بخواند ، باید به استقلال کشور اعتقاد داشته باشد ،
چون شرط اول نیروی ملی بودن ، اعتقاد به استقلال کشوراست ،
واین امر اتوماتیک به نفی اشغال کشور توسط اجانب منجرمیشود.
وقتی نیروی ملی طبق ماهیتش استقلال خواه است امپریالیسم
اشغالگر کشورش ، اورا مخل سیطره ی خود میبیند ودرتقابل به آن
قرار میگیرد . بدین اساس هرنیروی واقعا ملی ، ماهیتاً باید ضد
استعمار ودرنهایت ضد امپریالیسم باشد .

پس نیروهای ملی ما ، اگر میخواهند ملی باشند ، یکی از
نیروهای بالقوه ی ضد تجاوز کنونی بحساب می آیند وباید
خواست استقلال کشور را در برنامه وعمل شان بگنجانند وبرای
تحقق آن به شیوه های مقتضی عمل ومبارزه کنند .
نیروی دموکرات بودن نیز اولین لازمه اش ضد استبداد بودن
واعتقاد داشتن به حق تعیین سر نوشت مردم به دست خودشان
بدون مداخله ی اجانب ونیروهای وابسته به آنها است .

وقتی برکشور ومردمی نیروهای وحشت آفرین تروریست
جهادی - طالبی بدست اجانب وبزور پول واسلحه ی اجانب تحمیل
میشوند ، ووقتی کشوری بزور توپ وتانک وهوا پیما وراکت توسط
اجانب اشغال میشود ، دیگر حق تعیین سرنوشت مردم زیر پا

گذاشته شده وبه آن مردم استبداد روا داشته شده است . نیروی واقعا دموکرات نه تنها نمیتواند ونباید به چنین ستمی تن دردهد که باید با آن بستیزد . اینجاست که امپریالیسم ومتحدین عقب گرای تفنگ بدوش آن در تناقض ماهیوی با دموکراسی ونیروی دموکرات قرار میگیرند . لذا دشمنی امپریالیسم با نیروهای ملی دموکراتیک واقعی ، دشمنی ذاتی وماهیوی است ونیروهای ملی ودموکرات باید تصور اینکه از نطع چرکین امپریالیسم ومتحدین مستبد وضد دموکراتیک آن بوی دموکراسی به مشام شان میرسد ، بدور بیاندازند . چون این نیروهای حاکم ماهیتا وذاتا نمیتوانند خودرابا ارزش های دموکراسی دم ساز کنند . چه در تطبیق دموکراسی هستی ووجود امپریالیسم واستبداد به خطرنابودی مواجه میشود .

پروفیسور C: B: Macpherson اندیشمند کانادائی ازدانشگاه تورنتو دموکراسی را چنین تعریف میکند :

" دموکراسی درمعنای عام آن ، یعنی فرصت های برابر برای همه ، مشارکت بی قید وشرط انسانی درتعیین سرنوشت خود ، وبالاتر از همه ، رهائی انسان از قید سرمایه وفشار های ناشی از آن که موجب " ناانسانی شدن " انسان است . " (۴۹)

آیا میتوان تصور کرد که " سرمایه واستبداد " چنین ارزشهایی را بپذیرند ؟ یعنی به مردم در همه زمینه ها حق برابر قایل شوند وحق تعیین سرنوشت بدهند وقید برده ساز سرمایه را از دوش

انسان دور کنند؟پس درینصورت معنی وجودی خودشان چه میشود؟ این ناممکن است. اینجا ست که نیروی دموکرات کشور، اگر معنی دموکراسی را میفهمد،نباید آنرا درحاکمیت مشترک امپریالیسم واستبداد بجوید، چون دریـن مرداب به صدف دست نخواهد یافت. راه درست تحقق دموکراسی رفع اشغال ودفع سیطره ی استبداد است، واینرا باید از درغلتیدن به دریای مردم وموج مبارزات سالم جست. پس نیروهای ملی ـ دموکرات واقعی ماهیتاً استقلال طلب ودموکراسی خواه هستند واین خصایص آنها را درتقابل با امپریالیسم ونیروهای استبدادی قرار میدهد. اینرا امپریالیستها بهتر از نیروهای ملی دموکرات جامعه ی ما میدانند، بهمین دلیل هم است که حتی به افراد توبه کاری که سابقه ملی ـ دموکرات بودن دارند، اعتماد نمیکنند.

وقتی از تقابل ومبارزه صحبت میشود، فورا عده ی اتهام همسان وهمسو بودن با فوندامنتالیستهای یاغی ازسفره ای ارباب را به طراح نسبت میدهند وبی مهابا مهر جنگ طلب وماجراجو را نیز بر پیشانی اش میکوبند. اولا که این عادت زشت تعمیم یافته ی خلقی پرچمیهاست که هرکسیرا که همفکرشان نبودبه اتهامی آلودند. دوما این برخورد محصول تجارب تقابل ومبارزات ضد تجاوزی در هنگام اشغال افغانستان توسط شوروی ها است. که عمدتا شکل مبارزه، به مبارزه ی مسلحانه خلاصه میشد ومخالفت

فقط جنگ معنی میداد ، ولی بنظر من این برخورد میکانیکی وغیر علمی است . چون هر نیروی تحول طلب اشکال جدوجهد ومبارزه اش را متناسب با شرایطی وضع میکند که درمتن آن قرار دارد . شورویها بویژه عوامل خلقی ـ پرچمی شان با هر کس باخشونت رفتار میکردند و با کوچکترین سؤ تفاهم مخالفت / انسانها را به زندان میانداختند ، شکنجه میکردند وبدون هیچ گونه اثبات جرمی به پولیگونهای اعدام میفرستادند . درهمچو جو ی هیچگونه اعتراضی بدون سلاح ممکن نبود ، لذا هر مخالفی باید مخفی میشد وجهت وصول به مرامش باید دست به اسلحه میبرد . از سوئی هم امریکا ومتحدینش برنامه ریزی شده جنگ رادامن میزدند ونیروهای وابسته ی خودرا تا دندان مسلح وبطور کامل تربیت نظامی میکردند چون هدف شان جنگ وتخریب بود . حال درکنار دوغول مسلح وبیرحم یعنی شوروی ومتحدینش وامریکا ومتحدینش ودرهیاهوی بمب وراکت های شان چه صدائی را میتوانست کسی بلند کند . بنأ درآن حالت شکل مبارزه ی مسلحانه یک شکل تحمیلی مبارزه بود که بر کلیه ی نیروهای مخالف رژیم خلق وپرچم ومخالف تجاوز شوروی تحمیل شده بود. اکنون تجاوزگران شیوه ی دیگری را به کار میبرند وبا ابزار نرم وباتخدیر واغوا وژیست های رنگامیزی شده به استعمار کشور میپردازند . ودم از دموکراسی وآزادی بیان وآزادی احزاب وغیره میزنند .

درچنین حالتی نیروی منقدومعترض هم باید از کلیه ی شرایط ممکن تا آنجا که میسر است برای بیان حقایق وروشن ساختن مردم استفاده کند ، تمام امکانات علنی را به خدمت بگیرد ودر افشای نابسامانی ها ، ناروائی ها ، زدوبند ها ، اهداف استعمار گرانه ی متجاوزین وارائه ی خواستهای برحق مردم ازطریق نشرات ، متنگها ، تظاهرات ، تشکل ها و . . . استفاده کند . ولی شرط عمده حفظ آرمان دموکراتیک ، ترقیخواهانه واستقلال طلبانه است که ذاتا در تقابل به وضع موجود قرار میگیرد .

غرض اینکه مبارزه را نباید فقط دریک شکل آن خلاصه کرد ، آنهم پرمشقت ترین وناگزیر ترین شکلش .

البته نگارنده هرگز بخود حق نمیدهد که به کسی رهنمود کار بدهد ، هرکس خودش میداند که متناسب با وضع خود وآرایش نیروهای جامعه چه شکل مبارزاتی وچه اشکال تشکیلاتی را برمیگزیند . چه همان گونه که افتخار مبارزاتی مربوط کسانی است که مستقیما درآن مبارزه سهم داشته اند ، مسئولیت مبارزه وتعیین اشکال وشیوه های آنرا هم همان قهرمانان به عهده دارند ، نه کسانیکه بالانشین اند وبه اصطلاح " عقل چهل وزیر " دارند . عرایض بنده دربهترین وجه تدوین نسبی تجارب است درحدتوان خودم وپیشکش صمیمانه ی آن به پیشگاه مردم رنجدیده کشورم.

مبتنی براین اصل از جمعبندی تجارب چندساله ـ بویژه سه سال اخیر ـ چنین نتیجه میشود که طی سالیان متمادی تا امروز فقط دو نیروی متشکل ، مسلح وقدرتمند یعنی امپریالیسم (به شمول سوسیال امپریالیسم سابق) ووابستگانش (نیروی اول) وفئودالیسم وتنظیم ها وتشکلات مسلحش (بحیث نیروی دوم) سرنوشت مارا رقم زده اند ودرهرگونه تغییر وجابجائی قدرت هم جناحهای مختلف این دو نیرو جا عوض میکنند . در" انتخابات " لویه جرگه ها وریاست جمهوری هم همین دو نیرو اصل واساس قرار میگیرند ومردم هم اگر باید رای بدهند ، فقط یکی از این دو نیرو باجناحبندیهایش مقابل چشم مردم قرارمیگیرد.توگوئی درجامعه ی مادیگر کسی وجود ندارد ویا توان تبارز ازهمه سلب شده است . تداوم این وضع مارا در دایره ی خطر ناکی میاندازد که جز اتلاف منابع مادی کشور وزوال همه ارزشهای پسندیده ی انسان متمدن کشور ، از جمله استقلال ، آزادی ، عدالت اجتماعی و. . . چیز دیگری درپیامدش ندارد . نیروهای ملی ودموکرات باید دریافته باشند که با این بی برنامه گی ، پراکندگی تشکیلاتی ونبود یک خط رهنمودکاری فقط میتوانند وقت تلف کنند ودرنتیجه ی گفتگو های بی ثمر به تشنج اعصاب مواجه شوند ودرنهایت هم تصور کنند که از آنها کاری ساخته نیست ، بهتر است یا گوشه ی انزوا اختیار کنند و یا اینکه دنباله رو یکی از دو نیروی حاکم شوند . واین

فرایندی است فاجعه بار که اگر از آن پیشگیری نشود هم اکنون شکل میگیرد .

نیروهای ملی دموکرات اگر بخواهند ازین فاجعه جلو بگیرند ، باید با تشکل بهتر وگسترده ی خود بدیل سومی را بوجود بیاورند که ملت درمیان هیاهوی دونیروی قدرت ، چشمش به نیروی سومی هم بخورد . همه ی نیروهای دموکرات خودرا آزادیخواه ، دموکرات وپایبند عدالت اجتماعی میخوانند . پس چرا دور همین محور نتوان تشکلات کوچک ناتوان را بخاطر کارآئی بیشتروبسود ملک وملت ویران ودربدر بسیج کرد . ویک تشکل بدرد بخور از آن ساخت . شخصیت های که هم کنون از گزند روزگار دربین نیروهای ملی دموکرات باقی مانده اند ، از بهترین های جامعه ی ما هستند . هرگز دربین نیروهای عقبگرا به چنین شخصیت های توانمندی برنمیخوری .

ما اگر از خصایل بد شخصیت نمائی کاذب وشخصیت زدائی ستیزه جویانه وناحق وگروهگرائیهای تنگنظرانه بگذریم میتوانیم چهره های مطلوب ، صادق ، وطنپرست ، مردم دوست وبادانش وبا تدبیری را در بین گروهها ودسته های مختلف نیروهای ملی دموکرات بیابیم که بحق شایستگی جلو داری بسیاری از کار ها را دارند . باید باتکیه به اصل شایسته سالاری به دور شان حلقه زد واز ظرفیت های بالای شان درجهت تحقق آرمانهای مردم مظلوم

وستمکش افغانستان بهره گرفت . چقدر شرم آور است که نیروهـــای توانمند روشنفکر ملی دموکرات آلت دســت نیروهــای اشــغالگر ویــا عقبگرا قراربگیرند وآنها همچــون بازیچــه ی از آن ســوی اســتفاده کنند . بناً ایجاد کمیسیونی از نمایندگان خبره ووحـــدت طلــب کلیــه نهاد هـــا وتشـکلات ملــی دموکــرات غــرض تدویــن یـک برنامــه ی دموکراتیک همه جانبه مبتنی بر منـــافع اکـثریت مــردم افغانســتان کاری است که همه نیروهای ملی دموکرات باید بــرای آن دســت بــه عمل شوند . درمحوراین برنامه وآئین کاری موردقبول همــه ، بــاید تشکل سرتاسری را بمثابه ی بدیل سومی در جامعه بنیاد نهاد وهــم خود وهم مردم را از سرگردانی ، بی برنامه گی وقحـــط شـخصیت رهانید . آن بدیل بحیث یک نیروی منسجم با برنامه میتواند درتمـام عرصه های ممکن با قدرت وتوانمندی حضور بیــابد . نمـایندگـانش درپارلمان بروند وبه حیث یک اپوزیسیون نیرومند ، درتقـــابل آنچــه نادرســت وخــلاف منــافع مــردم اســت موضعگــیری روشــن بکننــد وطرحهای سالم خودرا بگوش مردم برسانند . طی نشرات ومحـــافل خود ازدموکراسی دفاع کند ومعنی ومفهوم آنرا به همه تفهیم کنــد تا از آن به عنوان یک روش معقول درزندگی بهره بگـــیرند ونگذارنــد حقوق دموکراتیک شان فدای نیرنگها وزورگوئــی هــای اشـغالگران ومستبدین شود . دراشاعه ی فهم درست از آزادی کــه شــرط اولیــه اش استقلال است ، کار کند تا دیگران نتوانند بــردگــی را بــاپـیرایش

ناجور آزادی بر مردم تحمیل کنند . مفهوم عدالت اجتماعی را به مردم بگوید تا ازتعابیر مبتذل وتفرقه افگنانه ی قوم بازی وتجزیه ی ملت جلو بگیرند . چقدر مبتذل است که عده ی با سوی استفاده از کمبود فهم مردم حضور شخص خود درمنابع قدرت را تامین عدالت اجتماعی میخوانند . با این خزعبلات باید مبارزه صورت بگیرد وکلمه ی عدالت اجتماعی بمعنی حق برابر شهروندان بدون تعلق قومی ، مذهبی . جنسی ، منطقه ای وطبقاتی درهمه عرصه ها به مردم توضیح شود ودرراه تحقق آن مبارزه صورت بگیرد .

بهمین ترتیب بدیل سوم درهمه عرصه های ممکن زندگی بشیوه مقتضی عمل کند ، درینصورت نفعش به همه میرسد ومردم سخنگوی رسمی خودرا دروجودآن مییابند وآنرا مورد حمایت وپشتیبانی قرار میدهند . آنگاه است که حاکمیت هم دربرخوردبه چنین نیروئی خودراباموج مردم طرف میبیندوازآن حساب میبرد. این بدیل میتواند در اینده ها به اداره ی سالم جامعه ، در صورت رسیدنش به حاکمیت نیزمطمئن باشد .

وقتی پای صحبت با نیروهای چپ کشور بنشینی کلا به دو برخورد مواجه میشوی . عده ای از نیروهای چپ بدین نتیجه رسیده اند که اعتقادات وباورهای پیشین شان درافغانستان زمینه ی عملی ندارد ، ویا درمجموع درشرایط موجود درسطح جهانی آن بنیادهای فکری ضربه خورده اند ونمیشود آنهارا به عنوان تئوری

رهنما بکار گرفت . این عده برآنند که درافغانستان طبقه ی کارگر وجود ندارد ،تشکل کارگری هم نمیتواند وجود داشته باشد . پس باید با طبقات ولایه های بینا بینی همذات ومنحل شد ومعتقد اند که چپ افغانستان فقط برای تحقق دموکراسی بورژوازی میتواند مبارزه کند . اینان اشکال علنی وقانونی کار وتشکیلات را دردستورکار شان قرار میدهند وکار وتلاش شان در حد شرکت در جرگه ها وادارات ودرنهایت پیوند زدن شان به سیاست علنی حاکم خلاصه میشود . این طیف چپ در حالت خاصی است . نه بطور کامل از گذشته اش میتواند ببرد ، بعضا از آ ن وشخصیت های بنامش سود هم میبرد ، ونه هم بخاطر سابقه اش حاکمیت اورا میپذیرد (ولی تاجائیکه دیده میشود برخی ازافراد نادم آن تا جاهای بالا رسیده اند). عده ی از همرزمان سابق این گروه آنها را منحرف وتسلیم شده به امپریالیسم وارتجاع میخوانند ومعتقدند که تداوم چنین کاری احتمالا خیانت به جنبش چپ وشهدای آنست .

گروهی دیگر از نیروهای چپ میگویند که از تجارب چندین ساله آموخته اند ودرنتیجه افکار شان پخته تر شده است . این گروه شکست اتحاد شوروی واردوگاهش را شکست سوسیالیسم نمیدانند ومعتقد اند که سوسیالیسم در شوروی از سالهای ۱۹۶۰ م به شکست مواجه شده وشوروی به کشور سوسیال امپریالیستی تغییر ماهیت داده بود وعضوی از جامعه ی سرمایه داری بود . اینها ادعا میکنند

که جنبش چپ افغانستان درتقابل با سوسیال امپریالیسم شوروی مبارزه کرده ودرین راه زندانیها و قربانیهای فراوانی داده است ، حالا چرا شکست دشمنی که جنبش چپ را بخون کشیده است ، کسی باید به دامن جنبش چپ پاک کند ومیگویند ما که درمبارزه با این دشمن اولین شلیک ها را درکشور خود کرده ایم ، شکست شوروی را پیروزی خود وخلق خود میدانیم واز این شکست به حقانیت راه وروش خود باور مند تر میشویم . گروه معتقد به چپ ادعا میکنند که انقلابات توده ای تاآنجا که مبتنی بر اصول خود توانسته عمل کند ، نتایج درخشانی برای خلقها داشته است ، ودراثبات این ادعا دوکشور بزرگ هند و چین را مثال میآورند .

میگویند هر دوکشور درزمان مستعمره بودن شان از شرایط مشابهی بر خوردار بودند ، هر دو با نفوس زیاد ، سرزمینهای پهناور، ملتهای فقیر، گرسنه ، بی خانه وزیرستم زندگی مشقباری را بسر میبردند .

هند تحت رهبری حزب کانگرس ومهاتما گاندی به استقلال دست یافت وبه قول غربی ها بزرگترین دموکراسی بورژوازی را درشرق به نمایش گذاشت . درهند سرمایه داران وملاکان بزرگ هندی برحاکمیت تکیه زدند وبا تطبیق کامل اساسات اقتصادی سرمایه داری صدها ملیون انسان هند سالها بعد از کسب استقلال شان همچنان درفقر ، دربدری ، بیخانمانی و . . . بسر میبرند وحتی

ملیونها انسان درکنار جاده ها وخیابانها زندگی وزادوولد میکنند ومیمیرند ولی سرپناهی نمیابند ودرعوض چند خانوداه ی سرمایه دار وزمین دار هند بنام راجه وکاپور وچوهدری ملیونر وملیاردر شدند وزندگی های فرعون مانندی برای شان ساخته اند . این یک نمونه ی روشن حاکمیت دموکراسی بورژوازی است .

درپهلوی آن چین که تحت رهبری حزب کمونیست و مائوتسه دون به آزادی رسید . طی ۱۵ تا ۲۰ سال ، به قول ادگارسنوخبرنگارامریکائی ، اعلان کرد که هر کس درچین گدا وبیخانمان پیدا کرد ، جایزه میگیرد . یعنی انقلاب دموکراتیک نوین تحت رهبری حزب کمونیست چین درمدت کوتاهی توانست به صدها ملیون انسان ، نان ، کار ، سرپناه وشرایط اولیه ی زندگی را مهیا بسازد وسینه ی کشورش را ازخاک بلند کند . این طیف چپ مدعی است که از مقایسه ی این دو موردمشابه هر انسان به سادگی میتواند به برتری دموکراسی نوین نسبت به دموکراسی بورژوازی پی ببرد . ومعتقد شود که دموکراسی نوین با تطبیق اصولش درخدمت مردم است ومیتواند به خواستهای مردم پاسخ دهد ومشکل فقر وبی سرپناهی وبیکاری را درجامعه حل کند ، درحالیکه دموکراسی بورژوازی وحاکمیت سرمایه فقر رابیشتر دامن میزند وبه اعتراف رئیس بانک مرکزی آلمان فقیر را فقیرتروسرمایه دار را سرمایه دار تر میکند .

چپیهامیگویند ما هزاران نمونه از فقر وفلاکت کشور هـای تحت حاکمیت سرمایه را درجهان می بینیم وملیونها بار شاهد بحرانها ، فروکشها وجنگ وخونریزی هـای دستجمعی وویرانگری جهان درنظام سرمایه داری بوده ایم . اینها همه شکست سرمایه داری را به نمایش میگذارند . حاکمیت های طبقاتی سرمایه داری بدترین دکتاتورهاوفاشیستها ،راسیستها وحتی قدرتمدارانی را که بنام آدمخوار معروف شدند درخود پرورانده است . چرا باید این همه را از دفترعملکرد سرمایه نادیده گرفت وفقط به یکی دو نمونه ی انحرافی درسیستم های مردم گرا چسپید . اگر قرار است از تاریخ درسی بیاموزیم آن درس بما میگوید دیگر نظام سرمایه داری را به خود نخواهید که رسوائی اش از حد گذشته است .

این جناح چپ افغانستان درتحلیل اوضاع جاری کشور ، معتقد است که افغانستان توسط نیروهای تجاوزگربرهبری امریکا اشغال شده وهرگز مردم افغانستان نخواسته اند که کسی بیاید وکشور شانرا اشغال کند . درمورد سرنگونی طالبان هم چپی ها معتقدند ، آنچنانکه آوردن طالبان وبه حکومت رساندن طالبان صحنه ی بود که امریکا آنرا آراسته بود ، برچیدن طالبان نیز پرده ی دیگراین نمایش است وامپریالیسم هم اکنون به نمایش دموکراسی درمنطقه نیاز دارد . درمورد اینکه با آمدن پروژه های صنعتی وعمرانی میتوان کشوررا تخنیکی ساخت . چپی ها میگویند که استعمارگران درطول

تاریخ درجاهای مختلف بشیوه های مختلف عمل کردند ، اگر درپلان شان سود بیشتر از صنعتی کردن کشور بدست بیآید ، مقداری آنرا صنعتی میسازند ، مثلیکه انگلیسها تا حدی درهند کردند ، واگر نفع شان درحفظ حالت موجود بود آنرا همچنان حفظ میکنند ،آنچنانکه درافریقا کردند . این امر به اراده وخواست ومنافع ملت تحت ستم صورت نمیگیرد . وتازه آنچنانکه گفتیم ودرافغانستان نیزعملا میبینیم ، فقط در خدمت امپریالیسم وسرمایه دار وملاک بومی قرار خواهد گرفت ، نه درخدمت مردم وطبقات ستمکش آن .

باچنین استدلالی چپ معتقد است که هم اکنون امپریالیسم وفئودالیسم درزدوبند وتبانی باهم به استعمار واستثمار کشور کمر بسته اند ودرتمام ساحات اقتصادی - سیاسی - فرهنگی وبه قول آنها زیر بنائی وروبنائی سیطره وحاکمیت دارند . لذا هم اکنون از نظرچپ افغانستان ، کشوری مستعمره است که هنوز درآن شیوه ی تولید فئودالی وجود دارد و حضورسرمایه ی جهانی آنرا مستعمره ، نیمه مستعمره ونیمه فئودالی ساخته است . لذا امپریالیسم وفئودالیسم را چپ بحیث دشمنان عمده ی خلق افغانستان تشخیص میکند . بنابر این استدلال ، طیفی از چپی ها معتقد اند که تضاد عمده درکشور ما هم اکنون تضاد خلق افغانستان با امپریالیسم وفئودالیسم است وآنرا چنین فورمولبندی میکنند :

امپریالیسم + فئودالیسم ←/=/=/← خلق افغانستان

(جهت عمده ی تضاد) ← تضادعمده ← (جهت غیر عمده)

وهم اکنون درین تضاد جهت عمده را (امپریالیسم + فئوالیسم) میسازد . بااین عمده بودن جهت تضاد است که میگوئیم افغانستان مستعمره ، نیمه مستعمره ونیمه فئودالی است .

به اساس این تحلیل امپریالیسم وفئودالیسم اجزای یک جهت تضاد هستند که هم اکنون عمدتا درهمگونی قرار دارند ، با دفع هریک ازین اجزا خصلت جامعه نیز دگرگون میشود . مثلا اگر شما مسله ی حضور امپریالیسم را ازکشور دفع کنید ، مستعمره بودن را حل کرده اید واگر دست امپریالیسم وفئودالیسم را از حاکمیت کشور کوتاه کردید دیگرافغانستان کشوری آزاد است که به مردم آن تعلق میگیرد . آنگاه ست که مردم برسرنوشت خودحاکم میشوند .

درمورد تصادماتی که نیروهای خارجی مستقر درافغانستان با گروههای از بنیادگرایان دارند نظر چپی ها براینست که این مسئله مربوط به همگونی ومبارزه ی اضداد میشود . بخشی از نیروهای بنیادگرا هم اکنون منافع خودرا باموجودیت وحضور امپریالیسم درکشور میبینند لذا با آن درهمگونی زیست میکنند ومشترکا به غارت مردم ما مشغول اند . بخشی دیگر بااین حضوروسیطره از سهم شان کاسته شده ولذا همگونی به مبارزه تبدیل شده واینجا وآنجا تصادماتی بوجود میآورد. این یک مسئله ی طبیعی دردرون

تضادها است وبه کسانی که این مسایل را میفهمند هیچ سردرگمی ایجاد نمیکند. چون قانون همگونی ومبارزه ی اضدادرامیدانند.

درمورد اینکه درلحظه ی کنونی عده ی زیادی از مردم وحتی روشنفکران، حضور خارجی ها را درکشور می پذیرند ولازم میبینند، واز جانب بنیادگرا ها احساس خطر میکنند بااین حال چگونه میتوان گفت تضاد با امپریالیسم وفئودالیسم یکسان عمده است، درحالیکه مردم از بنیادگرایان ترس ونفرت بیشتردارند وآنرا خطر ناکتر میبینند. چپی ها میگویند، این مسئله مربوط به انتاگونیسم میشود که شکلی از مبارزه ی اضداد است. بدین معنی که گاهی بنابر عواملی درمبارزه ی اضداد، انتاگونیسم خودرا آشکار میسازد وزمانی میشود که این انتاگونیسم آشکار نیست. مثلا درزمانیکه خلقی ـ پرچمی ها به قدرت بودند، نسبت ستمی که بر مردم روا داشتند، مردم با آنها درانتاگونیسم آشکار قرار گرفتند واز بین بردن شان دردستور روز قرار گرفت. درآن لحظه اگر یادتان باشد مردم با نیروهای مسلح مقاومت، حتی با همین فوندامنتالیستها همکاری میکردند. معنای این مسئله چنین است که علیرغم تضاد اساسی منافع مردم با فوندامنتالیستها، درآن مقطع انتاگونیسم آن آشکار نبود، برعکس تضادباخلقی ـ پرچمی ها انتاگونیسم خودرا آشکار ساخته بود. ولی حالا برعکس شده انتاگونیسم درتضاد خلق با فوندامنتالیستها تبارز آشکار دارد.

عاملش هم ظلم وستم بی حدی است که جهادیها دردوران حکومت وجهاد شان بر مردم روا داشته اند ولذا هم اکنون ترس از حاکمیت دوباره ی شان ، حتی انتاگونیسم مردم ما را با امپریالیسم پنهان ساخته وبه همگونی بدل کرده است . امااین تغییروتبدلات مقام انتاگونیسم درکیفت تضاد اثر ندارد . تضاد عمده کماکان همان تضاد خلق با امپریالیسم وفئودالیسم است . چه بسا که روزی همگونی موقت موجود با امپریالیسم نیز به مبارزه تکامل کند وماشاهد تبارز آشکار انتاگونیسم آن باشیم .

درمورد اینکه آیاچپی ها با چنین تحلیل وتشخیصی هم اکنون شعار جنگ آزادیبخش را مطرح میکنند ؟ چپی ها میگویند که جنگ عالیترین شکل مبارزه ی سیاسی وآخرین راه حل جبری مسایل است . زمانی نیروی انقلابی شعار جنگ را بلند میکند که مطمئن شود اولا راه دیگری نیست ودوما اکثریت مردم آنرا میپذیرند وازآن حمایت میکنند . هم اکنون که جنگ همه را خسته کرده وویرانی های زیادی را امپریالیستهاوفوندامنتالیستها درجنگ های ویرانگر شان برکشور ما تحمیل کرده اند ، طرح شعار جنگ مسلحانه بمثابه یک تاکتیک روز ، طرح بسیار احمقانه ایست که دشمنان چپ آنرا به چپ نسبت میدهند . ازنظر چپ جنگ توده ای به عنوان یک ستراتژی نظامی مطرح است آنهم اگر ایجاب کند ونه اینکه هم اکنون آنرا بکار بگیرد . چپی ها میگویند ، دیگران برای تحقق اهداف

شان چه میکنند ؟ چه نیرویی را سراغ دارید که وقتی به اهدافش از طریق مسالمت نرسیده به جنگ متوسل نشده است ؟ مگر هم اکنون ماشاهد خونبارترین جنگ ها توسط امپریالیسم جهانی نیستیم ؟ چرا باید اینچنین توطئه گرانه نیروهای چپ را جنگ طلب خواند ؟ درهمین جامعه ی خودما بدترین جنگ هارا طرفداران مبارزه ی مسالمت آمیز(پرچمی ، خلقیها) واسلام گرایان راه انداختند ولی با آنهم چپ را متهم به قهر آمیز بودن میکنند . حال دیگر همه میدانند که اتهام جنگ افروز و وابسته را نباید به چپ نسبت داد .

پیرامون اینکه چپی ها چگونه مبارزه ی شانرا پیش میبرند ، طیفی که به آرمانهایش وفادار است میگوید بدون داشتن یک تشکل منسجم ومنضبط انجام هیچ کاری درسیاست مقدور نیست . این تشکل نمیتواند بدون اعتقاد به آرمان ومبارزه وبا ترکیب نامتجانس درپیشبرد مبارزه توفیقی بدست آورد . لذا به اعتقاد چپ باورمند، ساختن یک تشکیلات کارآ وظیفه ی محوری است . تحت رهبری این تشکیلات ودرپیوند به آن است که میتوان نهاد های مختلف دموکراتیک وتوده ای را بوجود آورد ودرتمام ساحات کار حضور فعال یافت . این طیف چپ به دموکراتیک بودن حاکمیت باور ندارد ولذاهرگونه تبارزات بیجاوعلنیگری رامردودمیشماردومعتقداست که نبایدهمه چیزوهمه کس را در دسترس نیروهای امپریالیستی ویا ضد دموکراتیک متحد آن قرار داد . اینها نمونه های به قول

خودشان از علنی گری های احزاب مختلف را درایران ، مثـل حـزب توده ، حزب رنجبران ، چریکهای فدائی ، پیکار، مجـاهدین خلـق و وحتی نیروهای ملی مذهبی . . . رامثال میدهند که درآغاز حـاکمیت رژیم خمینی ودرفضای باز آن ذوق زده شدند وهمه چیز را بـیرون دادند ، اما بعد ضربت خوردند وتاحالا هم قادرنشدند آن ضربـات را جبران کنند . یا نمونه ی از اندونیزی میدهند که انقلابیون آن تـاوان علنی گری خودرا یک ملیون شهید داد ند وکشورهای دیگر .

با اینحال این چپی ها کار دموکراتیـک را میپذیرنـد وبرهدفمنـد بودن وبرنامه داشتن آن تاکید میکننـد . چپـی هـا میگوینـد مسایل زیادی را به عنوان خواسته های دموکراتیـک میتواننـد ارائـه کننـد وبرای آن از کانالهای مختلف مبارزه کنند . مثلا خلع سـلاح ، تـامین امنیت ، جدایی دین ازدولت ، آزادیهای دموکراتیک ومدنی شهروندی ، حق بیان ، حق تشکیل اتحادیه هـاواحزاب ، داشـتن نشـرات آزاد ، آزادی عقیده ، حق تساوی زن ومرد ، حق داشتن وتامین کـار بـرای همه ، حق بیمـه ی صحـی ، بیمـه ی بیکـاری وتقـاعد ، بیمـه ی اجتماعی ، حق کار ۴۰ ویاحتی ۳۵ساعت درهفتـه ،رخصتـی هـای بامعاش برای کارگران وکارمندان ،حق داشتن زمین برای دهقـانـان ، تامین خانه وسرپناه برای بیخانه ها ،پرداخت حقوق ومعاش کـافی برای کارگران ومامورین پائین رتبه که کمتراز تـامین نیازمندیـهای شان نباشد . تامین شرایط مجانی تحصیل وآموزش درتمام سـطوح

وتامین محصلین ودانش آموزانی که از راه دورمی آیند درخوابگاهها با شرایط مساعد و. . . به عقیده ی چپ مبارزه درجهت برآورده شدن این حقوق مردم مبارزه ی دموکراتیک است وباید درآن شرکت جست وبرایش ابزار مناسب دموکراتیک را تهیه کرد . درمسایل دیگری مثل پارلمان وجرگه ها وغیره نیز میتوان نماینده فرستاد ، اما با برنامه ی روشن وموضع انتقادی ازهمه نابسامانی ها وافشای زدوبند ها وخوردوبردها وسیاستهای ضد مردمی حکام وقت .

گفته میشود که عده ای از چپی ها با هرگونه کار دموکراتیک مخالفت میکنند وآنرا همسوئی با ارتجاع وامپریالیسم میخوانند . ولی عده ی دیگرچپی ها برخوردفوق را برخوردی خشک ومجرد میدانند واستدلال میکنند که گروه فوق درمتن جنگ مسلحانه سیاسی شده اند وتجربه ی شان فقط در مخفی بودن وجنگ مسلحانه علیه دشمن خلاصه میشود لذا چیزی غیر از آنرا نمیپذیرند . درحالیکه هرگز مقدور نیست یک گروه مبارز از آغاز پیدایش تا رسیدن به حاکمیت فقط جنگ مسلحانه بکند .

تاریخ مبارزات جهان مالامال وسرشاراست از اشکال مبارزات اتحادیوی کارگری ، دهقانی ، دانشجوئی ، صنفی وهکذا فرکسیونهای مبارز پارلمانی .و بسیاری از انقلابیون جهان در موسسات ونهادهای خصوصی ویادولتی کار میکردند ، کارگر بودند ، محصل بودند مامور پائین رتبه بودند ، اساتید دانشگاه ها ،

معلمین مکاتب بودند ، دکتر وانجینر ، وکیل وقاضی و روئسای ادارات بودند وهستند. این چه تفکری است که یا جنگ مسلحانه و یا هیچ ، یامبارزحرفه ای و یا هیچ؟ این تفکرانحرافی است و نمیتواند به منافع مردم سازگار باشد وازواقعیت زندگی به دوراست .

نیروی چپی که خود را اصولی میداند معتقد است که باید از تمام اشکال کار متناسب با شرایط بهره گرفت ودرهرجاییکه هموطنان ما تجمعی دارند باید حضوریافت وخواسته ها وتمنیات مردم را جهت داده ومنظم ساخت ودرجهت بر آوردن آن صادقانه به مردم یاری رساند وآنهارا همراهی کرد . هنر مبارزه در اینست که خواست مردم را درنظر گرفته وآنرا تنظیم وفورمولبندی کرد ه وازآن رهنمود کار استخراج شود واین اصل را چپی ها اصل از توده به توده میگویند ، ازنظر چپی ها مهم اینست که نیروهای آگاه به دنباله روی از حوادث خود بخودی درنغلطند ویا اینکه درهیاهوی دموکراسی گونی های طبقات حاکمه منحل نشوند . نه اینکه واقعیات را نادیده گرفته واز آن بجهند . چپی ها میگویند همه این مسایل را یک تشکیل منضبط ودلسوز با رهبران خبره که فقط درجهت تامین منفعت مردم کار میکند وبه هیچ نیروی ستمگر داخلی وخارجی وابسته نیست باید رهبری کند واین تشکیلات رهبری کننده را باید حتی المقدور از ضربت پذیری حفظ کرد .

این بود برداشتها ، برخوردها وراه حل های مختلفی که طیف های مختلف اجتماعی مطرح میکنند . کوشش نگارنده برآن بوده تا به دقت به افکاراقشاروگروههای مختلف اجتماعی گوش داده وآنرا باامانتداری بازتاب دهد . معنی دموکراسی هم همینست که همه حرف دل شانرا بزنند وآنچه میدانند ومیخواهند بگویند تاشنونده وخواننده بتواند از کنار هم گذاشتن افکار واستدلالات ، معقول ترین وبهترین آنرا برگزیند . نه اینکه ازدموکراسی دم بزنیم ، ولی همینکه نظری مخالف میل مابود به بهانه ای اینکه این چپ است وآن راست ، خوبیهاومعقولیتها یش راهم نادیده بگیریم . از نظر نگارنده هرشهروند افغانستان حق دارد متناسب با فهم ودرک خود ، مسیر فکری سیاسی ومبارزاتی خودرا تعیین کند ، آنچنانکه درزندگی شخصی این حق را دارد . هیچ کس نمیتواند مدعی شود که جز آنکه من می اندیشم دیگر همه خطا است . ویا اینکه با هر مخالفی مهری از اتهام داشت وآنرا بر پیشانی اش کوبیدویکیراچپ گفت ودیگریرا راست وبدون دلیل نفی ورد کرد . شرط اصلی اینست که عمل ونظر شهروند درتقابل با منافع ملک وملتش قرار نگیرد . اگرچنین شد باز مردم قضاوت شانرا میکنند وبه چنین کسانی پاسخ دندان شکن میدهند ، مثلیکه به خلقی - پرچمی ها دادند ،به جهادی ها وطالبان دادند وبه دیگران نیز خواهند داد . واقعیات زندگی هم اکنون گویاتر از آنند که بشود کسی آنرا ماست مالی کند . اشغالگر علنا کشور مارا

اشغال وچون اختاپوس درهمه ابعادزندگی خودراپهن کـرده اسـت ، لاشخواران فرصـت طلـب نـیزازپیکرزخمـی وبـه خـاک افتـاده ی کشورتکه وپاره میدزدند ، مستبد استبداد میکند ، وابسته علنا معاش بگیر ومدافع ارباب خارجی اسـت ، سازشـکار علنـا درسـازش بسـر میبرد ، آنانیکه از منافع مردم چون زالو تغذیه میکنند، مشخص انـد. فقر ، گرسنگی ، بیخانمانی ، بیکاری ، بیمـاری ، افـتراق و بلاهـای ازین قبیل درجامعه بیداد میکند ودرچنین حالتی حاکمـان خـارجی وداخلی درکشور مصروف تامین منافع خود هسـتند ، مـا درچنیـن شرایطی بسر میبریم .

راههای نجات را هـم از نیروهـای مختلـف میشـنویم وتطبیـق ونتایج آنراهم آزموده ودرعمل میبینیم . رسالت عنصر رسـالت منـد اینست که ازین گیرودار ، سجایا را برگزینند ، از کمبودها درس بگیرد وبرمحسنات بیافزاید ، فقط باکار پیگیر دسته جمعی سالم فرزنـدان دلسوز این سرزمین است که میتوان شاهد صلـح عادلانـه وپـایدار ، آزادی ، رفاه ، ترقـی ، دموکراسـی وعدالـت اجتمـاعی را درآغـوش کشید وبه امید آنروز .

پایان

توضیحات و منابع

۱ ـ از مصاحبه برژنسکی با Le Nouvel Observateur Janvary 15.1988

۲ ـ همانجا ، افغانستان در آتش نفت ص ۱۹

۳ ـ احمد رشید ، طالبان ، اسلام ، نفت بازی بزرگ جدید ص ۴۲

۴ ـ افغانستان ـ طالبان وسیاستهای جهانی، مجموعه مقالات ص ۳۹

۵ ـ احمد رشید ـ طالبان ، اسلام . . . ص ۴۰

۶ ـ پشت پرده ی افغانستان ـ نوشته ی دیه گوکوردوویز و سیلیک اس هارسون ص ۸۴ ـ ۸۵

۷ـ احمد رشید طالبان ، اسلام و . . . ص ۶۳

۸ ـ افغانستان ـ طالبان وسیاستهای جهانی ، . . . ص ۵۴

۹ ـ همانجا ، همان اثر

۱۰ ـ احمد رشید طالبان ، اسلام ص ۵۷ ـ ۵۶

۱۱ ـ احمد رشید ـ افغانستان ـ طالبان وسیاستهای جهانی ص ۱۱۸

۱۲ ـ به نقل از ۵- Frontier Post´ May 2000 و جریده ی لوموند ۳۰ اکتبر ۲۰۰۰ م

۱۳ ـ به نقل از افغانستان درآتش نفت ص ۱۹

۱۴ ـ همانجا ص ۶۰

۱۵ ـ افغانستان درآتش نفت ص ۶۸

۱۶- همانجا ص ۲۲ ـ ۲۰

۱۷ ـ دکتر مرتضی محیط ، چه خواهد شد ؟ ص ۷۶

۱۸ ـ سوزان جورج ۲۰ سال اقتصاد نخبه سالار / استعمارپسامدرن /ص ۵۴

۱۹ ـ مایکل رابرتز،اقتصاد... درسال ۲۰۰۲ استعمارپسامدرن ص ۷۹

۲۰ ـ درمورد رابطه بوش با Enron به ص ۱۱۰ استعمارپسامدرن مراجعه کنید

۲۱ ـ استعمارپسامدرن ص ۸۰

۲۲ ـ سیاست پردازی ونیرنگ ـ دکتر جان کلمن ص ۹ ـ ۱۰

۲۳ ـ خاموش مجاهد / دگروال یوسف / ص ۱۱۰

۲۴ ـ همانجا / همان ص

۲۵ ـ آثار منتخب لینین ص ۶۲۶ ، ۶۲۸ ، ۶۵۶

۲۶ ـ همانجا

۲۷ ـ همانجا

۲۸ ـ همانجا/ ص ۶۵۴

۲۹ ـ مقاله جیمز پتراس واستیوویوکس ـ مجموعه ی مقالات جهانی کردن فقر وفلاکت /ترجمه ی احمد سیف / ص ۱۴

۳۰ همانجا / ص ۱۵

۳۱ ـ همان اثر ص ۱۵ و ۱۶

۳۲ ـ جهانی کردن فقر وفلاکت / ص ۴۷ـ۴۶ـ۱۴۵

۳۳ ـ همانجا ص۰ ۱۵ـ ۱۴۸

۳۴ ـ گزارش کشوری TKP و... به IC8

۳۵ ـ جهانی کردن فقر وفلاکت ص ۲۵۲ ـ ۲۵۳

۳۶ ـ همانجا

۳۷ ـ همانجا

۳۸ ـ همان اثر ص ۲۵۲ـ ۲۵۱

۳۹ ـ خاموش مجاهد ، ص ۵۳

۴۰ ـ همان اثر ص ۸۰

۴۱ ـ سوسیالیسم یا بربریت (استیوان مزاروش) ص ۳۹

۴۲ ـ افغانســــــتان ، طالبـــــــان و... ص ۱۲۱

۴۳ـکارل مارکس ، مبارزات طبقاتی درفرانسه ، چاپ فارســی ص۴۸

۴۴ ـ لنین آثار منتخب ، جلد اول ، قسمت دوم ص ۵۷۹

۴۵ ـ افغانستان در آتش نفت ص ۲۵

۴۶ ـ مصاحبه ی مردم با BBC به تاریخ ۲۰۰۴-۱۱-۱۵

۴۷ـ چگونگی پیدایش ورشد بورژوازی درافغانستان ص ۹۲

۴۸ـ همان اثر ص ۸۷

۴۹ ـ ســه چـهره ی دموکراســی ـ نوشــته ای مــک فرســن

۵۰ـ صفحه معلوماتی انترنیتی CIA درباره ی افغانستان

۵۱ ـ رسانه های گروهی ومصاحبه ها

۵۲ ـ قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان

۵۳ ـ قانون انتخابات



اشغالگر علناً کشور ما را اشغال و چون اختاپوس در همه ابعاد زندگی خود را پهن کرده است. لاشخواران فرصت طلب نیز از پیکر زخمی و به خاک افتادهء کشور تکه و پاره میدزدند، مستبد استبداد میکند، وابسته علناً معاش بگیر و مدافع ارباب خارجی است، سازشکار علناً در سازش بسر میبرد، آنانیکه از منافع مردم چون زالو تغذیه میکنند، مشخص اند. فقر، گرسنگی، بیخانمانی، بیکاری، بیماری، افتراق و بلاهایی ازین قبیل در جامعه بیداد میکند و در چنین حالتی حاکمان خارجی و داخلی در کشور مصروف تأمین منافع خود هستند، ما در چنین شرایطی بسر می بریم.

(از متن کتاب)

